د اطلاعاتو او کلتور وزارت

ناصر خسرو بلخی

حکیم و شاعر قرن پنجم هجری افغانستان

کابل - ثور ۱۳۵۵

مؤلف: عبدالوهاب طرزی

ناصر خسرو بلخی

تالیف: عبدالوهاب طرزی

بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

مسودهٔ این اثر از مدتی تهـــیه‌شده بود، ولـی اخیـراً کـه وزارت اطـلاعات و کلتور بــآن علاقمند گردید، بمقصد احیـــاء نام یك فرزند برومند وطن عزیز، برای چاپ تقدیم شد.

باین وسیله مراتب قدردانی خودرا از پوهاند دکتور رحیم‌نوین وزیر محترم اطلاعات و کلـتـور جمهوریت افغانستان و همکاران گرامی ایشان و کسانی که امـورطبع را بعهده گرفتند ابرازمینمایم.

مؤلف

تذکر: ترسیم صفحهٔ اول پشتی‌از روی بقایای مسـجد حـج پیاده (نه گنبد) بلخ، توسـط نباغلــی‌عزیز محمود طرزی تهیه شده است. (این مسجد جامع در زمان ناصـر خسرو بلخی آباد بوده است).

د اطلاعاتو او کلتور وزارت

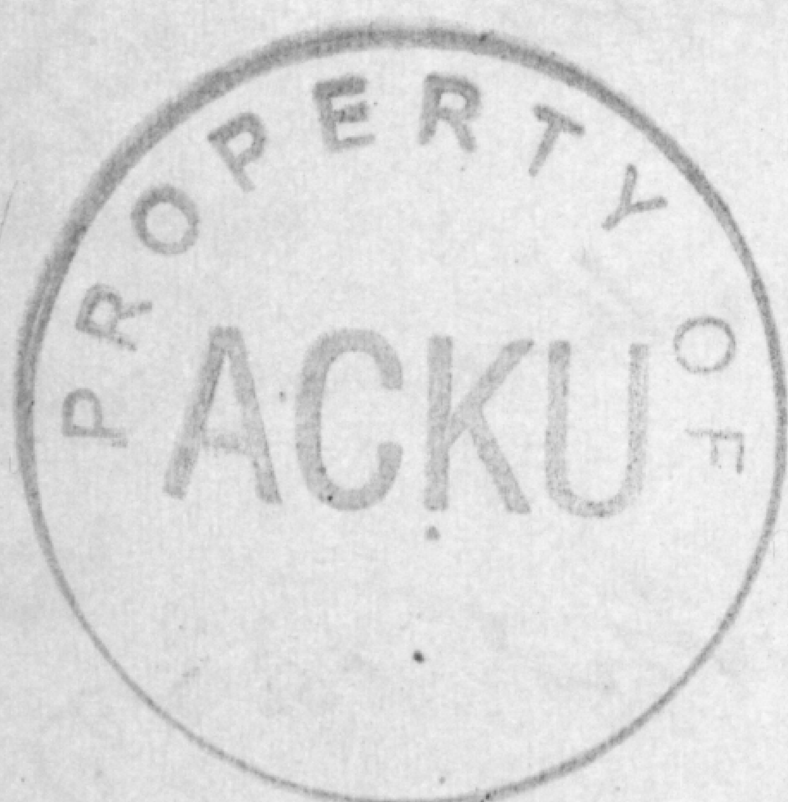
ناصرخسرو بلخی

حکیم و شاعر قرن پنجم هجری افغانستان

(۳۹۴ - ٤٦٩) (۱۰۰۳-۱۰۷۸ ع)



مؤلف:



عبدالوهاب محمود طرزی

بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

ثور - ۱۳۵۵

ای باد عصر گر گذری بر دیار بلـخ — بگذر به خانهٔ من و آنجا بجوی حال

بنگر که چون شده ست پس از من دیار من — با او چه کرد دهر جفاجوی بدفعال؟

(ناصر خسرو بلخی)

To my dear friends Nancy Jan & Louis Dupree, in remembrance of our memorable trip to the shrine of the hero of this book, in Badakhshan. The book would have been incomplete had you two not made the pilgrimage possible... With regards & thanks.

A.H. Tarzi

Kabul 30 August 1976

تذکر

وزارت اطلاعات وکلتور مسرت دارد، برای نخستین بار کتابی رادربارهٔ حکیم وشاعر بزرگ هزار سال‌پیش(ناصر خسرو بلخی)درکشورزادگاه او نشر مینماید .

نگاشتن این کتاب از مدت مدیدبر عهدهٔ بناغلی عبدالو هاب محمود طرزی باقی بود . چون در جوا نی به همراهی والد بز رگوار خو یشس (استاد محمود طرزی) به استانبول رفت وبه امور فر هنگی وتد ریس زبان وادب دری‌پرداخت آنگـــــاه‌مطالعات خود را در بارهٔ زندگا نـی وآثار ناصرخسرو پیشس برد . د رسالهای مابعد وبعد از عود ت‌بوطن در اثر مشاغل رسمی، وقت آنـــرا نیافت که یاد داشت های خویش را د راین زمینه گرد بیاورد .

اینك بالا خره مولف محترم درطی‌این دوسال موفق گردید با استفاده از اوقات فارغ، نه تنها یاد داشـت‌های مطالعات خویش ، بلکه ثمرهٔ تحقیق در یك عـده از آثار نـاصرخسرو وکتاب هایی‌را که به چندین زبان ودر کشور های مختلف‌دربارهٔآن حکیم نامور بچا پ رسیده است دراین کتاب تأ لیف نماید .

از جانب دیگر مولف محتر م درخزان سال گذ شته مسا فر تی به بدخشان کرده، تربت ناصر خسرورا زیار ت ومشا هدات این مسافرت خودرا نیز بایك عده فو تو هــــا(که‌برای نخستین بار بچاپ‌میرسد) شامل این کتاب کرده است .

این کتاب صفحهٔ جدیدی‌درآشنایی باناصر خسرو و آثار او میگشایـد . ترتیب یك رسالهٔ منتخبا ت‌اشعا رناصر خسروباشرح وحا شیه‌وظیفهٔ محققان وادبای ماست تاآنکـــــه‌فرزندان کشور(که توسط این کتاب باسیمای یك فرز ند گرا می هـزارسال پیشس کشور خویش آشنـــا میشوند) زیبا ترین اشعار او راکه‌از والا ترین گو هر های زبان دری است، نیز بآسانی در دستر ســـ‌داشته باشند .

باتقدیر از خدمات جنـــــا ب‌عبدالوهاب محمود طرز ی ، ضمنـا آرزومندیم بانشر این کتاب مطالب‌قابل توجه دربارهٔ تاریخ کشور واین ناحیهٔ جهان ازجهات فرهنگی وادبی‌به خوانندگان میسر گردد .

(پوهاند دکتورنوین)

فهرست مندرجات

فصل سوم: مؤلفات ناصر خسروبلخی :

١ـسفر نامه .
٢ـدیوان اشعار .
٣ـ دیوان ناصر خسرو (جلداول) بتصحیح استادان مجتبی مینو ی
ومهدی محقق .
٤ـزاد المسا فرین .
٥ـ رو شنا یی نامه .
٦ـ وجه دین .
٧ـخوان اخوان .
٨ـگشایش و رهایش .
٩ـرو شنایی نامه به نثر
١٠ـآثار منسو ب
١١ـ سعادت نامه .
١٢ـکلام پیر
١٣ـ جامع الحکمتین .
١٤ـ امیر بدخشا ن
١٥ـشرح در بار ۀ ابو الهیثم .

فصل چهار م:

آرامگاه ناصر خسرو در یمگـا ن‌بدخشا ن

فصل پنجم : درخاتمه کتاب:

١ـافغانستا ن ونا صر خسر وبلخی .
٢ـ نتیجه‌بر مقام‌نا صر خســروبلخی .

«درج نامهای تاریخی بروی نقشهٔ افغانستان امروزی»

یک دو سخن

زمانیکه بعد از حرکت ارتجاعی ۱۳۰۷ (۱۹۲۸– ۱۹۲۹) در جلای وطن در استانبول بسر می بردم مدتی بین سالهای ۱۹۳۹– ۱۹۵۱ درفاکولته ادبیات دارالفنون استانبو بحیث استاد زبان وادبیات دری مشغول تدریس بودم . دران آوان وزارت معارف ترکیه تصمیمی گرفت تا به مقصد غنی ساختن کتابخانهٔ ملی خود پنجصد اثر از آثار کلاسیک دنیای غرب و شرق رابه زبان ترکی ترجمه نماید و بشکل وقطع یکسان بطبع برساند. این آثار از طرف کمیسیونی انتخاب میشد و به نویسندگانی که به زبانهای مختلف شرق وغرب وقوف کامل داشتند برای ترجمه توزیع میگردید .

بنده هم دو اثر کلاسیک وطن عزیز را درین سلسله به ترکی ترجمه نموده بودم که هر دو درمطبعه معارف استانبول در سلسله کلاسیک های اسلامی طبع شده بود . یکی ازان ترجمه اثر منظوم مولاناجامی – (سلامان وابسال) بود که اورنگ دوم را در (هفت اورنگ) تشکیل میدهد وترجمه دوم از (سفر نامهٔ ناصر خسرو) بلخی بود که در قرن پنجم هجری (یازده عیسوی) نوشته شده * .

---

* مطبعة معارف استانبول «۱۹٤٤»و۱۹۵۰.

از آنجا که ناصر خسرو یکی‌ازحکما و شعرای برجستۀ قـــر ن (پنجم هـ ـ یازدهم ع) مملکت مــابوده و تاحال در وطن‌به‌تدقیق د ر احوال او کمتر تــــوجهی صو ر ت‌گرفته شرح حال او را که بــطو ر مقدمه در تر جمۀ (سفر نامه) اش‌نوشته بودم دو باره با استفاده ا ز آثاریکه بعد ازان تاریخ نشر شده‌مورد تد قیق و کاوش قرار دادم و شمۀ از و قایع‌تاریخی و جر یا نات‌مذهبی را که با دورۀ حکیم نا صر خسرو بلخی ار تباطی داشت بدان‌علاوه نمودم واینك به علاقـــمندا ن تاریخ ادبیات و طن عزیز تـــقد یم‌مینمایم .

در پایان از دوست ار جمنـد م دانشمند گــرا مــی د کتــور روا ن فــرهادی ا ظــهار سپا سگزا ر ی‌میکنم که به این اثر علاقمندی‌نشان داده ودر ابراز نظر ها پــر ارزش‌خود مساعدت فراوان نمود .



فصل اول

نگاهی بر زندگانی ناصر خسرو بلخی

یکی از چهره های برجستهٔ تاریخ ادبیات سدهٔ پنجم هجری (یازدهم میلادی) وطن عزیز ما بدون شبهه ناصر خسرو است. نه تنها از جهت اینکه وی حکیم شاعر وادیب برگزیده بود، بلکه از نگاه شناسائی وی از اوضاع واحوال آن زمان و معرفت بلدان اسلامی بحیث یك جهانگرد واطلاع از ادیان و مذاهب آن عهد و ازروی مقام برجستهٔ عرفانی وی درخراسان و کشور های همجوار شایسته بزرگداشت است.

ناصر خسرو آثار منظوم ومنثور قیمتداری از خود به ارمغان گذاشته است.

۱- روایات متداول در بارهٔ ناصر خسرو بلخی :

همانطوریکه معلومات ما راجع به شرح حال و زندگانی اکثرشعراء وادبای قدیم شرق ناقص و مبهم است، راجع به زندگانی ناصر خسرو نیز آنچه در تذکره ها وبعضی تواریخ بنظر می خورد، عبارت از معلوماتیست بی اساس ومتناقص که بعدا نظر به التباس نام و وقایع حیات شخص دیگری اصلی یا تخیلی هم در آنراه یافته است.

از منابع شرقی بعضی او را بصفت مرد بزرگوار، متدین، و عارف مدح می کنند وبعضی او را ملحد، زندیق ودهری خوانده تکفیرش میکنند. بعضی او را معتقد به تناسخ دیگران شیعیی اثناعشری و یا سبعی گفته اند. برای روشنی انداختن باین مطالب خالی از دلچسپی نخواهد بود، اگرشمه‌ای از شرح حال ناصر خسرو را طوریکه تذکره نویسان ومورخین پیشین نوشته اند که بیشتر با افسانه واساطیر آمیخته است دراینجا تذکرد هیم.

یکی از قدیمترین نو یسند گان‌که راجع به زندگانی ناصر خسر و معلومات میدهد « ذکریا ابن محمدالقزوینی » است‌که دراثرمشهورش «آثار البلاد » (تـالیف ٦٧٤ هـ -١٢٧٦ م) در مادهٔ (یمگان) او را پادشاه بلخ میگو یـد و عــلا و میکند :
مردم بلخ بر او شورید ند و دریمگان که از لحاظ محکمی قلـعه و امنیت او را پناه گا هی خوب بودرحل اقامت انداخت و در آ نجـا باغها و قصور و حمامهای ز یبـاساخت ... این ابنیه را بـوا سطه سحر بنا نموده بود .
از مورخان مشهور قرن هشتـم‌هجری(١٣٤٩م) (حمدالله‌مستوفی) در (تاریخ گزیده) خود از نا صرذکر نموده میگوید : وی مـــورد حرمت شایانی نزد شیعیان بـود ،کلا مش را حجت واو را در علو م عقلی و نقلی‌متکامل میدا نستند باخلیفه مستنصر فاطمی معا صر واز هوا خواهان پسرش (نزار) بود .اشعار بس عالی سروده که خا لی ازتعصب نیست « رو شنا یی‌نامه»یکی از آثار او ست . وی تا صد سال زیست .

دولت شاه سمر قــندی (د تذکرةالشعرای) خود(٨٦٦-١٤٨٧) بعضی اشعار ناصر خسرو را ذ کرنموده او را معاصر سلطان محمــود غزنوی ودوست بوعلـی سینا مـی‌خواند . دو لت شاه ر وایات راجع به ز ندگانی او را عبارت از افسانه هاییکه‌بین خلق رایـج است می شمرد و میگوید که خود وی شخصااز شاه سلطان‌محمود، امیربدخشان، راجع به شرح حال نا صراستفسارنمود وامیر مذ کو ر همهٔ ا یــن سخنان را عبـارت از یك عــد ەافسانه و روایات خا لی ا زحقیقت خواند .

مو لا نا عبدالر حمن جا می د ر(بهارستان) با ذکر چند نـمو نـه از اشعارش ناصر را (عالم عـلوم‌طبیعه وواقف علوم ادبیـه) می - خواند ولی عقاید او را ملحدا نـه‌وغیر دینی میگوید .
رضاقلی خان هدایت نـیز د ر(مجمع الفصحا) بعضی اشعـــــار او را از دیوانش نقل میکند وزیاده‌برآنچه دیگران در حق او گفتـه

اند نمی افزاید .

مفصل ترین این نوع معلو مات‌افسانوی در بارهٔ نـــا صر خسرو ازان تقی الدین کاشی بنام(خلاصه الاشعار وزبده الافکار) است ۹۸۵هـ ـ ۱۵۷۷) . وی از رسالهٔ بنام (رسالةالندامه فی زاد القیا مه)ذکرمیکند که گو یا ناصر خسرو آنرادراواخرعمر بز بان عربی نوشته و درشرح احوال خود و بر تقیهٔ‌نفس‌ازگناهان‌سابق خود اظهار پشیمانی میکـند. تقی الدین این رسا لهٔ (مشکوك)را سراپا به دری تر جمه و د ر ج تذکره خود نموده است .

اینك درینجا بعضی قسمت های‌این (سر گذ شت مجعو ل) نا صر را نقل مینماییم : (۱)

« اینست آ نچه بندهٔ عا جـــزابو المعین ناصر خسرو عـــلو ی میگوید واز بار گاه ایزدی عفـــوگناهان خود را نیاز میکند برخطا ـ هاییکه از او سر زده به مر حمت‌الهی پناه می آورد . وقتیکه دست راست خودرا از دست چپ شناختم‌ارزوی کسب هر گونه علم در دلم پیدا شد . به عمر ۹ ساله‌به‌سعادت‌حفظ قرآن نائل شدم و به اسرا ر آنچه خداوند به پیغمبر نازل‌فرمودرسیدم . سپس پنج سال با لغت صرف، نحو عروض و شعرواشتقاق‌ورسایل متعلق به حساب و کتا ب مشغول شدم .

بعمر ۱٤ به علم نجوم و فلکیات‌ورمل و تحریر اقلیدس والمجسطی بطرز استا دان مکتب های مختلــف‌بصره و یو نان جدید و هندویو نان قدیم و بابلی هاتوغل نمودم . ازعمر١٤ الی١٧ فقه و حدیث و تفسیر، ناسخ والمنسوخ ، قرائت مختلفـهٔ‌قرآن ، جامع الکبیر ، سیر کـــبیر امام محمد ابن حسن الشیبانی‌حنفی‌را آ مو ختم . و (شامل) را که‌جد من (علی ابن مو سی الر ضا)تالیف‌کرده از بر نمودم . در بین کـتاب شیبانی وجدم فرق کمی دیدم. راجع‌به انشاء و تاریخ ، کتب ز یا د ی

---

۱) از مقدمهٔ فرانسوی (شـارل شیـــفر) بر(سفرنامهٔ ناصر خسرو). متن فـارسـی و ترجمهٔ فرانسوی ـ پاریس ۱۸۸۱ . استفاده‌شده .

خواندم وگاه نزد استادی و گاه به‌تنها نهصد تفسیر قرآن را مطالعه نمودم .

به عمر سی ودو زبانهائیرا کـه‌دران تو رات ، زبور وانجیل نوشته شده آ مو ختم . درنزد استا دانی مانند(سیمیراکیس)و(هیموریسس) و(بطلیموس اصغر) در مطالعهٔ ا ین‌کتب‌شش سال را صرف کردم . سپس مذاهب و طرق مختلفه را ازنظر تدقیق گذرانیدم . با مـنطـق کبیر ، حکمیات « جا ماسپ »راجـع‌به علوم الهیه و طبیعیه ، قا نـون بزرگ طب ، علوم ریاضیه ، علوم‌اقتصاد و سیاست و مر بع سحری (صد اندر صد) را که خداوند بـرامیر المو منین علی ابن ابی طا لب (رض) مکشوف گردانیده دروقتیکه‌درقلعهٔ خیبر را شکست ، اشتغا ل ورزیدم . بعد از عـمر ٤٤ سا ل‌شش سال مصروف مطالعهٔ سحر ، جادو وجفر شدم و آنچه متعلق‌است‌بعلوم خفیه و نظر یهٔ عقلیون راجع به مبداء و معاد ، همه را بر رسی‌کردم واثر های (لو قای بعلبکی) را که کلام حضرت عیسی علیه‌السلام‌جمع نموده مورد مطالعه قرار دا دم وبر اسرار آن و قوف حاصل‌نمودم.قانع شدم که از علوم هیچ یك باقی نماند که آنرا فرا نگرفته ا م و همه پرده های ،طبیعت را نبر داشتم .

امر قضا و قدر مرا بـــه مصرانداخت و درآنجا و ظیفهٔ و زا رت بعهده گرفتم و مو قع بلندی‌یافتم .

ناصر خسرو درین ، سر گذشت مجعول) بشرح احوال خود ادامه داده میگوید که ، به تعلیم(نزار)پسر ووارث خلیفه المستنصربالله تعیین گردید و لی پس از آ نــکه‌خلیفه بر نزار غضب شده او ر ا عزل وبرادرش‌رابـالقب (مستعلی‌بالله) بجای او ولیعهد سا خت ا ز مصر مجبور به فرار شد و به‌بغدادرفت . (۱) گو یا در آنجا خــلیفه (قایم بالله) ازو پذیرائی خو بی‌میکند و حتی وزیر خودش میسازد. پس از طرف خلیفه به رسالت نزدرئیس مذ هب اسماعلیه به گیـلان

---

۱) ناصر خسرو درزمان خلافت المستفرازمصر دیدن نموده بوداختلاف بیـن‌پسرانش بعداز مرگ خلیفه بروز نمود ودر آنوقـت‌ناصرخسرو دریمگان بسر میبرد .

فرستاده میشود (۱) . در سفر برادرش با او همراه است گو یا در گیلان داعی اسما عیلیها او رابا حر مت وعزت می پذیرد و می‌پرسد که‌آیااوهمان ناصر خسر ونیست که در علوم طبیعی و خفی مشهور در عالم است. ناصر گویادر اول انکار میکند پس داعی یکی ازآثار فلسفی عدلی‌اورا بنام (اکسیر الاعظم)آورده ایضاح‌بعضی‌جملات‌آنرا ازو خواهش میکند . درین‌بین یکی‌از مریدان سابق اورا می شنا سد، رئیس فاطمیها از فرط خو شی اورا در بر میگیرد و علی الرغم اصرار خلیفه او را واپس نمی‌فرستد. گویادر اثنای همین اقامت در گیلان‌ناصر خسرو تفسیری مبنی بر عقا یدباطنی بر قرآن مجید می نو یسد . سپس و زیر با اقتدار تعیین می‌شود ولی چون آرزو دارد خود را تماما مصروف علم سحر و تسخیراجنه‌سازد عهده وزارت رابه برادر میسپارد . ناصر می خوا هد بهرصورتی که شود از گیلان برا ید وبواسطۀ ارواح مرضی بر دا عی‌طاری می نماید که هیچ حکیم نمی‌تواند چارۀ آ نرا بکند . پس ناصراز داعی اجازت می خواهد که برای آوردن گیاهی که یگانه دوای ا ین‌مرض است بشام برود . علی‌الرغم اعتراض علما ناصر اجازه حا صل‌میکند و با سه صد محافظ فرستاده میشود پس از طی ۲۰ فر سخ‌وقتیکه به قهستان میرسد سحر ی می بندد و به تأثیر مریخ تو سل‌میکند تا در محا فظین همرا هش آثار جنون پدیدار میشود و د ریکدیگر در آویخته همه کشته می‌شو ند و ناصر بدینصورت خود رانجات داده به خرا سان به شهر نیشاپور می آید . درنیشاپور کسی‌اورا نمی شناسد و در مسجدی‌مقام می گزینند . یکی از شاگردان او که‌درین وقت با اوهمرا است و د ر حکمت ید طولا دارد ، در شهر ا زهر مسجدی که میگذرد میشنود نام ناصر را تکفیر وتلعین می کنند .روزی در بازار بمرد مصری بر می‌خورد که او وبرادرش‌را میشناخته.ناصر فورا بواسطه اجنۀ خود هزار مثقال زر حاصل میکند و به آن مردمیدهد تا نام ونشان او را فا ش

---

۱) رجوع شود به صفحه ۳۰

نسازد . پس با برادر بدکان کفش‌دوزی میروند وکفش خود را برای ترمیم میدهد . درین بین او از شوروغوغائی به گوشش میرسد . کفش دوز کار خود را گذاشته برای‌تماشابیرون میرود و چون بر میگردد به نوك درفشش پارهٔ گوشتی می بیندناصر حادثه را می پرسد کفش دوز بجواب میگوید : یکی از مر یدا نناصر خسرو درشهر پیدا شده با علما داخل بحث شده و هردلایلیکه‌آنها اقامه میکردند وی بالمقابل اشعار ناصر خسرو را شاهد می‌آورد ، پس علما او را به کیفر کردارش رسانیده پاره پاره ا ش‌کردند ومن هم تبرکا پاره گو شتی ازو کندم . ناصر خسرو میگوید :(پس من هم گفتم بده کفشم را که ازینجا بدر روم. در چنین شهری‌که اشعار ناصر خسرو خوا نده شود جای ماندن نیست کفشم رابرداشتم و با برادر از نیشا پور بر آمدیم). ناصر ازینجا به‌بدخشان‌التجا میکند. گو یا حکمران‌بدخشان ازاو استقبال نیکی نموده واو را به‌وزیری خود میگمارد ، و لی د یر نمیگذرد که تفسیر قرآنی که ازنگاه عقاید باطنی نوشته بود د ر بدخشان کشف می گردد و مو ر دتعقیبات قرار میگیرد .

قاضی نصر الله که در علم،زهدوتقوی شهرتی داشت وسنی بود ، مسائلی را که درین تفسیر بیا نشده بود رد کرده به مو لفش‌جزای قتل صادر میکند . ناصراز بدخشان‌میگریزد و با برادر درغاری د ر نزدیکی شهر یمگان پناه گز ین می‌شود و درینجا گو یا ۲۵ سال به عبادت و تقوی میگذراند . بعضی ازاهالی اینجا باور داشتند که او در هر۲۵ روز یکبار طعام می خو رد.وبعضی می گفتند تنها بوی طعام او را مدار ز ندگانی بود .

در روز های آخرین‌حیاتش هاتفی‌از غیب آواز داده او را از نز دیکی روز مقدور خبر میدهد . گو یا پس‌از گرفتن این خبر ناصر خسرو این زندگی نامهٔ خود را می نو یسد وبرادر را پیش خوانده باو میگو ید که روز جمعه از ماه ربیع الاول‌چون‌آفتاب در برج اسد وماه در برج عقر ب در آمده با شدامر الهی صادر خوا هد شد و باو توصیه میکند که نوشته های او راپس ازمرگش به کسانی که عقا ید

اسلامی دارند بدانانند سپس برادررا بر حقانیت وعدالت خداوندی ، بر فرستاده شدن وحی بر پیغمبران بر فرود آ مدن جبرائیل وآوردن وحی به پیغمبر علیه السلام و بر حشر شدن اجساد در روز قیــا مت ، بر گذشتن از پل سراط و عــذا ب قبر واکمل پیغمبران بودن حضرت محمد (ص) و بر گزیده وشجاع ترین صحابهٔ رسول بودن جدش حضرت علی (رض) ارشاداتی میدهد. ونیز امر میدهد تا آثارش را که برعلوم قدیمهٔ یو نا ن و سحر نو شتــه بسوزاند . در اخیر توصیه میکنـد که از آثارش (قانون اعظم) را بــه پسر عمش منصور، (زاد المسافرین) را به عیسی ابن اسد العلــوی ، رسالهٔ (دستور الاعظم) را در فقه بــه قــاضی بــد خشان نصرالله ومجموعه اشعارش را بــه شاه پسر کیو یمگانی بدهد وباقی کتب خودرابه برادر می گذارد .

این بود مجمل سر گــذ شت مجعول ناصر خسرو از روی رسالهٔ تقی الدین .

درینجا از یك مقالهٔ که در مجلهٔ (کابل) (شماره ۱۰۱ سال ۱۳۱۸ ش) انتشار یافته بود می خوا هم ذکری کنم زیرا با مطالب فوق بــه خصوص باز مان توقف ناصرخسرو در بد خشان ار تباطی دارد. صاحب مقاله که از اهل بد خشان است(۱) میگوید که برادر ناصر ، ابوسعید، که در بدخشان بنام سلطان سعیدمشهور است جد مادرش بوده. او مینویسد که ۲۲ سال قبل کتا بــی بنظرش خورده بود که تقریباً ۲۵۰ صحیفه داشت :«از طرز بیا نش از تأ لیفات ناصر خسرو معلوم میشد. کتاب از دو حصه مرکب بود :

اول مختصر حرکت خود حضرت سید ناصر و گرفتاری او بــد ست ملوك و سلا طین وصورت استخلاص ازمها لك ، وحصه دوم مــو سو م به (زاد القیامه) بود که شر حی در اثبات حقیقت وقوع قیا مت وحشر ونشر ، از طرف خود سید نا صرصاحب مستند به اسناد قر آنــی

(۱) شاه عبدالله بدخشی .

ومتکی به ادلات فلسفی ار قام‌یافته. این کتاب قلمی و به خط جلی دری نوشته شده ، اما او ضاع خــط وکاغذ آن خیلی قدیمی بو دنش ر ا وانمود میساخت . ازمدتهای‌مدیدی‌کتاب مذکور در نزدیکی از اهالـی قریهٔ که مزارسید ناصر صاحب درآنجاست بوده اکثر او قات حکام و مامورین جهت مطالعه می برده اند، همانادرحدود سنه۱۳۰۶ و۱۳۰۷ ه عبدالودود خان نام حاکم جرم،کتاب‌را برای مطالعه خواستــه وا پس اعاده نکرده است » . پس ازیــن‌صاحب مقاله بعضی مطا لبی‌را ازان کتاب راجع به حیات ناصر خسرومانند گریختنش به غار یمگان و در آنجا ۲۵ سال بسر بردن ودر وقت‌مردن دادن کتاب قا موس ا عظـم (در تذکره ها اکسیر ا عظم نوشته‌شده) را به قاضی نصر الله می - نویسد که تما ما باسر گــذ شت‌مجعول توافق دارد و شاید نسخهٔ از همان کتاب بوده . راجع‌به‌تدفین ناصر ، حکایه که تماما افسا نو ی ودر بین اهالی آنجا تاحال زبانزداست اینست که گویا ناصر بــه برادر خود گفته بود و قتیکه‌ازدفن‌من در غار فارغ شدی، در و قـت باز گشت شیشهٔ آب را (که قبلا‌تهیه و باو داده‌بود) به دهن غا ر محکم بزن و بدون اینکه‌واپس‌نگری براه خود برو . بـرادرش پس ا ز ایفای این و ظیفه به راه میرود ولی‌شدت الم او را وا دار میسازد تـا برگردد و یکبار دیگر تابوت برا دررا در بغل گیرد . چون بدهن غار میرسد می بیند که آن آبی که ازشیشه بر دهن غار ریخته‌بودسنگ را بجوش آورده مجرای غار رابکلی‌مسدود ساخته است غار مذ کوراز (فراز کوه) در عمق ۲۵ گز و دربطن سنگ خانهٔ بقدر ر ها یش دو نفر ساخته شده که مدفن سیــد ناصر گو یا در آنجا جـا داده شده وبعضی روایات راجع به مزاری کـه‌برفراز کوه ساخته شده با تا ریخ توافق ندارد . ولی مزاریکه تـا به‌امروز بر فراز آن کوه موجود است وبصورت درست نگهداری می شودتقریباً ۲۸۰ سال قبل از طــر ف (میرمحترم بیگ) یمگانی بناء یافته‌برادر ناصر ابو سعید در قــر یهٔ بنام مشهد کشم بین خان آ بـــادوفیض آباد مد فون است و او لادهٔ او تا امروز صاحب آن اراضی اند.

مقصد ما ازین نقل سر گذ شت مجعول ناصر خسرو درین آ غـاز کتاب ، اینست تا خوا نند گـان ببینند که در شرح احوال زندگانی علما وادبای قدیم ممالك شرقی بچه اندازه اساطیر وافسانه دا خـل شده و کار تدقیق وتحقیق را چقدر مشکل میسازد .

« این افسانه ها در بارهٔ نا صر خسرو که هـ . اته خاور شنـا س المانی آ نهارا با رو مان (فاوست) مقایسه کرده است، از یکسوخاطرهٔ این مرد بزرگ را قرنها در قلو ب مردم نگا هداشته است واز سو ی دیگر چهرهٔ حقیقی او را از ا نظا رپوشیده داشته است » . (۱)

۲ـ مدارك و مآخذ تحقیق

برای تدقیق احوال شعراء و یا نویسندگان گذشتهٔ شرق بـهتـر چارهٔ از کنجکاوی در آثار ودواوین خود شان میسر نیست ، ز یـرا چنانچه گفته شد اکثر تذ کـر ه نویسان در شرح حال آنها آ نقدر افسانه و روایات جعلی و اسا طیری مزج کرده اند که حقیقت حال زیـر پردهٔ این خیال بافی ها گـم شده است.

ازین جهت راه بهتر برای شرح احوال ، فلسفه و عقاید ناصرخسرو نیز جستجو و تدقیق در آثار خوداو خواهد بود . (سفر نـامه) ، (روشنائی نامه) ، (زادالمسافرین)، (دیوان اشعار) ، خوان اخـوان) وغیره آثارش منابع خو بی بر ا ی این مقصد شمرده میشود .

تحقیق در احوال و آثار نا صرخسرو در ارو پا از قرن ۱۹ میلادی باینسو آغاز یافته و بعضی ازآثارش مانند (سفر نامه) ،(روشنائی نا مه) وغیره مورد مطالعه وتدقیق شر ق شناسان غربی قرار گرفته و چند ی ازان چاپ هم شده بودند . و لـی بیشتر منابعیکه آ نهـا در د ست داشته بودند عبارت از همان کتب وآثار قد ما مانند (الـفهرست) ، (ابن الاثیر)، (ابن حزم)، (بیـان الادیان) ، (عبد القا هر بغدا دی) وامثال شان بوده که با لعموم د ررد اسماعیلیه نوشته و ازان مذمت وبدگویی کرده اند . هر چه آ ثا رخود اسما عیلیان ، بعد از آ نکـه

۱)برتلس ـ ناصرخسرووواسماعیلیان. ص

هولاکو خان قلعهٔ اله موت ، مر کزملاحده (یعنی اسماعلیان نزا ر ی) را ضبط نمود و باقتل عام هـــا ودهشت افگنی ها به جر یان ا یــن مذهب ظا هرا خاتمه داد ، به‌تعبیرامروزی ، فعالیت این مذ هب بزیر ز مین انتقال یافت . آ ثار شان هم‌آنچه از سو ختن وامحا نجات یافته بود برای قرون متمادی پنهان‌نگاه‌داشته شده بود و لهذا راه مطا لعه وتد قیق مقایسه وی بسته مانـــده‌بود .

از علمای شرق‌شناس‌پروفیسور(ادوارد براون) انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران (۱) و پروفیسور(اته)المانی در (اساس فقه اللغه‌ایرانـــی درشرح حال ناصر خسرو تدقیقات‌خوبی کرده اند که آقای غنی زاده در مقدمهٔ مدققانه که بر سفر نا مهٔحکیم ناصر خسرو به ا نضمـــــام (روشنائی نامه) و (سعادت نا مه)(۳) نوشته ازین مأخذ مستفیـــــد گردیده .

علاوه برین (شارل‌شیفر مستشرق‌فرانسو ی در مقدمهٔ تر جمه‌فرانسوی سفر نامه که بامتن فارسی آن‌یکجادر پا ریس در سنه (۱۸۸۱ چا پ شده) (٤) تتبعا ت پر ار زشـــی‌در بارهٔ ناصر خسرو کرده است .

مقدمهٔ که آقای تقی زاده وذیلی‌که آقای مجتبی مینو ی، بر(دیوان) قصاید و قطعات حکیم‌نا صر خسروبه ضمیمهٔ رو شنا یی نامه ،سعادت نامه ورساله به نثر (۵) نـــو شتـــه‌اند جامع ومفصل است .

کتاب(جامع الحکمتین)که ازآثارموخر نا صر خسرو است‌ودرسا ل (۱۳۳۲-۱۹۵۳) ازطرف مستشر ق‌معروف فرانسو ی کو ربن CORBIU ومرحوم دکتور محمدمعین ،در تهران‌انتشار یافته اســت

---

(۱) E.G. BROWN. Literary History of Persia vol. II p. 222—246.

(۲) H.ETHE, Grundrlss der Iranische Philologie.

(۳) چاپخانه «کاویانی» برلین (۱۳٤۰ه).

(٤) ترجمهٔ من (ازسفرنامه) بــزبان ترکی‌ازروی همین متن صورت گرفته .

(۵) چاپ مطبعهٔ مجلس طهـران (۱۳۰٤-۱۳۰۷ه ش) وچاپ مجدد (۱۳٤۸) .

(تفصیل آن درفصل مولفات ناصرخسروآمده است) از هر حیث از تحقیقات علماء و مستشر قین گذ شته جامع ترو مستند تر است .

اندره (یوگینی ویچ بر تلسن) شرق شناس جوان شوروی که دلچسپی به علوم شر قی ر اازپدرفاضل فقیدش ، یوگینی ادوار د و ویچ بر تلس (که در علو م شرقی وبا لخصو ص در ادبیات دری و فارسی ید طولا داشت و آثار گرانبها یی از خود گذا شته) به ارث گر فته است ، کتاب جامعی درتحقیق مذهب اسما عیلیه و ناصر خسرو بنام (ناصر خسرو واسما علیا ن) نو شته است که در ایران از طر ف آقای آرین پور درسال ۱۳٤٦تر جمه و در (سلسله انتشارات بنیاد فر هنگ ایر ا ن) بطبع رسید ه است.

آقای بر تلس در آغاز کتاب به تحلیل شرایط واو ضاع اجتما عی وطبقاتی دوره ها ی قرو ن وسطی در خراسا ن، ما وراء النهر ،غز نه وایران می پردازد وآنرا از زا ویهٔ اساسات و مفکوره های ا مروزی سوسیا لیستی ونظر یات مار کس واینگلس مطالعه مینما ید واوضا ع فئو دالی واشرا فی آنو قت وزمانراکه موجب بی عدا لتی ها در حق کارگران ورو ستا ئیان گردیده بود در روشنی امروز ی میخوا هد باین شیو ه تحلیل و مقا یسه نماید .

صر ف نظر از ینکه این جنبهٔ مطالعه وتحلیل اوراموردبحث سازیم متباقی تحقیقات او در باره جریانات مذ هبی اسما عیلی وار تبا ط آن تا جاییکه به ناصر خسرو تعلق میگیرد بسیار مفصل و مشروح نو شته شده والحق درین راه همت فراوان بخرج داده شده (۱)

یکی دیگر از علمای شرق شناس که دربارهٔ اسما عیلیا ن تحقیقا ت وسیع تری نموده است و،ا ایوانوف است که درسال۱۹٤۷ در بمبئی (انجمن اسما عیلیان) را تاسیس نمود. وازآنجا که باجا معه اسماعیلیه آنجا که بز بان عامیانه آن سر زمین خو جه ها نامیده می شود ار تباط

---

(۱) این کتاب آقای برتلس بعدازنوشتن این اثربدست من رسید واز مطالعهٔ آن مستفید شدم وبعضی اقتباساتی ازآن نمودم (که در پاورقی اشاره به برتلس وصحیفه کتابش شده است .)

وتماسهای نزدیك قایم نموده اعتماد کا مل آ نها را حاصل کرده بود موفق شد یك سلسله از متون قدیمه بسیار مهم این جر یــــا ن مذهبی را که تاحال پنهان بود به‌دست بیا ورد وانتشار دهد. علاوه برآن در مقد مه‌هریك ازین انتشارات مقصد تاسیس انجمن را صرف مبنی بر مطالعه و تدقیق(بیطر فا نه وناقدانه) تمام مو ضو عا تی میگوید که با مذ هب اسما عیلی ار تبا ط مستقیم دارد . (۱)

پرو فیسور کوربن خا طر نشان میکند که نزدیکی با اسما عیلیا ن (هند) در عقاید و.ا. ایوا نو ف تاثیر بخشیده است . وبر تلس هم برین عقیده است . وی در مقالهٔ قابــــل تو جهی که در مجلهٔ «جا ودا ن خرد» نشر نموده (۲) ودرین نزدیکی ها بنظر رسید ، اعتراضهای بیمو رد ایوانو ف رابر شرق شنا ســـا ن غربی که چرا ناصر خسرو را بیش از ندازه از «اعاظم ادبا» شنا خته اند بادلایل قوی رد کرده نشان مید هد که شهرت این شاعر و مــتفکر حتی تا قرون اخیر فرا مو ش نشد ه واین خود بزرگی منزلت او را ثابت میساز د. برتلس سبب انتقا دا ت ایوانوف را بر ناصر خسرو چنین وامینماید : او بیشتر زیر تا ثیــر اسما عیلیه هندو ستان(خواجه ها) بوده . این فر قه ناصر خسر و را بنیان گذار یك دعو ت نسبتا مستقل(فرقهٔ ناصریه)دربد خشا ن دانسته رسوم وعادات پیروا ن نا صر یــه‌را نمی پسند یدند . چنا نچه«شصت سال پیش از ین مبلغین مذ هبـــی خودرا به بدخشا ن فرستا دند تــا آنها در آنجا این رسوم را ا لــــغا بکنند واز احترا م نز دیك بـــــه پرستش مرد م آن دیار نسبت به‌ناصر بکا هند» .

۳ـ شناسا یی با هویت اصلــی ناصر خسرو بلخی :

نا صر خسرو در آغاز(سفـــــر نامه) خود اسم خودراابو معین الدین

(۱) (جاودان خرد)نشریه‌انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران . شماره اول، سال اول بهار ۱۳۵٤ .

(۲) مولفات آقای و.ا. ایوانوف رادرقسمت بیلیوگرافی «مآخذ» درآخرکتاب ملاحظه نمائید.

ناصر خسرو قبا دیانی المرو ز یمیگو ید (۱)
تاریخ تو لدش نیز چنا نچـــه‌خود دریك بیت اشا ه کرده اســت‌ر (۳۹٤هجری) (۱۰۰۳ ع) بود ه .

بگذ شته زهجر تپس سیصـــدنود وچار
بنهادمرا مادربر مر کز اغبــــــر

اگر چه ناصر اصلااز بلخ استولی معلو م میشود زمین هاوباغا ت ودارائی او در قبا دیان‌ازقراء نزدیك‌بلخ واقع بوده که دربسااز اشعا ر خود به آن اشار ه کرده اســـت .دریکی از ابیات میگوید:

ای‌باد عصر گر گذر ی برد یاربلــخ
بگذ ربخانهٔ من و آنجا بجو ی حـــال

بنگر که چون شده است پســ‌از من دیا رمن
باوچه‌کرد دهر جفاجوی‌بد فعـا ل؟
(ص۲۵۳ دیوان)

اینکه آقای بر تلس(ص ۱٦۹)قبادیان را :«واقع در ناحیهٔ ختلان» دانسته ومیگو ید (ناصر در دیوان‌اشعارش این مطلب را تائیـــد و صراحتا اظهار میدارد که‌از همیــن‌شهر است) گمان میکنم دستخوش اشتبا هی شده اند (قبادیا ن) یـــا(قوادیان) از دهکده های بسیـا ر نزدیك بلخ است که تا امروزموجودوبهمان نام مشهور است. ناصــر در اشعارش مکر را ازبلخ سخـــن گفته وخانه وباغها و(ضیـعت) و خویشاوندان و دوستان خود را یادمیکند. مبر هن است که ریشــهٔ خانوادگی او از بلخ‌و از«دهقا نان»واشراف آنجا بوده. در جایی کـه ناصر خسرو از یمگا ن به اهــل‌دیار خود خطاب کرده میگو یـد : «پیوسته شدم نسب به یمگان- ازنسل‌قبادیان‌گسیستم» معلوم میشود که قبادیان را به معنی قوم‌وشا یدهم به معنی مسکن بکار برده‌باشد

(۱) درکتاب جامع الحکمتین اسم خود را(ابومعین ناصربن خسروبن الحارث) میگوید.

گفتهٔ آقای بر تلس از وا قعیت بسیار دور است . ناصر خسرو در هیچ یك از آثار خود نسبت خودرا با ختلان (صراحتا) ذکر نکرده است . جائیراکه آقای بر تلس تذکر میدهد اگر کدام و قت قبادیان خوانده شده باشد ،آن قبادیان بلخ نبوده . هیچ جای شك و تردید نیست که مسکن آبا یی ناصر خسرو بلخ قدیم یعنی همین بلخ امروزی ماست . اگر امرو زشهری را « در ایالت شا آر توز تاجکستان ،نزدیك ملتقای رو دخانه کافر نهان وپنجه» شهر (نا صر خسرو) نام نهاده اند دلیل این نمیتواند باشد که ناصر خسر و ازقبادیان بلخ نبوده واز شهری بوده بصد ها میل دور از بلخ.

در (سرگذ شت مجعول)و دیگر بعضی آثار ، ناصر خسرو را سید واز دود مان حضر ت علی (رض)گفته اند، و شیفر هم در رسیدن او به هشتم بطن به امام علی رضا بن امام موسی (که مرقدش در مشهد است) باور کرده است. اما ناصرخودش در هیچ یك از آثار و یا اشعارش چنین ادعایی ندارد . در(زاد لمسا فرین) میگو ید :

(بلکه من از بندگا ن خا ندا ن رسولم) ودر جای دیگری معار ضین خود راخطاب کرده میگو ید :

آنگه به تبار بود پـور ا یکسر همه ناز وافتخار م
وامروز بمن کند همی فخر هم اهل زمین وهم تبا رم
(دیوان ص ۲۷۸)

من شرف و فخر آل خویش وتبارم گرد گری راشر ف به آل وتبارست
(د ـ ص ۵۱)

گر تو به تبار فخر دا ر ی من مفخر گو هر تبا ر م
(د ـ ص ۲۸۷)

اگر ناصر از سادات میبود البته‌خودرامفخر تبارخود نمیخواند .(۱)
علوی بودن ناصر شاید ازالتباس‌نامش با دو شاعر دیگر ی که در (لباب الالباب) هم ذکر شده یعنـــی‌سید محمد ناصر علوی وبرادر ش سید حسن ناصر علوی بمیان آمده باشد وهمین التباس نام‌بوده کـه مد قققی مانند (أته) را، به گمان‌اینکه مولف سفر نامه ومو لـــف (دیوان اشعار) دو شخص علیحده‌بوده اند ،انداخته است . عا لـــم برگزیدهٔ ایران مجتبی مینو ی نیـــزدر ذیل محققا نهٔ که در مقد مه‌دیوان اشعارناصر خسرو نو شته اســـت‌موضوع منسوب بودن شا عر را به آل رسو ل قابل تردید میشما رد،بااین همه در اواخر قرن ششـــم از اولادهٔ رسو ل(ص) بودن ناصر،زبانزد مردم گردیده بود ، حتـــی شیخ عطارنیز این اشتباه راکرد ه.ومیگوید :«در کتاب(لسان الغیب) که ظا هرا آخرین تالیف او ست‌دراشارت بگوشه گر فتن خویشـــ و تاسی به حکم ناصر خسر وفرماید»(۲):

نا صر خسرو چود دریمگا ن‌نشست
آه اوازچرخ این کیو ان گذ شـــــت
کرد کنج عز لت این جا گـــه‌قبول
او شنیداین جا یگـــــه قو ل رسو ل
بود فرزند رسو ل‌آن مـــر ددین
باخوارج‌بود او را جنگ و کیــــــن
چون نبود او مرد میــــدا ن‌سگان
زان چولعل اندر بدخشان شد نها ن

---

(۱) برتلس ازقول ایوانوف که‌گفته است:اگر شما بیك اسماعیلی کهسار بگوئیدناصر سید نبوده بسیار آزرده میشود، وخودعلوی‌بودن اورا قبول میکند. برتلس دلایل‌ایوانوف راضعیف یافته است . واین بیت ناصرراذکرمیکند :

نگفتم‌که شاپور بن اردشیرم ــ من از پاك فرزند آزادگـانم

(۲) مقدمه «تذکرة الاولیا» تحقیق علا مـه‌قزوینی - چاپ برلین .

گوشهٔ یمگا ن گر فت وکنــج کــوه
تانبیندروی شــو م آن گــــــرو ه
من چو آن سلطا ن گر فتــم گوشه ای
چو ن به معنی دادماراتوشـــــه ای

در بسیار ی از اشعار خودناصرخسرو خودرا خراسانی میخوا نــد واین درست است زیرا بلخ در آن آوان مهمترین شهر و مر کـــز خراسان بود ـ یعنی خراسا ن دور ۀ اسلا می که افغانستان در آن وقت بهمان نام یاد میشد.

از قراین معلوم میشود که ناصراز خانواده های معتبر بلخ بو ده و درجوانی مرفه الحال ودارای عزت مال و مکنت بوده .

وی از خردی به تحصیل علــو م مروجهٔ آن زمان آغاز نموده وبالاخره درعلوم علقی و نقلی بدر جهٔ کمــا ل رسیده بود. در اشعارش متصـــلا باین امر اشاره میکند :

نماند از هیچ گون دا نشـــ که من زان
نکر د م استفـــــا د ت بیش و کمتر
(د ـ ص ۱۸۵)

از «زاد لمسا فرینش» پیدا ست که در حمکت قدیمه بسیار تو غـــل نموده، فلا سفهٔ یو نان راژرف مطالعه کرده وعنوان حکیم رابدان سبـــب صاحب شده . در علم نجـــو م طب ومو سیقی هم دستر س داشته ولی در حساب و هند سه خیلـــی ممتاز بوده .

بعلم هندسه سر بر کشیدی	به سند وهند واطرا ف خراسان
بهنگام شما رت عالم کــو ن	به زیر فکر همچو ن یك سپندان

(د ـ ص ۳۱۳)

گه اندر علم واشکال مجسطی	که چون رانم برو پرگاروسطر
گهی اقسام موسیقی که هرمس	پدید آورد بر الحا ن دیگـــــر

(ص ـ ۱۸۵)

در «جامع الحکمتین »(ص ۳۰۷)میگو ید :

«وما کتا بی اندر علم حسا بـتصنیف کرده ایم که نام ایـــن کتاب (غرایب الحساب و عجا یب‌الحساب) نهاده ایم و مر آنــر ا سوال وجواب ساخته ایم‌ودو یست‌مسئله حسابی را اندرو جمع کر ده ایم ، نخست سوال ، وبر عقب آن‌جواب وباز نمودن استخرا ج آن‌و برهان بر صحت آن که هیچ علمی‌ازعلم حساب مبر هن تر نیست . وهر چند که امروز بز مین خراسان‌ومشارق حسابی کا مل نیســـت چون مرا بر حل آن مشکلات دست‌بود آن کتاب را تنصیف کردم مر آیندگان خلق را به زمان آیند ه »

اگر چه ناصر در آثار خود ازمذاهب وادیان غیر اسلامی ــ مانند زردشتی ، نصارا وهند و بحـــث‌میکند ومعلوم میشود درین مور د هم ذوق تجسس و مطالعه دا شته‌ولی تبحر او در علوم اسلامی مانند فقه ،تفسیر و حــد یــث و زبـا ن‌عربی بیشك مسلم است واین ا ز آثارش مانند(جامع الحکمتیـــن) وغیره هویدا ست.

٤ــ اختیار سفر وتحول فکری‌او

سفر هفت سالهٔ ناصر خســـروموضوع سفر نامه اش را تشکیـــل میدهد .و ی در آنو قت چهل وسه‌سال عمر داشته . این حد فاصلی است‌که‌زندگانی او رابدو قسمـــــت‌تقسیم میکند : حیات دنیا یی اش پیش از سفر وحیا ت رو حا نـــی‌اوبعد از بر گشتن .

قبل از آنکه ناصر این سفـــــرمشهور خودرا در پیش گیرد ، به ملتان، سند، شمال هندو شهرهای‌افغانستان یا خراسان آن‌زمان سفر هایی کرده بود ، واحتمال قـــو ی‌میرود که‌در دربار سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود هم خد مت‌کرده باشد .«درسفر نامه» میگوید: «...گفتم من بار گا ه‌ملوك‌وسلا طین‌دیده ام چون محمود غز نو ی و پسرش مسعود ...» از اشعا ر ش‌معلوم میشود که تا ازایام جوانـــی درنزد امراوو زراء صاحب قدر ومنز لتی بوده‌و حتی «خوا جـــــه خطیر» یاد میشده :

دستم رسیده بر مه‌از یرا که‌هیچ و قت
بی من‌قدح‌بدست نگیرد همی امیـــر
پیش وزیر با خطر و خشمتم‌بدا نك
میـــر م‌همی خطاب کند خوا جهٔ خطیر
(ص ۱۵٦)

همان نا صر م من کی خا لی‌نبود
زمن‌مجلس میرو صدر و زیـــــر
بنامم نخوا ندی کس ا زبس‌شر ف
اد بیـــم‌لقب بود و فا ضـــــل دبیر
ادب را بمن بود بـــــاز وقـــوی
بمـــن‌بود چشــــم کتا ب قـــر یر
به تحریر الفـــا ظ من فخـــرکرد
همـــی‌کاغذ از دست من بر حر یـــر
(ص۱۹۰)

ناصر خسرو بیش از اختیـــارسفر، در معیت امیر خرا ســـا ن مامور بوده چنانچه در آغاز ســـفرنامه میگو ید:

«...من‌مرد دبیر پیشه بو د م‌وازجملهٔ متصر فان در اموال واعمال سلطانی وبکار های دیوا نی‌مشغول‌بودم ومد تی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقران شهر تـــــی‌یافته بودم . در ربیع الا خر سنه سبع‌وثلثین وار بعما یه که امیـــرخراسا ن ابو سلیمان چغری بیگـــ داود بن میکاییل بن سلجـــو ق‌بود از مرو بر فتم بشغل دیوا نی وبه پنج دیه مرو الرو د فـــرو دآمدم ...» (۱)

ناصر از ینجا به (جوز جانا ن)میرود (٤۳۷ هـ ـ۱۰٤۵ م) یکما ه را در آنجا بعیش‌و نوش میگذراندتا شبی بز رگوار ی را در خوا ب

(۱) معلوم میشود ناصر چندین سالی درپنج ده مرغاب یعنی مروالرود مشغول وظایف دیوانی ورسمی بوده وشاید«مروزی»خواندنش‌خودرا در«سفرنامه» ازهمین جهت بوده باشد.

میبیند که اوراازحیات بیهودهٔ که‌صرف لهو ولعب کرده وبمادیات‌و اموردنیایی پرداخته وبا خصوصاًزباده نوشی اش سرزنش می کند :

«...چند خواهی خورد از ین‌شراب که خرد را از مردم زایل کند اگر بهوش باشی بهتر- من‌جواب گفتم که حکما جز این‌چیزی نتوانستند ساخت که اندوه کم‌کندجواب داد که بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد ، حکیم نتوان گفت‌کسی راکه مردم رابه بیهوشی رهنمون باشد ، بلکه چیزی بایدطلبید که خردو هوش را بیفزاید. گفتم من این را ازکجا آرم؟ گفت :جوینده یابنده باشد وپس سوی قبله اشارت کرد ودیگر سخن‌نگفت ...» (۱)

ناصر چون از خواب بیدار میشودازاعمال گذشته خود اظهار ندامت میکند وعزم میکند که کارهای‌دنیایی‌را ترك کرده راه حج پیش گیرد.

چنانچه میگوید:

«چون از خواب بیدار شدم آن‌حال تمام بر یادم بود، بر من کارکرد وباخود گفتم که از خواب‌دوشین بیدار شدم باید ازخواب چهل ساله نیز بیدار گردم.اندیشیدم‌که تاهمه اعمال وافعال خود بدل نکنم ،فرح نیابم .روزپنجشنبه ششم‌جمادی الاخر ، سنه سبع وثلثین واربعا (۴۳۷).... سرو تن بشستم‌وبمسجد جامع شدم ونماز کردم‌و یاری خواستم از باری تبارك‌وتعالی‌بگذاردن آنچه بر من واجب است ودست باز داشتن از منهیات وناشایست چنانکه حق سبحانه تعالی فرموده است ...»

پس از آن ناصر از جوزجان‌به‌شبرغان آمده ازآنجا به مرومیرود نوشته است :«ازآن شغل که بعهدهٔ‌من‌بود معاف خواستم و گفتم مراعزم سفر قبله است ...» سپس ناصراز مرو براه سرخس‌به نیشاپور می آید و بعد اززیارت قبر بایزیدبسطامی در راه به سمنان وازآنجا

(۱) سفرنامه چاپ برلین ص ۳ .

به‌ری وبعد از راه قزو ین‌به تبریزمیرسد .

اگر چه ناصر اختیار سفـــر رابمقصد حج ودر نتیجه همان خوا ب میگوید ولی حدس زده شده‌میتواندکه‌فکر جوال و حس کنجکا وی او در جستجو کشف حقایق وتجار ب‌علمی فر صتی می جست تا گـــرد جهان بگر دد و درتوسعهٔ معلو مات‌آفاقی وانفسی خود بیا فزا ید،زیرا احاطه وتسلط او در علوم عقلـــی‌ونقلی‌ز مانش دیگر اوراتطمین‌کردن نمیتوانست ومیل خاطر ش‌رابسوی‌تجربهٔ نوی در عالم رو حا نی مــی کشانید و لهذا خوا بـــــی کــه‌دیده بود سائقه عز م سفر شـــــ گردید .

پرو فیسو ر کوربن در مقد مــه‌جامع الحکمتین «خواب مستی» ر ا یك نماد یار مزی می شمارد که درتمام قصه های تحو لات رو حــی بتواتر ذکر میشود .و معنی رمز ی‌خواب مستی را تمسك به احکــا م دین رسمی ، وبیدار ی ازین خواب‌را ادراك‌معنی باطن، وپیر مرد راکه در خواب او آمد داعی اسما عیلی‌تعبیر میکند .کور بن در تحلیـــل کیفیت اینکه پیر مرد کدام کســـوامریکه صادر میکند چه بوده ، این مثال را می آورد که سه صد سال‌بعد از ناصر «نذاری قهتا نی‌بیـر جندی» متو فی (۷۲۰ـ۱۳۳۰) هــم‌مانند ناصر « سفر نامه» نو شتــه ودر آن‌عینا مانند ناصر از(خواب‌مستی) بیدار میشود ود راثر آ ن بسوی جنوب قفقاز ،که در آنجاامام‌زمان بصور ت پنها نی میز یسته، روانه میشود . کوربن میگو ید :اینك آرزو و اشتیا ق سا لك کـــه تمام قدرت روحی خودرا درجستجوورسیدن به آیده آل(آرمان) خود صرف میکند وآن تخیل آرمانی امام،از اعماق شعور رو حانی ، درخواب تظاهر میکند و آن(صا مــــت)خمو شانه امر معنو ی خودرا بـــا اشارهٔ ساده ای بصو ب مقصـــو دمیدهد (۱).

بگمان اغلب، نا صر قبـــل ازسفرش بمصر ضمن مسا فر تهای دیگر ش بهند وماوراء النهر وگوشه‌وکنار خرا سان با بسی از د عـــا ت

(۱) «جامع‌الحکمتین» : مقدمهٔ فرانسوی‌ص. ۳۰

وپیروان‌کیش باطنی بر خــورده ومعلو مات زیاد ازآن مذ هب بدست آورده بود.

بعضی منابع گفته اند که نا صرآوازهٔ دبد به وحشمت‌در بارالمستنصر فاطمی راشنیده و آرزو ی از نزدیك‌دیدن قاهره وتحقیق مذ هب فا طمی ها محرك میلش به سفر شد .بهرصورت این سفر مبداء انقــلاب و تحول در زندگانی او گردیده .بهتراست اززبان خود او بشنو یم :

بر خاستم از جا و سفرپیش‌گرفتم
نز خانم‌یاد آمد و نز گلشن و منظــر
از پارسی وتازی واز هنــدی‌واز ترك
وزسند ی ورو می و زعبر ی همه یکســـر
وز فلسفی و ما نو ی وصابی‌ودهری
در خوا ستم‌ایز حاجت و پرسیدم بــی مر (۱)
از سنگ بسی ساخته ام بستروبالین
وز ا بربسی ساخته ام خیمه و چادر
گا هی به نشیبی شده همگوشهٔ ماهی
گا هی‌به‌سرکوهی، بــر تر ز دو پیکــر (۲)
گا هی به زمینی که در اوآب‌چو مرمر
گا هی‌بجهانی که‌درو خاك چوا خگـــــر
گه دریا گه بالا گه رفتن‌بــی‌راه
گه کوه‌گهی‌ریگ وگهی جوی وگهی جــر
گه حبل بگر دن بر ما نــندشتریان
گه باربه‌پشت اندر مانند ۂاستـــــر
پر سنده همی رفتم ازاین شهــربدان شهر
جوینده همی‌گشتم از ین بحر بــران بــر
(د‌ــص ۱۷٤)

---

(۱) بی مریعنی بی شمار.
(۲) روپیکر یعنی ستارگان برج جوزا

وهمین طور تا به مصر میرسدومی یابد آنچه درجستجویش است.
در طی این سفر ناصر ازراهایران‌به ار منستان، آسیای صغیر، حلب طرابلس ، شام وسو ریه بـــــه‌فلسطین میرسد .

در«سفر نامه »میگو ید :(ا زطرابلس که سا حلست ،تا بیت ـ المقدس پنجاه و شش فر سنگـــك‌واز بلخ تا بیت المقد س هشتصدو هفتاد وشش فرسنگـك است »بـاورودش به بیت المقد س ، یکسا ل شده بود که از وطن ماء لو ف خودبلخ جداشده بود . چند ما هی که در دیار فلسطین تو قف میکند همه‌روزه به سفر و گردش در اطرا ف ونواحی میپر دازد ودر جستجو ی‌زیارات انبیاء واولیا که در آنجـــا مدفون اند می براید، ومانند یـــك‌عالم محقق از مساجد، کلیسا ها و ابنیهٔ تاریخی دیدن نموده شر ح واوصاف آنهارا بصور ت بسیـــار دلچسپ یاد داشت میکند .

قبل از رسید ن به بیت‌المقد س‌وقتیکه از (معرة النعمان) (درنزد یکی حلب)میگذرد ،اطلا عات خو بـــی‌در باره شاعر نا بینا و مشهـــور عرب ابوالعلاء مـعری میدهـد کـه‌خالی از دلچسپی نیست :
(... در آن مردی بود که‌ابوالعلامعری میگفتند ، نابینا بود ورئیس شهر او بود ، نعمتی بسیار داشت‌وبندگان و کار گران فراوا ن ، و خود همه شهر اورا چون بند گان‌بودند ، وخود طریق زهد پیشــس گر فته بود . گلیمی پو شیده و درخانه نشسته ، نیم من نان جو ین راتبه کرده که جزآن هیچ‌نخو رد،و من این معنی شنیدم که درسرای باز نهاده است ،ونواب‌و ملا زمان‌او کار شهر میسازند ، مگر بکلیات که رجو عی باو کنند ،ووی نعمت‌خویش از هیچ کس دریغ ندارد ، وخود صائم الد هر قایم الیل باشدوبهیچ شغل دنیا مشغو ل نشو د. واین مرد، در شعر وادب بدر جه‌ایست ،که‌افاضل شام‌و مغـــر ب وعراق مقر ند، که درین عصــــر ،کسی بپایه او نبوده است و نیست وکتابی ساخته آنرا (الفصـو ل والغایات)نام نهاده ، وسخنها آورده است مرموز و مثلها باالفاظ فصیح‌وعجیب که مردم بران واقف نمـــی شوند، مگر بر بعضی اندك وآنکسی‌نیز که بروی خواند، چنا نکه او را

تهمت کردند که تو این کتاب ر ابمعارضهٔ قرآن کرده ای ،وپیوسته، زیادت از دویست کس از اطرا فآمده باشند ، وپیش او ادب وشعر خوانند، وشنیدم که اورا زیا د تاز صد هزار بیت شعر باشد .کسی ازوی پرسید که :

ایزد تبارك وتعا لی این همه‌مال‌ونعمت ترا داده است چه سبـــب است که مردم را میدهی ،وخویشتن‌نمیخور ی؟ جواب داد که : مـر ا بیش از ین نیست که میخور م .وچون من آنجا رسیدم‌این‌مردهنوزدر حیات بود .)

ناصر خسرو در نیمهٔ ذیقـد ٤٣٩ﻫ از بیت المقدس بقصد حج می براید ومـی نـگارد :»پیاده بـاجمعی‌که عزم سفر حجا ز دا شتند برفتم . دلیل مرد جلد وپیاده روی‌نیکوبود ، اورا ابو بکر همدا نـی میگفتند ... بمنزل دیگر رسید یم‌که ازآنجا بده روز بمکه رسید م‌و آنسال قافله از هیچ طرف‌نیامد وطعام‌نمیبیا فت ... روز دو شنبــه بعرفات بودیم ، مردم‌پر خطر بودندازعرب، چون از عر فات بازگشتم دو روزبمکه بایستا دم وبه راه‌شام‌باز گشتم سوی بیت المقد س ».

پس ازینجا ،عزم رفتن مصـــرمیکند و میخواهد ازراه دریا برو د باد معوس مانع میشود براه خشکه‌تابندر طینه می آید واز آنجا بـــا کشتی به تینس وسپس بمصـــــرمیرسد . البته از شهر هاو محـل هاییکه میگذرد در سفر نامهٔ خـودبالتفصیل‌سخن میراند .

مدت سه سالی که در مصر می‌ماندسه بار دیگر حج نمود ه و تا قیر وان در شمال افریقا ونو بـه‌وسودان در جنوب سفر ها یی کرده واز راه مکه و صحرای عرب بـــه‌لحسا و بصر ه واز آنجا به بلـــخ برگشته .(۱) بقراریکه خود حساب‌کرده در دورهٔ سفر (۲۲۲۰)فرسخ را پیموده . برادر کهتر ش‌ابوسعیدوغلام کو چك هندی نیز باواو همراه بوده اند .

در مصر_ که درین و قت زیـرحکمرا نی خلفای فاطمی بود تحول

---

(۱) راجع به مشاهداتش درلحسا؟را ببینید.

بزرگی در زندگانی ناصر رخ‌میدهدکه اوج‌سفر ش را تشکیل میدهدو آن سلوك اوست به مذ هب باطنی‌اسماعیلی . اگر چه ناصر در سفر نامهٔ خودازین‌سلوك بحثی نمیکندو باخلیفه مستنصر ملاقاتی برا یشـ میسر نشده مگر اورا در روزمراسم(فتح خلیج) از دور دیده ویکبار هم در خوان‌خلیفه ـ‌که چگو نگی آنرادرسفر نامه خو ب تصو یر میکنـد ـ اشترا ك ورزیده ودر آن باره مـی‌گوید:

«...و عادت ایشا ن چنین‌بودکه سلطان در سال بدو عید خوان نهد وبار دهد خواص و عوام را..ومن اگر چه بسیار شنیده بو د م هوس بود به رای العین ببینم بـایکی از دبیران سلطان که مرا بااو صحبتی اتفاق افتاده بود دو ستـی‌پدید آمده گفتم من بار گاه ملو ك وسلاطین عجم دیده ام ... اکنون‌میخواهم که‌مجلس امیرا لمو میـن راهم ببینم او با پرده دار کـــه‌صاحب الستر میگو یند ، بگفت . سلخ‌ر مضان سنه ار بعین‌واربعمایه‌که مجلس آراسته بودند تا دیگرروز که عید بود وسلطان از نماز به‌آنجاآید وبخوان بنشیند مرا آنجـــا برد ...»

ناصر از عظمت ، شان وشو کت‌فاطمیان ،رفاه وعدالت و آسایشـ مصر در زیر اداره فا طمی ها آنقدربو جد وحرار ت بیان‌میکندوفرق‌آنرا باحالت هرج‌و مرج، ظلم و بیدا دوبی امنی خراسا ن ایما میکند که واضح میگر دد چقدر گرو یدهٔفاطمی‌ها گردیده بود .اما در دیوان اشعار ناصر به اشارات زیادی را جع بـه‌سلوکش موجود است ! .(۱)

در مصر به رهبری شخصی که ا زاو صریحا نام نمیبرد واورا(حا فظ باب علم) و گا هی(خوا جه مو ید)می خواند بطریقهٔ باطنیه اسماعلیه سلوك میو رزد .

در وقت ورود ناصر خسرو به‌مصر، داعی الدعات فاطمیان کـــه اختیارات تامه در مسایل تبلیـــغ‌ونشر مذهب اسما عیلی دا شـــت همین«خواجه مو ید» بود که اصـــل‌نامش (ابو نصر بن عمرا ن)ولقبش

(۱) برتلس ــ ص ۱۳٤ .

(المو ید فی الدین) بود . و ی‌قبلادر دورهٔ حکمرانی (ابو کا لیجـــار ۱۰۲٤ـ ۱۰٤۸م) در شیر ازبحیث‌داعی بفعالیت آغاز کرده بود. د ر «فارسنامه» این‌بلخی در بار ۂ ا وچنین آمده است :

«...وبعهد کالیجا رمذهب‌سبعیان‌ظاهر شده بود چنانکه همه دیلمیان سبع مذ هب بودند چنا نکه دریـن‌وقت آنرا باطنی گویند و مـر د ی بودباطنی بنام ابو نصر بن عمرا ن‌کی سری بود از داعیان سبعیـــان ودر میان دیلم قبو لی دا شت ،همچنانك پیغمبر ی واین مرد بـــا کالیجار را گمراه کردو در مذهب‌سبعی آورد » .

دیری نگذ شت که قا ضی‌شیرازبرعلیه او تو طئه نمود وباکالیجا ر را وادار ساخت تا اورا از شیر ازبراند. او بمصر آمد و چندی بعد از مقربان خلیفه المستنصر گـردیده‌سپس داعی الدعات فا طمیان مقرر شد. اینك همین «موید» است کـه‌ناصر خسرو را تحت حما یه خـود گرفته و باتبلیغا ت ما هرانه او رابمذ هب باطنی در آورد .

ناصر خسرو در قصیدهٔ بسیا رمشرح ومطول خود که چند بیـــت آنرا راجع(به سفر پیش گر فتن)اش قبلا تذکر دادیم وآنرا در مد ح رهبر معنو ی خود غالبا چند سا ل‌بعد ازبر گشتن ازمصر (بگفتـــه ایوانو ف چار سال بعد) سـرودەشرح خوبی ، در بارهٔ ملا قاتش با آن رهبر وطرح سوا لا ت در تما م‌مسایل دینی وگر فتن جواب ها ی مقنع‌و« مهر برلب »ش گذ اشته‌شدن‌میدهد :

شهری که من آنجاچو رسید م‌خردم گفت
اینجابطلب‌حاجت وزین منـــز ل مگـــذ ر
رفتم بر در دربا نش و گفتـــم‌سخن خود
گفتا:« ببرانده که شد کانت بگو هـــــر »

رضوا نش گمان برد م این چون‌بشنیدم
از گفتنـــی‌با معنی واز لفظ چو شکــــــــر
گفتم که مرانفس ضعیف است‌ونژ ند است
منگر بدرشتئی تن واین گو نه احمـــــر

سوالا تش هفده بیت را دربرمی‌گیرد وسپس :

گفتا «بد هم دارو ی با حجت‌وبر هان
لیکـــن‌بنهم مهری محکم بلبت بـــر »
زآفاق وز انفس دو گواحاضر کردش
بر خوردنی‌وشر بت من پیر هنـــر ور
راضی شد م و مهر بکـــر دآنگه و دار و
هرروزبتدریج همی داد مـــــز و ر
چون علت زایل شد بکشـــادزبانـــم
مانندمعصفر شد رخسا مـــز عفـــر

. . .

از خاك مرا بر فلك آو ردجهانـــــدار
یك بر ج‌مرا داد پر از اختر از هـــــر
دستم بکف دست نبی داد به‌بیعـــــت
زیـــرشجر عالی پر سایۀ مثمـــــر

۵ـ ناصر خسرو بلخی وطریـــق‌باطنیه

باطنیۀ اسماعیلیه که شیعه سبعیه‌اند ، یعنی برعکس شیعه اثنا عشریه (۱۲ امامی) به هفت امـــام قایلنـــد ،پیروان خلفای فا طمی بودندو خلیفه فا طمی را امام میشنا ختد ، وبـــلافاصله مادون او دوازده (نقیـــب) ویا(باب) را میدا نستند که هریك‌از آنها بیك منطقۀ از ممالك دنیـــا برای تبلیغ ودعو ت مامور میبو د.وهریك ازین منطقه های دعـــو ت را«جزیره» وباب یا نقیب آنـــر ا«حجت» آن جزیر ه مـــی نا میدنـــد که گویا او حلقۀ وصل بود بیـــن‌اهالی آنجا وامام .

ناصر خسرو بزو دی در جـــا ت‌مقررۀ این طریقت راپیموده‌ازمراتب «مستجیب» «ماءذون» و(دا عـــی)ارتقا نموده بمقا م «حجت» نایـــل آمد واز طر ف خلیفه وامام هشتـــم‌فاطمیان ـ ابو تمیم معد بن علـــی المستنصر باللـــه (۴۲۷ـ۴۸۷ ه)(۱۰۳۶ـ ۱۰۹۴ م) بحیث «حجـــت جزیرۀ خراسا ن» مقرر شده به بلخ‌بر گشت وبه تبلیغ این مذ هـــب آغازنمود .(۱)

(۱) در بسیاری از اشعار خود ناصرعنوان«حجت» راطور تخلص استعمال میکند.

دربلخ دیری نگذ شت که ناصرهدف تیر ملا مت و تعقیب علما و امرای آنزمان قرار گرفت وملحد ،قر مطی، بد دین خوانده شـــد، و بالاخره از خانمانش آوار هوپریشانو مجبور به فرارگر دید. از یکی از ابیاتش بر می آید که برای مد تکمی به مازندران هم ر فتهوبدعوت وتبلیغ مشغول شده بود .

بر گیر دل ز بلخ وبنه تن زهردین
چون منغریبو زار بمازنـــدران در و ن
(د-ص -٥٠٦)

از لا بلای اشعار ش معلوم میشودکه بعد از بر گشتن به بلخ فـوری دست به تبلیغ میز ند و در مباحثهو مناقشه با علما ومردم ازتند روی خود داری نمیکند و دیر ینمیگذردمورد تکفیر وتلعین قرار میگـیر د وشدیدا تعقیب میشود تاآنکه جانرا در خطر دیده مجبور بترك بلـخ میگر دد ، واز راهوبیراه بســو یختلان واز آنجا به بد خشـــا ن فرار میکند . ناصر و همرا هانشعلیالاکثر در تاریکی شب به طـی طریق می پر دازند و باین اشـارهنموده میگو ید:

براه دین نبی رفت از آننمییاریم
که راهپر خطر وماضعیف وبی یار یم
چوروز دزد ره ما گر فت اگربسفر
بجز بشـبنرویم ای پسر ، سزا وار یـم
ازین بسان ستار ه بـــرو زپنهانیم
زچشمخلقوبشب رهرو یم و بیــدا ریم
(د-ص ٢٦٦)

درینو قت ناصر یکتعداد زیـادپیروانی هم پیدا کرده که مو لـف «بیان الادیان»ابو المعا لی آنها رابنام «الناصر یه» تذ کر میدهد :

(الناصر یه - اصحا ب نا صـرخسرو باشند واو ملعو نی عظیـم بوده است ... وبسیار کس ا زاهلطبرستان از راه او بررفته اند وان

مذهب بگر فته ....) (۱)

بالا خره ناصر به بد خشـــا ن‌ملتجی میشود ودر بین کوه ها ی صعب المرور آنجا برای خــود دردهکدۀ «یمگان» پناه گا هی مـــی یابد. (۲)

گر چه‌مرا اصل خرا سا نــی‌است
ا زپی پیری‌و مهی و ســـــر ی
دوستـــی عــتـــر ت خا نـۀرسو ل
کر دمرا«یمگی» و ما زنـــــد ر ی

چون پیراون‌این مذهب در اقلیت‌بودند وشدیداًمورد تعقیب، می‌بینیم اکثر دعات اسماعیلی مراکز تبلیغ‌خود را درهمچنین جای های محکم وصب العرور کوهستانی قایم نموده‌از اناجا هابه فعالیت می پرداختند. مثلا : احمد بن عبدالملك بن عطاش‌حجت اصفهان و آذر با یـجـا ن ، در شا هد ژ (دژ کــوه) اصفــهان ،وحسن صباح مشهور (کــه‌دوسال بعدازو فات ناصرقلعه «اله‌موت»راگروبا دهشت افگنی ها وسو قصد ها توسط فدائیان خود ولوله عظیمی‌درشرق وغرب برپا کرده بو) دررود بارهم مانند پیشوای خود نــاصرخسرو درمواضع کوهستانی سنگر گرفته بودند .

در یمگان ناصر خسرو از یطرف‌به تبلیغ افکار وعقاید باطنی خود ادامه میداد، واز دیگر سو، به شعرسرائی مشغول میبود . دیوان‌اشعار و اکثر آثــار دیـگــر ش رامانند(زاد المسا فرین)، و (وجـه د ین) (خـــوان اخـــوان) و خـــا صتا(جامع الحکمتین) وغیره را درهمینجا تدوین کرده است .

---

(۱) برتلس ص ۱۸۰ .

(۲) اینجا رافعلا از لحــــــاظ موجودیت‌آرامگاهش «حضرت سید» هم میگویند و در ۲٤کیلومتری جرم بدخشان واقع است.

در شعر یکه باین مطلع آغاز می‌یابد:

از صحبت خلق د ل‌گسستم اندیشه ندیم د ل بستم

از اختیار نمودن یمگان بحیث موطن ، واستقامت خود در دعوت و تالیف کتب می سراید و برمخالفان خود طعنه میزنند :

ای شاد شده بدان که یکچند
چون موی به گران همیگر ستم
پیوسته شدم نسبت بیمگان
کز نسل قبادیان گسستم
بیمار وشکسته دل شدستند
از قوت حجت در ستم
هر سال یکی کتاب دعوت
با طراف جهان همیفرستم

معلوم میشود که ناصر دیگر تن برضا داده واز اهل خود در قبادیان بلخ گسسته و با دوستان وپیوستگان معنوی خود دراطراف جهان مراوده و تماس صمیمی قایم نموده است .

اکثر اشعار ناصر جنبهٔ اخلاقی ومذهبی وایضاح عقاید با طنی دارد . بعضا در تبریه خویش ازاتهامات کفر که به وی می‌زدند از خود مدافعه میکند . علاوه برآن دربسیاری از صفحات زندگانی اش نیزازبین سطور اشعار ش پیدا می‌شود . از تعصب وظلم امرای سلجوقی وعلمای آنوقت در حقش زار زار مینالد :

بنالم بتو ای علیم قدیر
ز اهل خراسان ، ضغیر و کبیر
چه کردم که از من رمیده شدند
همه خویش و بیگانه بر ، خیرخیر
مقرم به قرآن وپیغمبرت
نه انباز گفتم ترا نه نظیر
به امت رسانید پیغمام تو
رسولت محمد بشیر و نذیر

قرآن رابه پیغمبـــر ت نـــاوریـد
مگـــرجبر ائیل ، آن مبارك سفیر؟
مقر م به مرگ و بحشـــر وحساب
کتا بت‌زیر دار م انـــــد ر ضمیـــر
(ص۱۹۰)

از بیت اخیر معلو م میشو دکه‌ناصر حافظ قرآن کریم بود ه .
ناصر وطن ما لوف خود خراسان‌وروز های خوش آنرا در دورا ن سلاطین غزنو یان و سا مانیان وامرای قبل از سلجو قیان به حسرت یاد میکند .

خلفای عباسی وسلا طین‌سلجوقی‌را دیوو فر عو ن میخواند .
داد من بیگما ن بحـــق بدهـــی
رو زحشر از نبیـــر ۀ عبا ســی
(ص۲۰٦)

ناصر خسرو در اشتیا ق وطن‌خودبلخ وخراسا ن هم بسیار شعر های پر سوز می سراید :
که‌پر سد زین غریب خوا رومحزو ن
خراسان‌راکه بی من حال تو چـــو ن؟
مرا باری دگر گو ن اســـت‌احوال
اگر تونیستی بی من دگر گـــو ن
(ص- ۳۲۸)

بگذر ای باد دل افرو زخـراسانی
بر یکی‌مانده به یمگان در ه زندا نـــی
اندرین تنگی ، بی را حـــت‌بنشسته
خالی ازنعمت‌وز ضعیف ودهقا نـــی
(ص-۴۲۸)

سلام کن زمن ای باد مـــرخراسان‌را
مراهل‌فضل‌وخرد را، نه عام ونـــادان را

بگو یشان که جهان سرو من‌چو چمبر کرد
بمکر خو یش،خود اینست کار کیها ن را
(ص‌ـ۸)

در شعر دیگر از بی وفا یـــی‌زمانه ودوستان شکا یت میکند :
از خاك نور جو ی‌وز گیتـــی‌وفامجوی
گر عـــاقلی مبر بدر سا ئلان سو ا ل
آنروز گار چون شد و آن دوستان کجا؟
دیدارشان‌حرام شد ویاد شان حـــلا ل
آن دوستان که خانهٔ من قبله‌داشتند
از بهرچه،زمن‌ببر یدند قیل و قـــا ل؟
ای باد عصر گر گذری بردیاربلخ
بگذر بخانهٔ‌من و آنجا بجـــوی حـــا ل
بنگر که چون شده ست پس‌از من دیار من؟
بااوچه‌کرددهر جفا جوی بد فعـــا ل؟
ترسم که زیر پای زما نـــه‌خراب‌گشت
آن با غهاخراب شدآن خانه ها تـــلال:

در یکی از اشعار دیگر میگو یدتا وقتیکه مانند دیگر ان به‌زندگانی مادی وعیش ونو ش مصرو ف بودکسی بر او خرده گیری نمیکر دو حالاکه بحقیقت پی برد ه وپیـــروی‌آل مصطفی راپیش گر فته او ر ا طعن وتکفیرمیکنند .

دل زافتعال اهل زما نه مـــلا شدم
زیشان‌بقول‌وفعل از یر اجدا شـــــد م
تا همچو عمر و زید مرا کوربوددل
عیبم نکردهیچ کسی هر کجا شـــد م
گا هی ز درد عشق پس خوبچهر گان
گا هی‌زحرص مال پس کیمیا شـــد م
نه باك داشتم که همی عمـــرشد به باد
نه شر م‌داشتم که ضمیری خطا شد م

همینطور در تلاش یافتن را ه‌نجات به در بار پادشاه تو سل میکند وازآنجا ما یوس گردیده به‌علما رو می آورد وباز تسلی نمی یابد :

وز رنج روزگار چو جا نم‌ستوه گشت
یکچندباثنا بدر پادشا شدم
گفتم: مگر که داد بیا بم زدیودهر
چون‌بنگریستم زعناد در بلا شدم
صد بندگی شاه ببا یست‌کردنم
از بهریك‌امید کزو می روا شدم
جز درد ورنج هیچ نگرد یدحاصلم
زانکس که‌سوی اوبه امید شفا شدم
وز مال شاه و میرچو نو میدشد دلم
زی اهل‌طیلسان وعمامه وردا شدم
گفتم : چو نا مشان علمابودوکار جود
کز دست‌فقرجهل چو ایشان رهاشدم
گفتم: چو رشوه بود وریاما ل‌وزهد شان
ای‌کردگار، باز بچه مبتلا شدم؟!
از شاه زی‌فقیه چنان بودرفتنم
کزبیم‌مور در دهن اژدها شدم
(ص ۲۷۲)

٦ـ بحثی در تاریخ تولد وسن‌ناصر خسرو

بعد از بر گشتن از سفر درسال٤٤٤ ه تارفتن به یمگان‌در سال ٤٥١ یا ٤٥٢ (یعنی مدت هشت‌سال) واضح نیست که ناصر،غیر از مدت کو تا هی‌که به ما زندران‌رفته بود ، دیگر در کجا بوده است ازآن سبب است که در تاریخ‌وفاتش نیز اختلاف های بمیان آمده . آنچه در تذکره ها ازیکصدوچهل سال زیستن و صورت‌تدفین سحر انگیزش توسط اجنه گفته‌شده البته از همان افسانه‌هائیست که‌قابل‌قبول نمیباشد . از مطالعهٔدیوانش میتوان حدس زد که مدتی

را دربلخ با برادران ، اقـــا رب‌ودوستان‌گذ شتاند ه‌و در عین زمان مشغو ل بحث‌و منا قشه باعلـمای‌دینی گردید ه ودر تبلیغ مذ هـــب باطنی خودکوشیده تااینکه‌احساسات‌مخالفت ومنافر ت وغضب علیه‌شس ازدیاد یافته وبا خصو ص بعد ا زوفات (چغری بیگ) در سال ۴۵۱ وبه تخت نشستن پسر ش (الـپ‌ارسلان) سلجو قی بیشتر معروض تعقیبات‌و زجر و آزار گردید ه وحیا تش را بخطر موا جه ساختــه تاکه مجبور شده به بدخشان فرارکند ودر درهٔ یمگان پناه گز یـــن شود . این هم معلوم است که کتاب«زاد المسا فرین»را درسا ل۴۵۳ ه دریمگان تالیف کرده . پس تا ریخ‌فرارش رابین ۴۵۱ـ۴۵۳ میتــوا ن تعیین نمود که درینو قت به عمرپنجاه‌و هشت ساله بوده . حا جی خلیفه در (تقو التواریخ) تاریـــخ‌مرگش را ربیع الاول ۴۸۱میگو ید و«شیفر» هم آنرا قبول کرده است‌که گو یا در آنو قت (۸۷) سال‌عمر داشته . در سر گذ شت مجعـول‌گفته شده که دریمگان بیست‌و پنج سال زندگانی کرده در آنصـور ت‌باید بعمر هفتادو هفت ساله مرده باشد . در اشعارش نا صر از عمرپنجاه تا شصت‌ودو سال را ذ کـر کرده است .

کتاب «جامع الحکمتین » را که ازآثار موخر اوست درسا ل۴۶۲ ـ نو شته که در آنو قت شصت‌و هشت‌سال داشته دریکی از اشعــار ش (که‌شاید از اشعار آخر ینش باشد)میگو ید :

پانزده سال بر آمد که بــه‌یمگانم
چون وازبهرچه؟ زیراکه به زندا نـم!
(ص‌ـ۲۸۱)

پس اگر رفتن ناصر به یمگـان‌بعمر پنجاه‌و هشت سال صـــورت گرفته باشد، وقتیکه این شعر ر اگفته باید عمرش هفتاد وسه سا ل بوده باشد وهم ازیك بیت دیگـــرهمین شعر پیدا ست که این‌بحقیقت مقرون است :

تازه رویم بمثل لالهٔ نعما نبود
کاه‌پوسیده شد آن لالهٔ نعما نـم !

بنا برین اگر عمر ناصر را بین هفتادو پنج الی هشتاد (۱۰۷۸ـ۱۰۸۳م) تخمین کنیم آنقدر دور از شواهد نخواهد بود. پس تاریخ‌وفاتش را بین ٤٦٩و٤٧٤ همیتوان تخمین نمود. اگر قول حاجی خلیفه را قبول کنیم باید ناصر مدت هفت الی دوازده سال از شعر سرایی دم فرو بسته باشد و این مستبعد است.

۷ـ بحثی در عقاید ناصر قبل ازسفر

پیش از آنکه‌در سفر مصر بـه‌مذهب باطنی بگرود، آیا مذهب ناصر چه بوده ؟اگر چه مولف‌سر گذشت مجعول خودش شیعی مذهب است ولی اعتراف میکندکه‌ناصر مقید به یك مذهب نبود. شبهه نیست که ناصر خسروحکیم‌وآزاده مردی بود باآنهم از بسا قراین معلوم میشود که قبل‌از سفرمعرو فش‌مانند همه اهل خراسان وبلخ‌او هم سنی مذهب بوده. درسفر نامه هر جاکه از حضرات ابوبکر، عمر، وعثمان (رض) یا دمیکند بعد از نام شان (رضی‌الله عنه) مینو یسد وهمین جمله رابرای‌حضرت علی (رض) وحضرت‌حسین (رض) نیز استعمال‌میکند. تاوقتیکه‌به مصر نرفته خلیفهٔفاطمی را سلطان مصر میخواند وپس از سفراست که اورا امیر المومنین خطاب مینماید. وقتیکه به (صور) میرسدازنیکی قاضی آنجا وسنی بودنش ذکر میکند حین سیاحتش بـه‌فلسطین از زیارات متبرکه دیدن میکند و در مورد زیارت‌قبرابو هریره میگوید :«... در جانب قبله است اما آنجابه زیارت‌نتواندرفتن که مردمان آنجا شیعه باشند وچون کسی آنجا به زیارت رود کودکان غوغا کنند وسنگ‌اندازند. ازآن سبب من نتوانستم زیارت‌آن کردن.»

در شعری(۱) که ناصر خسرواز ترکیب دنیا وناپایداری

(۱) دیوان ص ـ۱۸۵ـ مطلع : نهاد عالم ترکیب وچرخ وهفت اختر
شد آفریده به ترتیب ازین چهار گهر

زندگانی بشر سخن میراندوسپس‌از حضرت آدم گر فته همه‌پیغمبران خلفای راشدین ،صحا به و علمـاوغیره را علی التر تیب ذ کر کرده فانی بودن انسا ن را بیا ن میکند ومیگوید:

اگر بحر مت وعزو بجاه د رعالم
کسی‌بماندی، ماندی ر سول تامحشر

(شارل شیفر) در تر جمهٔ سفرنامه ناصر خسرو به فرا نسو ی‌که درسا ل ۱۸۸۱ با متـن در ی آ ن در پاریس چاپ کرده‌این شعـر راسر اسر از روی دو نسخهٔقدیمی‌ومعتبر که در دست داشته نقـل کرده است که درآن بعد از بیتـی‌که دربالاذکر شد از خلفای راشدین حتی از خلفای بنی امیه وامام ا بوحنیفه وغیره‌ذ کر کرده است کـه دلیل دیگر بر سنی بود نش قبـل‌از سفر شده میتواند .

دردیوان اشعار ناصر که بـه‌اهتمام سیدنصر الله تقو ی‌و مقدمهٔ آقای تقـی زاده‌در سال۱۳٤۸ د رطهران مجددا طبع شده، ابیـا ت ذیل ومابعد آن که سی وششـبیت را در بر میگیرد ازآن شعـر تماما حذف شده است :

وگر بصدق‌بماندی کسی بدی‌صدیق
وگربعدل‌بماندی کسی بدی عمـر
وگر بشرم بماندی کسی بدی‌عثمان
و گربجودوسخا وت کسی بدی حیـد ر

کجا معاو یه وکو یز ید کـوهشام
کجا سـت‌عمر عبدالعزیز دین پـرو ر
زعا لمان جهان هر کجا زخورد وبزرگ
صغیر بوده و شهره ابو حنیفه کبـر

آن نسخهٔ چا پی طهرا ن بعـداز بیت راجع به حضر ت پیغمبـر که دربالا ذکر شد شعر را بـادوبیت آتی خاتمه میدهد که بایـد مجعول باشد :

وگر بجود وسخا وشجا عتو مردی
کسی بما ندی‌ماندی و لی حق حیـــــد ر
به نسبت و شرف ار در جهـان‌کسی ماندی
بزیر خاك‌نگشتی نهان سرو ســرو ر

در صور تیکه یکبار از او صا ف‌حضرت علی (رض) با سه خلیفهٔ دیگر ترنم میکند تکرار آن بار دوم‌در دوبیت فوق مبر هن است که‌بی مورد میباشد واسلوب گفتار آن‌نشان‌میدهد که باید از کلام نا صـــر نباشد .

مع الاسف از قدیم الا یام‌تاهمین‌نزدیکی‌ها یعنی تاو قتیکه تتبـع و تحقیق به متود علمی وانتقـــا دی‌امروزی که به پیرو ی از علمـــا ی شرق شناس غر بی در ایران‌صورت‌میگیرد . مستنسخا ن وگرد آورنده گان اشعار قد ما در ایران گاه گاه‌ازتصرف وتحریف در نقل آثــار دریغ نورزیده اند. اگر چه این گونه‌تصرفات وتحریفات را در ك کرد ن کار مشکلی نیست و لی بعضــــاواقع میشود این رو یه باعث‌اشتباه مدققین خصو صا مستشر قین‌غربی‌گردد. ازآنست که برای تثبیـــت متون صحیح امروز علـما به اصول (چاپ انتقادی) (Edition Critique) توسل می‌جویند.

در ذیلی که عالم وادیب گز یدهٔایران ، مجتبی مینو ی ،بر مقد مهٔ تقی زاده نوشته است مـو ضـوع‌تحریف را ذکر میکنند وسی وا ند بیتی راکه از دیوان حذف شده استدرآن ذیل تثبیت میکند و اینهـــم قول مارا تائید مینما ید:

تذکر يك جمله از (حوا شی وملا حظاتی) که عالم بز رگ فقیـد ایران علی اکبر دهخدا بر دیـو ان‌اشعار ناصر خسرو نو شته اندهم درین مورد رو شنی می اندازد :

«آمیختن ذوق ادبی و میلـها ی‌دینی وهوا های سیا سی خود د ر نظم ونثر دیگرا ن، از دیر گـــا ه‌میان نسخه نو یسان و **قار** ئیـــن

ماسنت جار یه‌وسیر ت مستــمر ه‌بوده است . به آن حد که گا هی تنها از متن نسخه های متعددیك‌کتاب ، بی هیچ اماره واشار ۀدیگر، کاتب یا خوانندۀ شیعی از سنـــی‌وصو فی از متشرع وشعو بی از هوا دار سیادت عر بی، شنا خته شده‌است . مثل اینکه نزد ما تالیـــف نو عی از تملیك‌نبوده و کتاب‌ماننديافته‌ها ی خرابه هاو مفا و زجبال‌ما متصرف پیش دست بشمار می آمده‌است !..»

«... فلك زد گی اشعار و آثـــارناصر خسرو در دست کتبه‌ومطالعه کنند گان شیعی ، سنی مشا یی ،رواقی ،اشراقی ، صوفی و متکلــم یعنی‌همۀ مسلمین با ستثنا یك‌فرقه‌باطنیان پیداو آشکار است... »

درین که ناصر خسرو در بار ه‌سه خلیفه از خلفای راشد ین حس بغض و کین ندارد دو کتور«أته »محقق آلمانی میگو ید :«نا صـــــر خسرو حس نفر تی را که(کسایی)مقابل سه خلیفه ابراز میدارد، هیچ ندارد، و آنها راسلف های مشروع‌حضرت علی می پندارد . ما هم بعد از جستجو در دیوا ن اشعار ناصرخسروبهمین‌قناعت رسیده ایم مثلا: درجای به‌عدالت حضر ت عمر(رض)اشاره کرده میگو ید:

چون‌داد کنی خود عمر تــوباشی
هر چندکه نامت عمر نبا شـــــد
(ص-۱٤۱)

به طاعت بکن شکر حســا ن‌او
که این دادنزد خرد عمر ی ســــت !
(ص-٦۰)

به احترام شیخین می گوید :
هیچ با بو بکر با عمـــــرلجاج
نیســت‌امروز و نه رو ز محشــــر م
(ص-۲۹۱)

وینها که دم زدند به حب‌علی‌همی
گرزانکه‌دوستند چرا خصم عمر ند ؟
وینها که هستشان به‌ا بوبکردوستی
گر دو ستندچونکه همه خصم حیدر اند؟-۱-

پرو فیسور ادوارد بر ا و ند رتاریخ ادبیات ایرا ن خو د (جلـد ۲-۲۸۸) نظریهٔ پرو فیسور اته رااردکرده‌وترجمه چند بیتی راازناصر ذکر میکند که درآن از حضـر ت‌عمر (رض) گو یا به استخفـا ف سخن رانده شده و لی دو بیتـی‌راکه تر جمه کرده ذکر میکند قابل اعتماد نیست چرا طرز گفتار ش‌ازسویهٔ اخلاقی و فر هنگی نا صـر دور است واز همان تحریفا تیست‌که دربالا ذکر شد .

۸- اخلاق وسجیهٔ ناصر خسر و

ناصر خسرو مرد صا جب علـم‌وادب واخلاق حمیده بود . در هرچه نوشته است صمیمیت وانسا نیتش‌آشکار است . دلا ور و بی ریا بود واز اشخاص پلـه بین ، مراء وابن‌الو قت نفرت داشت ، به چاپلوسی ومداحی امرا وبزرگان تنز ل نمیکندواین صفتی است که نزد شعـر ا شرقی نادر بود. در قناعت‌وجدانی‌خود پایدار است چون به یمگـان متوار ی میگر دد نیز دسـت ا زمجادله بر ضد ظلم و استبداد وریا کاری بر نمیداد. در یکی ازاشعارش‌میگو ید:

لیکن از عقل روا نیست که‌ازدیوان
خو یشتن‌رانکند مرد نگهبا نـی
مرد هشیار سخندان چـه‌سخن گو ید
با گروهی‌همه چون‌غول بیا با نـی

از اعترا ضا تیکه بر او میکردندواورا:

آن همیگو یند امروز مرا بـدین
که بجـزنام نداند از مسلما نـی

---

(۱) دیوان چاپ جدید. بتصحیح مـجتبی‌مینوی- مهدی محقق تهران ۱۳۵۳. ص۲۴۴.

شکایت میکند و مفتی بلخ راکه‌معلوم میشود مخا صم سر سخت اوبوده به جهل ونادانی متهم مــی‌سازدو گروه مخالفا ن را دنیـــا پرست و جا هل میشمارد :

ای نهاده بسر اندر کلـــهٔ‌دعوی
جا نت پنهــان‌شده در قر طهٔ نادا نـــی
سخت بی پشت بوند وضعفاقو می
که تـوپشت سپه وقوت ایشا نـــی

....

سیرت را هز نان دار ی‌لیکن‌تـو
جز که‌بستان و زروضیعت نستا نی
(ص-۴۲۹)

بسیاری از مزایا واوصــــا ف‌ناصر خسرو را میتوا ن از مطالعهٔ سفر نامه اش در یافت . سخنش‌خیلی ساده و همانا زبان محا ورهٔ خلق و بهمان شیو هٔ خراســـا ن‌وبخصو ص بلخ ماست. ازآنستکه چون به تبریز میرسد(قطر ا ن)شاعر معرو ف تبریز ی ایضـــا ح بعضی‌ا ز اشعار دقیقی‌بلخی‌ومنجیك‌را(که البته به بیان متداو ل د ر خراسان (افغـانستا ن) بوده از اومیپرسد چنانچه خودش در سفــر نامه میگو ید :

«در تبریز قطرا ن نام شا عر ی‌را دیدم . شعر ی نیك میگفت‌اما زبان فارسی نیکو نمیدا نســت :پیش من آمد ، دیوا ن منجیك‌ودیوان دقیقی بیا ورد، و پیش من بخوا ندوهر معنی که او را مشکل بود از من‌می پرسید ، با او بگفتم و شرح‌آن بنوشت واشعار خود بـــر مـــن خواند.»

ناصر در نبشته های خـــو دکلمات عربی کمتر استعمـــا ل‌می کند، در طی سفر هر جا که‌میرسیدصحبت علما وفضلا را می جســت وهر شهر و دیار رابه نظر امعا ن‌وتحقیق دیده ویگان یـــا د داشت میکرد . حتی طول وعر ض‌وبلندی ابنیه و حصارهای شهـــر هارا می سنجید ومسا حت میکرد.

د رراه‌بر گشت از سفر به چــه زحمات‌ومشقت‌های‌از مفلسی و بی نوایی که سردچار نمیشود ،و لی‌متانت و بر دباری را هیچگاه ازدست نداده است . معلو م میشود کــه‌برای سفر بر گشت زر کـا فـــی نداشته و مجبور میشود در(عیذاب)(۱)چند ماهی رابه کار خطیبـــی بگذراند، همچنین در فلج(عربستان)به مشقت بی نوایی گرفتار می آید دربدل نقاشی محرا ب مسجد آنجا،صد من خرما اجرت می یابد:«و من بدین فلج چار ماه‌بماندم به حا لتی‌که‌ازآن صعبتر نبا شدو هیچ چیز از دنیاوی با من نبود الا دو سلـهٔ‌کتاب وایشان مرد م گرسنه‌وبرهنه وجاهل بودند ، هر که بنماز می آمدالبته با سپرو شمشیر بود وکتاب نمی خریدند . مسجدی بود که‌مادرآنجا بودیم . اند ك رنگی‌شنجر ف ولاجورد با من بود بر دیوارآن‌مسجدبیتی نو شتم و برگ وشاخ‌وبر گی در میان آن بردم ، ایشان بدید ندعجب داشتند وهمه اهل حصــا ر جمع شدند و به تفرج آمدند و مراگفتند اگر محرا ب این مسجـدرا نقش کنی صد من خرما بتودهیم،وصدمن خرمانزدیك ایشان ملکـــی بود...)

در قطیف امیر عرب: (چـــو ن‌مرا بدید ازرو ی نجو م پر سید که آیا من میخوا هم که«لحسا» بگیر م‌توانم یانه که ایشان بی دین اند. ومن هر چه مصلحت بود میگفتم) واین نشا ن میدهـد که ناصرباوجود دانستن علم نجو م‌به آن بـــاورنداشته . ناصر کتاب دو ست بود ودر دیوانش به انیس و جلیس‌بودن‌خود باکتاب چند جا اشار ت مـــی

---

(۱) بندر سودان درساحل بحراحمر .

کند. (۱). سبب بر گشتن‌خود رابمصر ،بعدا ز ادای حج‌بیان می‌کند که گرفتن کتابها یش بود ، که‌آنجاگذاشته بود. درزهد وپر هیز گاری ثابت قدم،و به نماز وروزهٔ خوددایم‌بود . از دروغ نفرت‌دارد وازمزایای انسانیت برخوردار ودر عین زما ن‌مرد آزاده منش بود از بعضـــــی اشارات در کتاب «زاد المسافرین»وهم در«وجه دین» معلوم میشو ددر

(۱) ص-۴۲۴ وصف کتاب راچه‌زیبا گفته :

مرایا ریست چو ن تنهـــانشینم
سخـــن‌گویی امینـــی راز دا ر ی
همی گو ید که «هر کونشنودخـود
ندا ردغم‌و لیکـــن غمگســاری »
یکـی پشتستش و صـد رو ی‌هستش
بخو بـی‌هریکی همچو ن بهـــا ر ی
به پشتش بر زنم دستی چودانم
که بنشسته‌است بر رو یش غبـار ی
سخن گو یی بی او از ی ولیکن
نگو یدتا نیابد هو شیــــا ر ی
نبینی نشنو ی‌تو قـــو ل‌اورا
نبینـدکس چنین هر گز عیـــا ری
به هروقت از سخنهـــا ی‌حکیمان
برویش‌بر ببینم یـــاد گـــا ری
نگوید تا برو یشس ننـگر م‌مـن
نه چون‌هر ژاژ خوا یی بـا دســاری
بتاریکی سخن هر گز نگـویـد
که بـــاحشمت مشهر شهر یـا ر ی
بصحبـت با چنین یاری بـــه‌یمگان
به سربردم به پیری روز گـــا ری

فلسفه و ادیان هند هم مطا لعا تی‌داشته ، چنانچه میگو ید:«دانایا ن هندوان سخت پر هیز گار باشند ،ومیان ایشا ن زنا ولواط نیست، و دروغ نمیگو یند و سو گند در وغ‌نخورند ، وکتا بیست میان ایشان که همیگو یند کتاب خدا ییست ،ومن از دانایان ایشان بسیار ایـن سخن ها شنید م ...»

د ر دیوانش‌باین ابیات‌بر مخوریـم‌که آزاده منشی اورا نشان میدهد :

فضل تو چیست بنگر برتـرسا؟
ازسرهوس برو ن کـن و سـودا را

تو مو منی گر فتــه محمدرا
او کـافرو گر فته مسیحــا ر ا

ایشان پیمبرا ن و رفیقــانند
چو ن‌دشمنی تو بیهده تر سا را؟



فصل دوم

جریان‌فکری باطنیان وطریق اسماعیلیه

در تحقیق احوا ل نا صر خسرووعقاید او نمیشود تا از ما هیـــت اینجریان مذهبی که از قرن دو مهجری آغاز وتا قرن پنجم وششـم دامنهٔ انتشار آن از ساحه دینـــیتجاوز کرده و صبغه مهم سیا سی مانند حکو مت قرا مطه ودو لـــتفاطمی های مصر و حکومت حســن صباح درقلعه اله موت بخود گرفته‌بود. مختصر معلو ما تی داده‌نشود.

۱ـ منبع ظهوربعضی فر قه ها :

مذهبی که‌پیروا ن آن‌در کتـــب‌تواریخ اسلا می به تعبیر هـــا ی مختلف(اسماعیلی . قرمطی،باطنی،فاطمی ،ملا حده ،ویا شیعهٔ سبعیه) یـــاد شده اند ، از شعب افرا طـــیشیعی نشئت کرده بود ، که‌بـــر عکس شیعی اثنا عشر ی که مرتبهٔامامت رابه دوازده امام میر سانند، صرف به هفت امام قایل بودند ،یعنی معتقد به امام ششم ،جعفـــر صادق، بوده وپسر ش اسمعیـــل‌را امام هفتم شمردند ودورهٔ ائـــمه رابوی خاتمه دادند . ضمناً درطـــرزعقیده به مقام امام و معنی امامـت طریق دیگری داشتند بحدی کــــه‌اثنا عشـریان ایشا ن را غـــا لـــی یعنی غلو کننده می نا مید نـــد . راجع به‌اختلا فهای جدی که در اواسط قر ن اول هجر ی(هفتـــم‌میلادی) در جامعهٔ جدید النا سیس اسلام بروز کرده وسپس دا منـهٔآن‌رفته رفته وسعت یافت‌تامذاهب وطرق رنگارنگ بمیان آمـــد ،تحقیقات علمی مفصلی شده است‌که میتوان بدان مراجعت نمود . دراین‌مورد چند جمله از کتاب آقـــا ی

برتلس رانقل میکنم که تا اندازهٔ درین مورد روشنی می اندازد،وی میگوید :

«گروهی که زمام قدرت را دردست داشتند (مقصدش دورهٔ دو خلیفه اول) بیك اصل سیاسی معتقد بودند، وآن اینکه باید در راس دولت خلیفهٔ،که (جانشین رسول خداست) وآن هم از میان قبیلهٔ قریش انتخاب شود ، قرارگیرد . قرآن آخرین و مکمل ترین وحی الهی است که بر محمد خاتم الانبیاء نازل شده است ، و احکام قرآن کریم وپس از قرآن سنت ، باید تمام شئون زندگی افراد جامعهٔ اسلامی را تنظیم نماید .

عناصر ناراضی اصل دیگری پیش کشیدند که بموجب آن اگر چه قرآن آخرین وحی منزل است اما پیغمبر اسلام(ص) باطن تنزیل را از اصحاب خود ،که استعداد فهم آنرا نداشتند مکتوم داشته واین سر را تنها به اهل بیت خود(و نخست به حضرت علی«ك») سپرده،واین سر دست بدست و پشت به پشت به فرزندان آنان به ارث میرسد . پس جانشین قانونی حضرت پیغمبر،علی وفرزندان بلافصل او هستند. بدین ترتیب اصل امامت از همان آغاز پیدایش خود، هم بنای گرایش به(دین حقیقی محمد)(ص) یعنی(صفای نخستین اسلام) که ازخصایص اکثر عصیانها و الحاد های قرون وسطی بود ، وهم بهانه ودستاویزی برای دعوای سلطنت دنیوی علویان واقعی ودروغی گردید .» (۱)

پس می بینیم که در اوایل اسلامیت همین دو اصل ، یعنی حکومت انتخابی ودیموکراتیك ازیکطرف وحکومت ویا سلطنت موروثی از دگرسو ، باعث بروز اختلافات و تشکیل(به تعبیر امروزی) دوحزب دینی ،سیاسی میگردد .

به تعقیب این جریانات، حسب معمول ، دیر نمیگذرد در بین خود احزاب هم اختلاف ها وتفرقه هایی رونما میگردد ،و لی در ظاهر البته مبنی بر عقاید دینی ومذهبی ولی در زیر پرده پیش برد مقاصد دنیوی وسیاسی .

---

(۱) برتلس ــ ص ٧٤ــ٧٥ .

پرو فیسور براون میگوید :مطالعهٔ تاریخچه بمیان آمدن مذاهب مختلف بعد از ورود اسلا میت قابل‌تو جه است ، زیرا دیده میشود مذاهب(خوارج)،(غلات) ،(اسماعیلی) وغیره سلسله وار از مذاهب قبل ازاسلا میت عنا صر ی‌اخذ نموده اند . چنانچه این رو یه تاتاسیس مذ هب (بابی) (یعنی درقرن۱۹ مسیحی)ادامه یا فته است . (۲)

و قوع اختلا فی راکه بین فر ق‌شیعهٔ معتدل و مفر ط(غلات)بمیا ن آمد، میتوا ن در آخر خلا فت‌امویه‌واوایل عباسی ها تخمین نمود :ولی انفصال قطعی آن‌بعد از وفات اما م‌ششم، جعفر الصادق (۱۴۸ ه)، (۷۶۵م) صورت گرفته بود .

امام‌جعفرالصادق(رح)دراو ل‌پسربزرگش اسمعیل را جا نشین خود تعیین کرده بود ، وبعدا از اودلگیرشده وبجایش پسر دیگر خود ، موسی الکاظم،را گما شت (که امام‌هفتم شیعه نزد اثنا عشر یه‌اوست) ازینجا ست که مذ هب شیعی بدوفرقه منقسم گردید ، فر قهٔ که به اسمعیل‌صادق ماندند، مذ هب‌اسمعیلی را تشکیل دادند .و لی چون‌اسمعیل در زمان پدر ش وفات‌یافته بود، بعضی از پیرو ان او پسرش ، **محمد** ، را امام هفتم،وبعضی پسر وپدر رایك فرد شمرده ، و **محمد** را (قایم موعود)خواندند وپس از وی امامت را علی التر تیب به اولادهٔ او منحصرساختند ، مرگ نابهنگا م‌اسمعیل که‌چندی قبل از وفات پدر ش به‌وقوع پیو ست ، باعث ظهور شور وغو غایی گردیده بود، زیرا یکعده‌از پیروان پدرش بدو پیو ستند ، وبر خلاف عدهٔ دیگر ی،که او رامغضو ب پدر میخوا ندند،اورا به مرتبهٔ ولایت ارتقا داده، واز جمله(ارباب اطلاق) شمردند ، آیا نقش اسمعیل دربین‌جماعت غلا ت‌که از معتقد ین پدرش بودند چه بوده؟ در یافت حقیقت‌تا ریخی‌جریان اسمعیلی دربین اساطیر ، افسانه وتناقض هایی که بین خودمفسرین و مبلغین مذ هب مو جو د

---

(۲) براون ـ جلد ۱ـ ص ۳۰۸ .

است ، کار یست بس مشکل . بـاخصو ص جریا نات دورهٔ بعـد از مرگ اسمعیل تاظهور فا طمی ها(۱۴۵ـ۲۹۷ هـ) (۷۶۲ـــ۹۰۹ م) مغشو ش و پر از تناقض است .علاوه بر آن برو زفرقه های مختلف که دین اسلام راموردِ بحث قـرارداده وهر کدام به زعم خود قر آن کریم راتفسیر و تاءویل میکردند،میدان مبارزه رابرای ایجاد مسالك وعقاید گو ناگو ن باز نموده بود.این راهم نباید فراموش کرد کـــه الحاد های سابق، مانند مزد کیان،خرم دینان،سپید جا مگان و غیر ه هنوز در کنج وکنار خـــراسا نفعالیت داشتند .

بعضی از منابع تذکر میدهند که‌شخصی بنام «ابو الخطاب» محمـد ابن ابی زینب الا سـدی (۱۳۸ هـ۷۵۵م) ،که ازشیعیان مفرط (غلات) و همزمان ودوست امام محمد باقروامام جعفر صادق بود، وبعدا بـــا اسمعیل‌پسر ارشد جعفر صا د ق،طرح دوستی انداخته بود، مذ هبی بنام (خطابیه) ایجاد نمود ، وادعاداشت که الو هیت اولا در امـــام جعفر وبعد از و در خودش حلو ل‌کرده است . امام جعفر صـــاد ق هیچگاه خودش ادعای الو هیـــت‌نکرده بود.

ابو الخطاب بدر جهٔ جنـــــو نمتعصب بود . پیروانش ،را که‌مردم ساده لوح و علی الاکثر شتربانا نبادیه نشین بودند ،به این عقیـــده وادار ساخته بود که امام برحق ،یعنی امام جعفر، یگانه نگا هبا ن (علم) (وخدای روی زمین) است ،وتنها او میتواند اسلام رانجـــا ت بخشد واز آلود گیها پاك سازد .امام جعفر صادق اگر چه د رابتدا به ابو الخطا ب عنایتی داشت ، وگفته میشود روز ی دست برسینهٔ اوگذاشته وبعضی اسرار را به اوسپرده ، بود ،و لی در او اخـــــر بنابر حر کات افرا طی وغیرطبیعی‌که از وسر میزد ، ونیز مخا لفـــت شدیدش با سیاست معتـــد ل ومحتاطانهٔ امام جعفـــر صداق ازو رو گردان شده بود . و حتی گفته بود(همیشه ازین مرد در هراسم) ، احتمال میرود که رنجید گی امام‌ازپسرش اسما عیل بعلت مناسبا ت دوستانهٔ او با ابو الخطاب بو د هباشد .اگر چه جامع التوا ریـــــخ

سبب دلگیر ی‌را چنین تذکرمیدهد«بعضی گویند اورا در شراب نوشی کشف نمود »

بر تلس میگو ید: وقایعیکه د رپیرامون امام جعفر صادق رخداد ه، بعنوا ن نمونه ومثال تفر قه‌در میان‌شیعیان افرا طی و معتدل ، دراصل امامت،شایان تو جه است. خودامام‌جعفر، که (خلف الصدق علـی و دارندهٔ علم مخفی)گفته میشد،چون‌در اطرافیان خود قدرت وا قعـــی نمیدید که بر آن تکیه کند، بـــاامویان وبعد باعباسیان راه مسالمت درپیش گر فته و هیچگو نه داعیهٔ‌ریاست‌نداشت . اما مردم همه‌میل نداشتند وی را تنها به چشم یك‌رئیس وپیشوای مذ هبی محتر م و بزرگوار ببینند . سید نا اد ریس ،مورخ اسما عیلیان (قرن ۱٤ م) در کتاب خودبنام «عیون الا خبار»،داستان افسانه آمیز ی نقل کر ده که گویا یك شب رسو لی از ابـــومسلم (خراسا نی) نزد امام پیـــام آورد که رهبری قیام را در دســت‌گیرد. امام نامهٔ ابو مسلم را بـــا حوصله وتأنی خواند وبعد نامه رابه آتش شمع سو خت وبه رسول فرمود که آنچه دیده است بــــه‌صاحب نامه برساند .) (۱)

ابو الخطاب اینرا هم ادعا میکردکه گویا امام جعفر رسالت را بـــه او تفویض کرده بود، و لی مو لفــان‌سنی وشیعه بصور ت قطعی چنین ادعا را رد کرده اند .

ابو الخطاب اولا در کو فه قیام‌نموده بعضی مو فقیت های بدست آورده بود .چون«عیسی ابن موسی»که‌تا حوا لی (۱٤۷ هـ ــ۷٦٤م)عهدهٔ آن ولا یت‌رابد ست داشت،برایشان‌حمله ورگردید، ابو الخطاب‌طر ف دارانش رابه سنگ وچو ب وکا ردمجهز ساخته گفته بود که‌با ایـــن وسایل آنها بر شمشیر ونیــز هٔدشمن غالب‌خوا هند آمد، و لـــی دیری نگذ شت که سپا هش تارومار گشته به قتل رسید وخود ش درکنار رودفرات‌دستگیرو به بغدادفرستاده شد ، ودر آنجا اعـــدام

(۱) برتلس– ص۷٦–نقل‌ازکتاب ایوانوف. Founde of Ismailism

گردید،، وجسدش سو ختا نده‌شد.بعضی از هوا خواهانش ادعاداشتند که ابو الخطاب وسپا هش هر گـزکشته نشده اند بلکه این حـادثـه صرف یك فریب نظربوده .

از قراین چنین بر می آید کـه‌ابو الخطاب اولین کسی بوده کـه جریان مذ هب باطنی رابراه‌انداخت‌وبعضی عقایدی که باو نسبت داده میشود ، بامفکور ه های اسا سی‌مذهب اسماعیلی توافق تام نشا ن میدهد .

مثلا تشخیص و تفریق « ناطـق»(پیغمبر قانون گذار) از « صامت» (امام خاموش ، نگهبان معنی‌باطنی)،و مسئله (باطن) وتأ ویل) ، کـه اگر این تشخیص وتفریق در میا ن‌نباشد، مفهو می داشته نمی باشد. اینراهم نباید فراموش کرد کـــه‌ابو الخطاب قبلا از زمرۀ شیعیـا ن افراطی یعنی غلات‌بود .

بعد از مرگ ابو الخطاب،پیروان‌مذ هبش به انتقال امامت به«محمد ابن اسمعیل ابن جعفر الصا د ق»قایل و گرد اوجمع‌شدند ، ومیتوان گفت که استحکام مذ هب اسمعیلی‌از همینجا آغاز گردید ،وبالا خر ه «عبدالله میمون القداح» که‌درحقیقت‌مجدد و مرتب مذهب‌او را میتوا ن گفت، اسا سی گذ اشت که ازنگاه‌تشکیلات تساند و محکمی ، کـــه مفکوره های فلسفی را نیز احتو امیکرد، بر همه رقیب های خود ، یعنی فرق دیگر شیعی مانند غلات ،خوارج، رافضی وغیره ، ونظر یـه های بی ربط وبی آهنگ و مبهـــم‌شان فایق آمد، ویکعده علمـــا ی برازنده وادبا وشعرا ی دقیـــــق‌وباعمق نظر از میان شان بـرو ز نمود. خلفای فاطمی خودرااز اولادۀهمین عبدالله میمون القداح مـــی شمارند.

تا وقتیکه القداح ظهور نکر د ه‌بود شعیۀ سبعیـه فرقـۀ از فـــرق شیعی بوده، ولی باظهور این مـردزیرك وکار آزموده، که بقو لی‌ا صلا از ایرانی های اهواز بود،کار ایـن‌مذهب چنان بالا گرفت که بـر ای چار عصر دیگر شیوع آن در ایر ان‌و شر ق نـز دیك و لو لـۀ برپـــا کرده و شهرت مد هشی پیدا نموده‌بود.

بعضی از محققین غر بی، ما نندوزی DOZY و دخو یه DEJOE ماهیت این جریان را خلاف اصـــل‌های اساسی اسلامی دانسته ، وآنرا ناشی از حس نفر ت وانتقام جو یی‌ایرانیها مقابل عرب و دین اســـلام می پندارند ، وطرح پلان طریقتی‌راازطرف عبدالله میمون القداح، که مبنی بر رمز واسرار با طنی‌ودارای‌در جات مختلف سلو ك بوده،و بنا بران از هر طبقه مردم را مـــی‌توانست جذب کند ، یك ایجـــاد ماهرانه میگو یند : گویا اوباتلقین‌زهد وتقوی برای معتقد ، آزا د ی نفس برای بی دین، افکار فلسفـی‌برای متفکر، امید های صو فیا نـه برای رندان ،واعجاز های شگفـت‌انگیز برای عوام الناس ، مـــی خواست از انقیاد تام همهٔ طبقـات‌مردم استفاده نموده در نتیجـــه برای خود واحفاد خود مسندخلافت‌راتامین نماید.

دیگر بعضی‌علمای شرق شنا س‌مانند: گویار ، کار ادوو ، بلوشه، مذهب اسماعیلی رایك نهضت ملی‌ویانژادی (آریایی) بر ضد اسلا م (سامی) گفته اند .

عده دیگر ی از نو یسنـــدگا ن‌غربی ، نظر یه های فوق را بـــی انصا فانه پنداشـــته ، دلاور ی ،مقاومت وفدا کاری بعضی از دعات اسمعیلی را در راه نشر وتبلیـــغ‌مذهب شان، بنظر استحسان دید ه وبه صمیمیت و پایدار ی شان حمل‌میکنند ، چنانچه ناصر خسرو را مثال بر جستهٔ این ادعا میشمرند .

و،ا، ایوانو ف، که پس ازتاسیس«جمعیت تحقیقات اسما عیلیه» د ر بمبئی،آ ثار قد یمه این مذ هـــب‌را بدست آورده مورد تدقیق قـــرار داد، نظریهٔ مستشر قین گذ شتـــه‌راتماما ردکرده میگو یند:(کیشس اسماعیلی جز احیای اصو ل صدراسلام نبوده .)

«پروفیسور کوربن» و«بر تلس »درین ادعای او اظهار شك وتر دید میکنند .

«پروفیسور براون» راجع بـــه‌عبدالله بن میـــمون القداح قـــول صاحب(الفهر ست) راثقه تـــــردانسته معلو مات ذیل را از آ ن

مأخذ می‌دهد (۱) :

« وی از اهالی اهواز بود، وپدرش میمون کحال (طبیب چشم) مؤسس مذهب (میمونیه) که شعبهٔ از خطابیه ومتعلق به شیعی مفرط (غلات) بود... عبدالله ادعای پیغمبری داشت وبعضی نیرنگها یی بمیان آورد که پیروانش آنرا معجزه های او پنداشتند . مثلا ادعا میکرد که گویا دریك طرفة العین تمام دنیاراطی نموده از احوال وواقعا تیکه در فاصله های دور رخ میدهد خبر میشود .واین موفقیت رابه گفتهٔ مولف (فهرست) توسط کبوتر های خبررسان که همدستانش می فرستادند بدست می آورد .عبدالله از دهکده اش نقل مکان نموده برای مدتی در (عسکرمکرم) پاییده وسپس ازآنجا به فرار مجبورشد. او اولا به (ساباط ابی نوح)، وبعدا به بصره وبالاخره به (سلمیه) در نزد یکی حمص (سوریه) رفت و در آنجا رحل اقامت انداخت وزمین خرید. ازین مرکز بودکه عبدالله دعات خود رابه کوفه وجوارواطرافش فرستاد. درآنجا حمدان بن «الاشعث»، که ازسبب قد وپا های کوتاه اش به (قرمط) زبانزد بود، به عقاید مذهبی او گروید ...) (۲) .

عبدالله میمون القداح در سال (۲۶۱ هـ)(۸۷٤ م)مرد وبجایش سلسله وار فرزندش محمد وبازشخصی بنام احمد (کسی فرزند وکسی برادر محمد گفته اند)که به نام ابو شلعلع یاد میشود وبعد از او (سعیدبن الحسین بن عبدالله میمون القداح) نشستند وی درسال ۲٦۰ تقریبا یکسال قبل از مرگ جدش در سلمیه(واقع بلادشام) بدنیا آمده بود. او بودکه ثمرهٔ زحمات بی شمار وطرح های محترصانه اسلافش بالاخره نصیبش گردید .واول در افریقا و باز در مصر خودرا «مهدی» اعلان نموده بنام عبیدالله در مصر اساس خلافت فاطمی را گذاشت .

---

(۱) براون جلد ۱ـص ۳۹٦ .

(۲) راجع به قرمطی هابه فصل قرمطیان رجوع شود .

۲ـ استقرار خلافت فاطمیه درمصر و پیشر فت مذهب اسمعیلی

فرقه اسمعیلی که هدف سیا سی ومذهبی شان از پادر آوردن خلفای عباسی و بر قرار نمودن سلا لـــهٔ اسمعیل ومذ هب شعیه بـــو د ، سالها به مبارزه وعصیان ادا مـــه دادند، و در نشروتبلیغ مذ هـــب خود پرداختند . خلفای عبا ســـی بالمقابل در قلع و قمع این فر قـــه وتضعیف آئین شان بهر وسیلـــهٔ که ممکن بود دست میزدند .

بعد از بمیان آمدن فر قـــــه اسمعیلیه تا ظهور خلا فت فاطمیها درشمال افریقا و مصـــر (از ۱٤۸ ه ۷٦٥ م) (تا ۲۹۷ ه ۹۰۹ م) ایـــــن مذ هب دربین فر قه ها وطر یقـــت های گوناگو ن، که از خـــودآ ن نشئت کرده بود ، گاه بصور ت خفیه وگاه علنا اجرای فعالیت مینمود .

درظرف تقریبا یك ونیم قرن، امامان اسمعیلی بصو رت (مکتوم) یعنـــی پنهانی در مراکزی که در سو اد ، یعنی درخارج شهرها قایم نموده بودند می‌زیستند وادارهٔ امورتبلیغـــی وسیاسی شا نرا، داعی ها (یـــا نمایندگان رسمی) شان پیش مـــی بردند ، ودامنهٔ تبلیغ این مذ هـــب را در بادی امر تا عراق، یمن، ایران وشمال افریقا توسعه داده بودند .

البته مذهب اسمعیلی در ایـــالات جنوبی عراق و خلیج بصر ه، کـــه اولین صحنهٔ بروز شیعی غـــا لیه ازآنجا بود، وهم در جنوب غـــر ب ایران ، به مو فقیت های بیشتـــر نایل آمده بود .

بعضی از شرق شناسا ن به این عقیده اند که عصیا نها والحا دهایی که در اواخر خلافت امو یها و دردوره عباسیان صور ت میگر فت ، علی الاکثر ریشه سیاسی واجتماعی داشته ، واین نظر تا اندازهٔ راســت است ،زیرا این شورشها ، قیـــام های مردم مغلو ب بر علیه فاتحا ن شان بود .بعد از فتو حات او لیه اسلام که بنابر اصل های عدالت اخوت وبرابری، مردم سر زمیـــن های ایران و خراسا ن را زیرلوای اسلا میت گر د آورده بود، وقتـــا که دولت عباسیان رفته رفته شکـــل تفوق طلبی بخود گر فت وعمـــال آن دست بتاراج وچپاو لارا ضـــی وحاصلات دهقا نان و روستا ئیـــا ن زدند ،واز ظلم وشکنجه بر مرد م

خود داری نمیکردند ، عکس‌العمل‌آن‌در پیدا شدن فرقه های عصیانگر تبارز نمود، واز آنجا که سر کرده‌گان این شورشها میدا نستند که اگر طریق قیام خودرا صبغهٔ مذهبی‌ویادینی بدهند ، در اذهان مر دم عوام بیشتر کار گر می افتد،بنابرآن‌یا دراحیای فرق‌و مذاهب گذ شته، مانند الحادهای مزدکیان ،زردشتیان،خرم دینان، سپید جامگان وغیره ، درنقاط مختلف ایران وخرا سا ن(که‌خلفای نخستین عبا سی آنرا تکیه گاه سر یر خلا فت میشمردند)اقدام می نمودند ،و یابیکی‌ازمذاهب نوایجاد وفرقه های مختلفی که بعداز بمیان آمدن تشیع‌بو جود آمدمی پیوستند و باینصورت مردم را بر علیه‌استبداد حکو متهای دست نشاندهٔ بغداد می شو را نیدند.شبهه نیست که داعیان اسما عیلی ،زین او ضاع‌استفاده اتم میکردندودر دامن زدن وبر پا نمود ن این شور شها نقش برازنده دا شتند(١).

برتلس (ص-٨٧) میگو ید :(فاطمیان سرزمین خراسا ن را که پرآشو بترین ناحیه خلافت عباسی‌بود یکی از مراکز عمدهٔ تبلیغات خود قرار دادند، وبیهوده نیست‌که‌در روز گار نهضت ابومسلم چنین مقو لهٔ‌بو جود آمده باشد: (خراسان‌کنانه الله ، اذاغضب علی قوم رما هم بها) یعنی :(خرا سان‌ترکش خداست وبه هر گرو هی که خشم گیر دازآن ترکش تیر می‌اندازد .)

نباید فراموش کرد که قیام‌های «حارث‌بن شریح» و«ابا مسلم» درخراسان ، در اثر تحریکات خفیه‌مبلغین اسماعیلیه ودیگر فرق شیعی بر علیه خلا فت امو یه‌تقویت شده بود، که‌منتج‌به تاسیس خلافت عباسی گردید.

یکی از مراکز اسما عیلیه د راواسط قرن سو م هجری(٩میلادی) در شهر کو چك«سلمیه» ،بین«حما وحمص» (در بلاد شام) ازطرف عبدالله میمون القداح تا سیس‌شده بود . بین‌سال های (٢٨٠ و٢٩٧ هـ)عبید الله (که‌نام‌اصلی او سعید بن‌حسین بن

---

(١) داستان این جریانات را نظام الملك‌در «سیاستنامه» شرح داده است .

عبدالله واز احفاد میمون القـدا ح‌بود) درین مرکز بحیث داعی کبیر اسمعیلی هامی زیست . در اواخرسال ۲۸۲ه ۸۹۵م ، عبید الله یکـی از دعا ت بسیار زیر ك خــو د،ابو عبدالله ملقب‌و مشهو ر بـــه (الشیعی) رابه المغر ب (شمــا ل‌افریقا) فرستاده بود .او در بیـــن قبیلۀ بربر ی های (کتامه) اقامــت‌اختیار کرد وبه نشر وتبلیغ مذهب اسمعیلی آغاز نمود . دیری‌نگذشت‌درآن‌ایالات (طرابلس ، مغرب، تونس، الجزایر امروز ی) مو فقیت هـــای‌بدست آورد . درسال ۲۹۷ ه۹۰۹م «الشیعی»به عبیدا لله پیا می‌فرستادکه زمینه برای اعلان امامت آمــاده گردیده ، و آمدن اورایك‌آن او لتربه المغرب در خواست . دریــــن زمان افریقای شما لی زیرحکمرانی‌سلالۀ بنی اغلب بود ،وحیطه اقتدار شان حتی جزایر سیسلیا (یعنــی‌صقلیه)، ساردینیا و ما لتا(مالطا) را دربر گر فته بود .

فعالیت های الشیعی در بنیــا دحکومت اغلبی ها تزلز لی وارد نمود. حینیکه عبیدالله به «سجلما ســـه»وارد شد، اگر چه از طر ف‌حکمران اغلبی ، زیادت الله، زندانی گردید،ولی درین وقت که الشیعی براشهر های(تاهرت)و (رقاده) مو فقا نــه‌حمله کرده وبه حاکمیت اغلبـــــی ها خاتمه داده بود ، عبیدا لله رااز حبس رها کرد و در(رقاده) اورا هم بحیث المهدی وهم به صفــــت‌امیر المو منین اعلان نمودوحکومت اورا بر مردم قبو لا نــید(۲۹۷ ه ۹۰۹ م).

دیری نگذ شت که عبیدا لله ،به استثنأ دو لــــت اد ریسیـــه (۱) در مغر ب اقصا ، برهمه شمـــا ل‌افریقا حاکم‌گشت . سپس ابو محمد عبیدالله ، با اتخاذ لقب«المهـــدی‌بالله»، برای اولین بار خلا فـــت فاطمیان رابنیان گذاشت‌و خـــو دبحیث خلیفهٔ اول این سلا له‌برمسند خلافت نشست (۲۹۸ هـ ـ۹۱۰م)ودرقریب تونس شهر (المهد یــه) رابنا نموده مر کز خلا فت سا خت

باو جود یکه تاسیس خلا فــــت‌فاطمی و حاکمیت آن در قسمــــت کلی شمال افریقا و جزایر سیسلیا،ساردینیا وبحر مدیترا نه مرهــو ن درایت ، استقامت و شجا عت ابـوعبدالله الشیعی بود ، خلیفــــــه المهدی چند ی بعد ،از رسو خ وشهرت او هراسیده او را به قتـــــل رسانید .

بعد از وفات المهدی در ســــال۳۳۲ هـ ـ۹۳٤م پسر ش ابو قاسم محمد القایم با لله (۳۳۲ـ ۳۳٤هـ)۹۳٤ـ۹٤٥ م) جانشین پدرگردید . وی که در زمان المهدی‌و لیعهـــــدتعیین شده بود ، در بسیــــا ری از جنگها ، در ســــوق و اداره اردوهای پدر ابراز لیاقت نموده و در فرونشاندن عصیا نهای قبا یــــل‌مختلف شمال افریقا پیرو زی‌ها یی

(۱) مانند فاطمیها ادریسی ها هم خود راازنسل حضرت فاطمه ادعا میکنند در ســال (۱٦۸هـ ـ ۷۸٥م) اغتشاشی درمدینه منـوره‌ازطرف پیروان خاندان حضرت علی برپا و کمی بعد فرونشانده شده بود. درین حادثه‌شخصی بنام ادریس بن عبدالله که خودراز نبیره های حضرت علی میخواند نیز دســت‌داشت . پس ازناکامی به کمـك یکـــی از شیعیان بنام واضح، ازمدینه فرار وبالاخـره‌به مغرب اقصا به رئیس قبیلهٔ بربری ها ، اسحق بن محمد، پناهنده گردید . وی‌ادریس‌راباحسن قبول پذیرفته ودرســال ۱۷۲هـ ـ ۷۸۹م اورابحیث حکمدار به قبیلهٔ خودمعرفی‌نمود وجای تعجب است که این بربریها که تازه به مذهب خوارج درآمده بودند بیـــك‌علوی منقاد شدند. ادریس عنوان امـــام را اتخاذویك دولت علویه رادر حـوالی بستــه‌بنیان گذاشت . درسال ۱۷۷ ـ خلیفــــه هارون الرشید آدمی رابه مغـر ب فرستاده‌ادریس رامسموم ساخــت . دولـت ادریسه از (۱۷۲هـ ـ ۷۸۸م الی ۳٦٤هـ ۹۷٤م) ادامه‌یافت .

بـدست آورده بـود . د ر شکست‌قوای عبا سیها در شمال افر یقـا نیز نقش مهمی بازی نموده بود .وی چند بار بر مصر حمله نمود ، ویکبار به ضبط اسکندر یه و فیو م‌هم موفق شده بود، ولی در اثـر حمله های متقابل والی مصر ، ومریضی خودش مجبور به عقب‌نشینی گردیده در (۳۰۹ ه‍۹۲۱م) وا پس‌به المهد یه عودت نمود . چنـد سال بعدتر بار دیگر اورا در میدان‌محا ربه باقبا یل عاصی المغر ب‌می یابیم . درین آوان‌چندین طر یقت‌نو ایجاد در مقابل فاطمیها بمیدان آمد که سر سخت ترین وخطرنا کترین آنها بر ایشان ، طریقتـی بود که از طر ف ابو یز ید تاسیس‌شده‌بود. مجادله برعلیه ابو یز ید چندین سال دوام نمود که گـاه‌موفقیت بدست او وگاه بدست القایم می‌آمد. القایم‌دراثنائیکه‌درشهر(سوزا)از طرف ابو یز ید زیر محاصـره گرفته شده بود ، بمر ضی مبتـلاگردید او وصیت نامهٔ نو شتـه پسرش ابو طا هر اسما عیـل«ا لمنصور بالله» را و لیعهد خود تعیین کردو خود در سیزده شو ال۳۳٤ه‍ ۱۸می(۹٤٦ م)وفات‌نمود. نظر بو خامت اوضاع سیاسی ونزدیکی‌قوای ابو یز ید مرگ اورا بـر ای چندی پنهان نگاه داشتند. القا یم‌طرفدار شدید اصل های مذ هبـی فاطمی بود ودر قبو لا ندن عقا یدخود از هیچگو نه شدت خود دا ری نمیکرد . بسیار علما وفضلائیرا که‌مورد شبهه اش گردیده بودند قتل نمود. گفته میشود به حضـر ت‌پیمغبر سیدا لمر سلین علنا اظهار بیحر متی می کرد .او باقر مطـی‌هانیز در تماس‌آمده آنها را زیـر تاثیر خود در آورده بود . دربحرین‌ودیگر جا ها سبب تخریب مسا جد وسو ختن نسخ قر آن شده بود .بااینهمه نظربه مهار ت وجسار ت، صبر و تأنی کـه مالك بود ،بـرای اخلاف خود زمینه بسیارمحکمـی مهیا ساخت .

دیدیم که بنیان دو لت فاطمیان‌از طر ف عبیدالله ، با اتخـاذ لقب(المهدی با الله)، گذ ا شتـه‌شده د اعیان اوین را (ظهور مهدی موعود) اعلام نمودند . و باین عقیده‌بودند که (مهدی جهانرا از عدل

منور خواهد کرد). وقتا که پسر ش‌بحیث(قایم) بر تخت نشست، آنها عقیدهٔ خودرا چنین تعدیل‌نمودند :(مهدی) از جهان آنچه‌زیر فر مان‌او در آمده ، از عدل پر خوا هد کردوآنچه راکه باز مانده است کسی که بعد ازو آید پر خوا هدکرد.(۱).

بدینصورت فقهای فا طمی‌اصـل(اما مت موروثی) رابو جود آو ردند وگفتند بشر همیشه بر هبـر ی‌پروردگار نیاز مند است وایـن رهبری بعهدهٔ(امام زمان) است که‌اوجز خلیفهٔ فاطمی دگر کسی‌نیست و(علم)و حق تاویل قرآ ن مر بـوطبسلسله فا طمی است . پس بـر هر کس واجب است آنها را اطاعت‌کند واین اصو ل را دستا ویـز حقا نیت ادعای خلا فت جها نـی‌فاطمیان و اساس مخالفت با خلفای عباسی جلوه دادند (۲).

بعداز قایم از احفادش ابو طاهراسمعیل « المنصور بالله » (۳۳٤ـ ۳٤۱هـ) (۹٤۵ـ۹۵۲ م)وباز ابوتمیم‌معمد «المعز الدیـن اللــه » (۳٤۱ـ۳٦۹هـ) (٦۵۲ـ ۹۷۵م)یکی‌بعد دیگر بر مسند خلا فت درشمال افریقا قرار گر فتند ودر تقو یه ،تحکیم وتو سعه خلا فت خـو د اشتغال ورز یدند تا اینکه خلیفـه‌چهارم «المعز»زمینه را حا ضـر ساخته وبطرف شرق تو جه نمود.بعد از آنکه سپه سالار مشهو ر او جو هر ، درسال ۳۵۸ هـ ـ۹٦۹ م‌مصر را از دست بنی اخشید فتـح نمود، مر کز خلا فت فا طمی بـه‌قاهره انتقال یافت و تا انقرا ض آن بدست صلاح الدین ایو بی د رسال (۵٦۷ هـ ۱۱۷۱م) برای‌بیش ازیك ونیم قرن در قلمرو مصـرادامه یافت .

المعزبا بنا نها دن قلعهٔ قا هره،ساختمان ابنیه، محتشم و عما رات زیبا ، و از هـمه مهمتر تـأ سیس‌جامع مدرسه الاز هر ، قا هره ر ا شهرت وعظمتی بخشید که شهره‌افاق گردید . دیر ی نگذ شـت سوریه و حلب به مصر الحاق‌گردیدو مکه ومدینه هم به فاطمی هـا

(۱) ایوانوف .

(۲) برتلس – ص ۸۹ .

مطاو عت نمودند . بدین صـــورت‌ممالك فاطمیه از بادیه های سو ریه ونهر عاصی گر فته تا المغـــــر ب‌توسعه یافت، ولی این توسعه‌طلبی بسوی شرق، منتج به ضعـــــــف‌اقتدار د رمغر ب گردید ودر آنجا حکومت های مستقلی آهسته‌آهسته‌بمیان آمدند وو لا یات شمال‌افریقا، بشمول جزایر مالتا، ساردینیـــا وسیسلیا که از اوایل قرن ســـوم هجری(نهم میلادی) زیر ادا ر هٔمسلمان هابود ه وبه فا طمی هـــا انتقال یافته بود، تدریجا از طر ف‌صلیبی‌های نورمان اشغال گردید.با اینهم حاکمیت واقتدار دو لـــــت‌فاطمیه در مصر ، سو ریه ، یمـــن وحجاز تا دیر مدت پایدار ما نـــد.فاطمیان مذ هب خو یش را مذ هب «خواص» می شناختند و بنا بریـــن‌برای اسما عیلی سا ختن «عا مه » یعنی مردم مصر و دیگر بلادتلاشی‌نکردند و اکثریت تام‌مردم پیروتسن ماندند .

بعـــد ا ز المعز پسرش العزیـــزخلیفه شد. او هم مانند پدر د ر تحکیم بنیا ن سلطنت فا طمی براساس اصو ل متین و عا قلا نـــه اداری ومالی، موفق گردید و گفتـــه‌میتوانیم که محکمی این بنیان‌مرهون قابلیت و مجا هدت این دو خلیفـــه‌بوده است . آنها در انتخاب‌وزیران بسیار لایق از بصیر ت ووسعـــت‌نظر کار میگر فتند . مثلا درانتخاب «ابن کلس »که، یك یهود مهتد ی‌ومرد بسیار کار شناس ومجر بی بود، بحیث مشاور وبعدا تقـــر راوبه بزرگترین مقام ادار ی یعنـــی وزارت از طر ف العزیز ، حر کـــت‌واقع بینانه بود . همچنین درتعیین خلف او «عیسی بن نستوریو س »که‌یك عیسو ی بود از همان اصل کار گر فته بود.

بعدازالعزیز پسر ش الحا کـــم‌جانشین او گردید (راجع به ایـــن خلیفه در بحث (درزیها) تفصیلات‌داده شده .)

مصر در دورهٔ خلیفه هشتم‌فاطمی«ابو تمیم معد المستنصر با لله »به به حد اعلی تر قی ، عظمت،آسایش‌ورفاه و عمران نایل گردید ه بود. در همین دوره المستنصر بود که‌ناصرخسر وبه مصر واردوگرویده فاطمیها و عقاید شان گرد یـــد ه‌بود.

در بسا از اشعار خود ازالمستنصرمدح میکند و تخلص خودرا گاه گاه به شکل(حجت مستنصر ی) مـــی‌آورد. درین دوره مدرسه ، جا مـع الاز هر بحیث مرکز اشا عه‌وتبلیغ‌مذهب اسمعیلی زیـــــر ادار ه و نظارت داعی الدعا ت(یابه معنـــی‌امروزی وزیر تبلیغات دولت فاطمی) بود واو به تر بیه و تعلیم د عات ومبلغین صر ف مسا عی کر ده دسته دسته ازآنان را به اطر اف‌ممالك شر قی میفر ســتـــاد، و- خصو صا در جا هایی که هنـــوزپیرو خلفای عباسی میبودند بیشتر فعالیت نشان داده ، در جلب‌مردم‌میکو شید . از احتمال خا لــــی نیست که ناصر خسرو با چنـــدکس ازین مبلغین در خراســـا ن بر خورده ، واین ملا قات هـــــاحس کنجکاو ی و شو ق تحقیـق اورا بر انگیخته باشد .

عالم‌وشرق شنا س فرا نسو ی‌گو ئیار(GUYARD) در یکی از مقالات تحقیقی خود(۱) اظهارنظر میکندکه(عقاید اسما عیلی در دارالعلو مهای مصر ،که باکتا ب‌خانه های پرو پیمان مز ین بود ، ازطرف علمای برازنده تدر یســـ‌میشد . پر نسیپ تبلیغ مذ هبـی شان این‌بودکه مردم‌را در اختیـــارنمودن دین باید از راه اقناع‌ترغیب نمود .و مقابل‌دیگر مذ ا هـــــب‌منتهای بر دباری نشان داد) .

گو ئیار علاوه میکند: المعز خلیفه چهار م فا طمی به علمــای مسیحی اجاز ه میداد که بصور ت‌علنی باعلمای دینی‌خودش مبا حثه نمایند ، چنانچه سرو یو س،اسقف‌او شمو نین ازین اجازه مستفیـــد گردید.

المعز برای تعمیر مجدد مخرو بهٔ‌کلیسای سنت مر کو ریو س د ر فسطات‌که تاآن زمان بـــه مسیحیان‌اجازه داده نمیشد ، از خزینهٔ خود پول داد.

خلا فت فا طمی درعروج‌اقتدارش‌بیشتر از یك حکو مت مذ هبـــی، شکل یك امپرا طور ی بز رگـــی‌رابخود گر فته بود . شبهه نیست

(۱) "UN GRAND MAITRE DES ASSASSINS" JOURNAL ASIATIQUE' PARIS 1877

تالیف امور دنیو ی وسیا سی یـك‌امپراطور ی ، باعقاید افرا طی و خالص مذهبی ،کـاری بـود بسیارمشکل ، احتیاجات زمان ومکان در امور دنیوی ، لابد تعد یلا تی را درتطبیق افکار ونظر یات افرا طـی دوره های او لی جریان اسمعیلیـه‌ایجاب مینمود ، ولهذا طبیعی بودکه باعث اختلاف‌نظر گر دد . رفته‌رفته‌در پیروان متعصب تفر قه هـا و نارضایت های بمیان آمد که منجربه بعضی عصیا نها وبروز فر قـه های جدا گانه گردید .

خلیفه فاطمی که بحیث حا کـم‌مطلق، قدر ت مادی‌و معنو ی ر ا بدست داشت ، در ادار ه امـوردولت متکی به قوهٔ منظم عسکـر ی خود گردیده بود . قو ما ندانهـای‌اردوی اوعلی الاکثر به‌عقاید مذهبی اسمعیلی چندان وقعی نمی گذاشتنددیری نگذشت که احفاد المعـز تحت تسلط قوای عسکر ی، ما هیت‌مذهبی خودرا از دست‌دادندوبیشتر بحیث یك خانوادهٔ سلطنتی مصری،روبه انحطاط گذاشتند .

فرقهٔ که‌از همه اول از خلفـا ی‌فاطمی روبر تافت(قر مطی) هابود وبعد از آن(درزیها) تا بالا خـره‌اختلاف روی ادعای دو بـرادر — المستعلی ونزار ، پسران المستنصردر مورد امامت ، مذ هب اسمعیلی رابه دو فرقهٔ علیحده و مخا لـف، نزاری و مستعلیان ، جدا ساخت که تا امروز ادامه دارد.

بهتر است ، کمی معلو مات دربارهٔ این فر قه ها وطرز تفکـر وفعالیت شان بد هیم .

٣ـقر مطیان

در اوایل‌خلا فت عباسی صحنـهٔزدو خورد هایی که بین فـر ق شیعی افراطی (غلات) و معتد ل به‌وقوع پیوست ، وبالا خره منتج به تاسیس مذهب اسمعیلیه گردید ،در عراق جنو بی واطرا ف خلیـج بصره تمر کزداشت .

جنبش هاییکه علیه یك نظـا م‌وآئین حاکمه‌بمیان می‌آید،علی‌الاکثر برقشر های ناراضی واصناف زیرفشار تاثیر جاذب تری میدا شتـه

باشد . اینك اسمعیلی ها از بد و تاسیس‌از همین‌اصل‌کارگرفته‌دست توسل بـه اغوا و تحریك عنا صرناراضی وطبقهٔ رنجبر ، بر علیـه خلافت بغداد ، می زدند ودرتبلیـغ‌ودسته بندیهای فر قه یی به نفـع خود فعالیت میکردند .

چنانچه‌شور شی که بنام (قیـام‌زنگیان) در خود بین النهر یـن ازطرف بردگان زنجی بر پا شـد(۸۶۸م)، (۱)ویکعده رو ستائیا ن رنجبر و محروم از اراضی نیـز بـاآنها پیوست ، و چند ین سال‌دوام نمود و درد سر عظیمی برای‌دستگاه‌خلافت بغداد ایجاد نموده بود . این قیام در نتیجهٔ همین تبلیغا ت زیـرپردهٔ داعیا ن اسما عیلی برانگیخته شده بود . اگر چه در آخر قو ای‌خلافت توانستند این غایله‌راخاموش سازند ،ولی دیری نگذ شت قیـا م‌قر مطیان در سال(۸۹۰م) در شهر واسط دستگاه خلا فت را با غایلهٔ‌مهم دیگری رو برو نمود . قـــرار روایت طبر ی ، قر مطیا ن‌درشورش‌زنگیان هم دست داشتند .

این جریان مهم مذ هبی وسیاسی‌که درسال (۲٦٤ هـ ـ۸۷۷م) یعنی بیش از یك‌قرن بعد ازمرگ‌اسمعیل‌وبروز مذ هب او بمیان‌آمد، وازنگاه عقیده شاخه ای از اسمعیلیه بو د،تشکیل فر قه قرمطی بود که‌شهرت تاریخی کسب نموده وبا بر افروختن‌عصیان ها واغتشاش ها در بنیا ن خلافت بغداد تز لز لی وارد نموده‌بود .

موسس این جر یان (حمـدا ن‌قر مط بن الا شعث)از اها لی قریهٔ در جوار کو فه بود . بعضی منابع‌وجه تسمیهٔ اورا به (قر مط)به‌نسبت کو تا هی قد و پا هایش گفته‌وبعضی‌اشتقاق آنرا از کـلمه (کـریمثا) که به لهجهٔ آرا می که در آن‌حوالی‌معمول‌بوده معنی (قر مزی) ویـــا (آتشین‌چشم)رامیداد ، گفته اند.

---

(۱) این غلامان حبشی که تعداد شان به‌هزاران نفرمیرسید اززنگ یعنی غرب افریقا به عراق آورده شده بودند. وبکار شاقهٔ پاك‌نمودن شوره زارها مجبور ساخته شده بودند درشرایط طاقت فرسا .

حمدان قرمط ، بـنـابر ر هبـری‌وتلقین حسین الا هواز ی که داعی میمون القداح بود ، به مذ هـــب‌اسمعیلی گروید ، وبعد از مر گـ پیرش بجای او به مر تبهٔ دا عـــی‌ارتقا یافت . حمدان ، برای اینکه ازیکطر ف با مراکز اسمعیلـــــی‌خراسان واز دگر سو با امام‌هائیکه در (عسکر مکرم) (۱) اقامـــــت‌داشتند ، از نزدیك‌تر به تما ســ باشد ، محلی رادر جوار بغدادمرکزخود قرار داد (۲۶۱ هـ ۷۸۵ م) . سپس برای خود در کو فه قصری‌بنانمودونام‌آنرا (دارالهجره)گذاشت وآنجا محل اجتماع پیروا نش‌گردیدوحرکات عصیان وتهاجمات شا ن از ینجا آغاز می یافت .

حمدان قر مط مردی فوق العا ده‌ذکی، چالاك ومنتهی حریص بود . بعد از مرگ عبدالله میمون ازقبولی‌امامت پسرش احمد ابا ورز ید وبه محمد بن اسمعیل صاد ق ما نـد.حمـدان با یـکی از پسران میمون القداح ، که در تالقان خرا ســـان‌زندگی میکرد ، هم مراوده وارتباطی قایم نموده بود . پس از آن بـــه‌سو ریه هم سفر ی کرد وچند ی بعد از میان غایب گردید .

تبصره : در فصل چهارم سیاست‌نامه نظام الملك در آنجا کـــه ا ز (بیرو ن آمدن قر مطیان‌وبا طنیا ن‌در عراق و خراسا ن بحث میکند ، از حمدان نا می ذکر میکند ، که بابوبلال(مردیکه در کوه پایهٔ غور و غر جستان خرو ج کرده بود) ودر(۲۹۰هـ)امیر عادل سا مانی بـرو لشکر کشی کرده واورا غا فـــل‌گیر کرد .(... راه‌ها بگر فتند تا بوبلال خبر نیافت وبکو ه انـــدرشدند و عقبها درست در ســـه شبانه رو ز ببر یدند تا بایشـا ن‌رسیدند . نا گهان ایشانرا گر د برگرد گر فتند وهمه را بکشتند ،وبوبلال وحمدان و ده تن دیگر را از رئیسان ایشان بگر فتند ....

(۱) یعنی «اردوگاه مکرم» . یکی‌ازاردوگاه‌هاییکه امویها دراهواز (خوزستان) تاسیس کرده، وبه آن نام سرلشکر خود (مکرم) راداده بودند وشهر مهمی شد. خرابه های آن امروز درنزدیکی شوستر موجود است .

بوبلال بزندان کهن دز بردند تابمرد،، دیگرا ن هر یکی بشهـر ی فرستاد تا بردار کردند .)

آیا این همان حمدا ن نخوا هدبود که بگفتهٔ اکثر منابع از میا ن غایب شده بود ؟

عبدان کـه شو هر خـوا هـرحمدان و مولف چند کتاب مذهبـی قر مطی واز یار یگران قو ی ا وبود، نیز از طر ف یکی‌از طر فداران احمد بنام(زکراویه) به قتل رسید.

قر مطی ها در اول به مذ هــباسمعیلیه در آمده بودند ، بعدا در آن تغییر ات عجیبی وارد نمود هویك‌مذ هب سر ی ، بر اسا س یك نوع اشترا کیت ایجاد نمودند ،وبیشتر در بین کتله های مزد حـم کار گران ورنجبران برای خـــو دپیروان زیادی گرد آوردند،وسپس درسال (۲۷۷ هـ ـ۸۹۰م) حمدا نقر مطی مقابل خلیفهٔ بغداد علـــم عصیان برافراشت، و در شرق‌کوفه‌از مرکزو ملجا مستحکم(دارالهجره) خود به فعالیت سیاسی ومذ هبـی‌ادامه میداد ، و روز برو ز بـــر قدر ت وا همیتش می افزو د ، ودامنهٔ تبلیغ خودرا تا سو ریـه ، خراسان ویمن تو سعه‌داده ،و د رهر جا مراکز و یا دارالهجر ه‌هایی قایم نموده بود .

حمدان برای پیشبرد امورسیاسی‌ومذ هبی وادار ی دارالهجــر ه ، خزینه مشتر ك تاسیس کرد ، وبرای بدست آو رد ن و جمع‌سرمایه مالیات سنگینی بر پیرو ا نتحمیل‌نمود. برای مصار ف دارالهجـر ه محصو لی بنام (ذکات الفطر)وبرای‌استفاده از دارالهجر ه، تا دیـــهٔ خمس عایدات ، وبرای اشتـــر اك‌دستر خوان مشترك ، محصو لــی بنام(بلغه) وضع کرده وبنا بــرروایتی کار بدرجهٔ رسید که اصو ل (الفه) یعنی اشترا ك در مال‌و منال، وزن‌راهم احداث کردند. در خوان

مشترك نانی بنام (نان جنـــت)خورده میشد . (۱).

قر مطی ها در بعضی نقـــا طیمن نیز نفو ذ نموده مر کز هـــای تاسیس نمودند . یمن درین و قت‌تحت تسلط امام های (زیدیه) بود. اینها هم یك فر قهٔ از شیعی اندکه‌بجای امام پنجم اثنی عشری محمد الباقر ، برادر ش زید،بن علـــی‌زین العا بدین را امام میشنا سند، ودر مذاهب شیعه معتد ل تر یـــن‌وبه اهل سنت نزدیك اند .

در خراسا ن حر کت‌قر مطی درســال (۲۶۰ هـ ـ۸۷۳م)، اولا د ر (ری) آغاز وبعدا تا مرو الرو د وتالقان توسعه یافته بود . امیـــر جو زجان هم به مذ هب‌قر مطـــی‌گرائیده بود . از اینجا به دیلـــم نفوذ نموده یکی از کا نو ن هـــای‌مهم سلا لهٔ اسمعیلی را در آنجـــا قایم کرده بود . درسا ل(۳۳۰ هـ ۳۳۱ هـ)(۹۴۱ـ۹۴۲م) محمدالنسفی البر زئی نزد امرای سا مانی ر فتـــه‌آنان را به مذ هب قر مطی خوا ند وموفقیت های هم بد ست آورد ولی‌درنتیجهٔ اعدام شدنش‌امید هـــای سیاسی فر قه اش در آسیای مرکزی‌زیر خا كشد .(۲)

در قسمت های شر قی‌خراسا ن‌بعضی مراکز کو چکی قر مطی باقی مانده وبصور ت خفیه بفعا لیت‌های‌تبلیغی‌و محدود ادبی (به استثنا ی آثار نا صر خسرو) پردا ختند .(از فعالیت قر مطیان در ملتان وهند دربحث (سلطان محمود وقر مطیان)سخن رانده شده). در ســلـــمیه

---

(۱) مشابهت (نان جنت) قرمطی ها بـــا پارچه نان تقدیس شده‌که درمذاهب عیسوی به تذکار طعام آخرین حضـــرت عیسی، درمراسم تعمید، عروسی‌وغیره‌خورانیده میشود، خالی ازدلچسپی نیست . نباید فراموش کردکه درعراق بعضی مذاهـــب عیسوی مانـــند مغتسله وغیره موجود بود .

(۲) نظام الملك وزیر مشهور مادشاهان‌سلجوقی (طغرل ـ الـــپ ـ ارسلان وملکشاه) در کتاب معروفش (سیاستنامه) چهار فصل‌راوقف شرح احوال (بدمذهبان) از مـــزدك تاخـــروج بـــاطنیان خرا سان‌کـــرده، اگرچـــه‌مبنای تاریخی‌آن استوارنیست. (سیاستنامه) طبع (شارل شیفر) ـ پاریس ۱۸۹۱م .

(سوریه) که مر کز برو ز فاطمیهابود ، نیز قر مطی ها دست‌وپا یی زدند و لی در باره هـــمکار ی‌ومناسبات‌شان با خلیفه مستقبـــل فاطمی عبیدالله‌معلو ما ت‌ثـقـه د ردست نیست . جر یان قر مطی در سوریه چندان انکشا فی نکر د ،بغیر از چند اثر قلمی قر مطـــی که دربین بعضی جما عت هــــا ی‌کوچك سو ریه‌باقیماند، ما ننــد نو شته های رشید الدین سنا ن‌شامی (قرن ١٤)دبستان‌هندو محمود فانی وموبد شاه (قرن ١٧)، آثا رترکی ودر ی(حرو فیها) (قـر ن ١٥ـ١٧) از نگاه عقیده قر مطـــی‌ها فعالیت جدی نشان ندادند .

رو سای محار ب این جر یـــان‌در حقیقت پیرو و مـر بو ط بـــه روسای رو حانی (امامان مکتو م)بودند که در سواد شهر ها بصورت پنهان میز یستند . درینو قت یکی‌از اینها بنام (صا حب الظهور) و دیگرش بنام (صاحب النا قه) یا دمیشد و گویا به خاندان فا طمـــی منسو ب بودند .

حمدان در ابتدا داعی همیـــــن(صاحب الظهور) بود . صا حب الناقه اولا عبدان‌وبعد از او(زکراویه‌الدندانی)را بحیث دا عی خـو د مقرر کرده بود . زکر او یه‌عصیانی‌را،که از مدتی بین قبیلهٔ بنی علیص در با دیته الشام‌آماده سا خته‌بود، به‌اشاره صاحب النا قه برافروخت (بنا بر تر تیبا تی که گرفتــــه‌شده‌بود در خراسا ن هم در سال (٢٨٩ هـ ـ ٩٠١م) انفلاق عصیـا ن‌انتظار میر فت)، زاکرو یه‌صا حب الناقه را، گو یا نظر به نسبـــت‌او بخاندان فا طمی، به عنـــو ا ن حمکرا ن اسمعیلی و بنام‌ابوعبدالله‌محمد، در راس این حر کت‌بـــر آورد، ولی‌بعد ازآنکه اودر اثنـــا ی‌محاصره شام کشته شد بـــرا د ر دیگر ش (صا حب الحا ل) رابنام(ابو عبدالله محمد) بجایش نصب نمود . این اما م هم گر فتـــا روبه بغداد فرستاده شد ودرآنجـا اعدام گردید . (٢٩١هـ ـ٩٠٣م)این‌سلسله عصیان های دامنـــه دار و اولین قر مطی ها بصور ت بسیارخونین فرونشا نده شد .٢٩٤ هـ ـ ٩٠٦م)وبا مرگ زکرا ویه از نگاه‌سیاسی خاتمه ،و لی در حقیقـــت

ساحۀ فعالیت آن در بحر یـــن، بخصوص در (لحسا)، انتـقا ل و تمرکز یافت .

صا حب الناقه در ســـــا ل(۳۸۱ ه ـ۸۹٤م)، یکی از دا عیان خود بنام ابو سعید حسن بن بهرام‌الجنا بی را ، بحیث نماینده خودبه (الاحساویا لحسا) وبحر ین‌فرستاده‌بـود . او د ر آنجـا بـه یـاری قبیلۀ ربیع مربوط به قبیله‌عبدالقیس‌برعلیه بغداد عصیان نموده‌و دولت مستقلی درلحسا (بعضی‌نویسندگان‌میگویند ، جمهوریتی در بحر یـن) تاسیس کرد (۲۸٦ ه ـ۸۹۹م) وبابنای قلعۀ بس محکمی ، مرکزاقتدار قر مطی را درآنجا قایم نمود ،وخارپهلو ی خلا فت بغداد شد . بعد از سقو ط قو ای قر مطی‌درعــر اق‌وشرق نزدیك ، اقتدار سلالـــــۀ الجنابی درلحسا ادامه یا فت خلف‌وپسرش ابو طا هر سلیمـــا ن (۳۰۱ـ۳۳۵ ه) (۹۱٤ـ۹٤۳م)عراق‌جنو بی را استیلا وتخریب کردندو بعد از آن راه حج رابر یدند وسرانجام درسا ل (۳۱۷ ه ـ۹۳۰ م) بر مکه مکر مه حمله برده آنجا رااشغال‌نمودند .بعد از شش روزبی حرمتی ها وبی ادبی ها که در خانــه‌خدا مر تکب شدند ، حجرالاسو د را از جایش کنده با خود به‌لحساآوردند . حجر الا سود بعد ازآن که بیش از بیست سال بد ســـت‌قر مطی ها ماند بنابر امر مخصوص خلیفه فاطمی المنصور وا پس بــه‌مکه مکرمه اعاده‌و در دیوار کعبـه نصب شد .در حقیقت ابوطا هـــر ،مانند پدرش ، بیش‌از یك نمایندۀ تشکیلات‌خفیه در لحسا، مو ظــف‌به تدویر امور خار جی ودر حا ل انتظار ظهور امام مو عود ، که گویادر آنجا ظهور نموده بر تخت‌خواهد نشست ،عهدۀ رو حا نی ندا شت.اداره امور داخلی توسط یك مجلس نمایندگان (سا ده) ها مر کـب ا زشیخ های قبیله پیش برده‌میشد . این مجلس حتی تا قـــرن هجد ه‌دارای خود مختاری محلی مانده وبا بمیان آوردن یك سلالۀ نواسمعیلی‌بنام (مکرمی) ها ادامه دا شت .

(ناصر خسرو درسفر بازگشت‌خود درسال٤٤٣ ه ، ازلحسا عبور نموده و قصۀ بسیار دلچسپی ا زطرز حکومت و تاریخچۀ آن دا ر د اینك شمۀ ازان را درینجا نـــقـل‌میکنیم :

صفت لحسا :

شهریست که همه سوادوروستای او حصاریست ، وچهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم و میان هر د و دیوار قرب یك فرسنگ باشد ، وچشمه های آب عظیم است دران شهر که هریك پنج آسیاگرد باشد و همه این آب در ولایت برکار گیرند که از دیوار بیرون نشود ، و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است باهمه آلتی که در شهر های بزرگ باشد ، درشهر بیش ازبیست هزار مرد سپاهی باشد وگفتند سلطان آن مردی شریف بود وآن مردم را از مسلمانی باز داشته بود وگفته نمازوروزه از شما بر گرفتم و د عو ت کرده بود آن مردم را که مر جع شما جز بـا من نیست ونـام او ابوسعید بوده است وچون از ا هـل آن شهر پرسند که : چه مذهب داری؟ گوید که ما بوسعیدی ایم. نـما زنکنند وروزه ندارند و لیکن بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلـم وپیغامبری او مقرند . ابوسعیدایشان را گفته است که من باز پیش شمابشهر لحسا اندر است ومشهد ی آیم ، یعنی بعد از وفات و گور ا ونیکو جهت او ساخته اند وو صیت کرده است فر زندان خودرا که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاهدارند ومحافظت کنند ر عیت را بعدل وداد ، و مخالف یـکدیگر نکنند تا من بازآیم . اکنون ایشان را قصری عظیم است که دار الملك ایشانست وتختی که شش ملك بیك جای بران تخت نشینند وبه اتفاق یکدیگر فر مان دهند وحکم کنند وشش وزیر دارند . پس این شش ملك بر یك تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد بکنکاج یکدیگر میسازند . وایشانرا در آنوقت سی هزار بندهٔ درم خریدهٔ زنگی و حبشی بـود وکشاورزی و باغبانی میکردند. و از رعیت عشر چیزی نـخواستند ، واگر کسی درویش شدی یا صا حب قرض اورا تعهد کردندی تا کارش نیکوشدی واگر زری کسی را بـر دیگری بودی پیش از ما یه او طلب نکردندی وهر غریب که بدان شهر افتد وصنعتی داند چندانکه کفا ف او باشد مایه بدادندی تا او اسباب وآلتی که در صنعت او بکار آ یـد بخریدی و به مراد خود زر ایشان،

که همان قدر که ستده بودی بـــازدادی واگر کسی از خداوند آن‌ملك واسباب را ملکی خراب شدی‌وقوت‌آبادان کردن نـداشتی ، ا یشا ن غلامان خودرا نامزد کردندی کـــه‌بشدندی وآن ملك واسباب آ با دان کردندی واز صا حب مـــلك هیچ‌نخواستندی و آسیا ها باشد د ر لحسا که ملك سلطان باشد بسوی‌رعیت غله آرد کنند که هیچ‌نستانند وعمارت آسیا و مزد آسیابان ازمال‌سلطان د هند و آن سلا طـین ر ا سادات میگفتند ، ووزرای ایشا نراشائره و در شهر لحسا مسجـــد آدینه نبود و خطبه و نماز نـمی ـکردند الا آنکه مردی عجمی آ نجـا مسجدی ساخته بود ، نام آن مردعلی بن احمد مردی مسلمان حا جی بود و متمول و حاجیان که بـــدان‌شهر رسیدندی او تعهد کردی . و دران‌شهر خرید و فروخت و داد وستد به سرب میکردند ، و سرب در زنبیلها بود ، در هر زنبیلی شش‌هزار درم‌سنگ، چون‌معامله‌کردندی زنبیل شمردندی و همچنان بـــرگر فتنـــد ی وآن نقد کسی ازا ن بیرون نبردی و آنجا فو طه‌های‌نیکوبافند و به بصره برند و بدیـــگر بلاد . اگر کسی نماز کند او ر اباز ندارند و لیکن خود نکنند وچون سلطان بر نشیند هر که باوی‌سخن‌گوید او را جواب خودش د هـــد وتواضع کند ، و هـــر گز شراب‌نخورند و پیوسته اسپی تنگ‌بسته باطوق و سر افسار بدر گور خانۀابو سعید بنوبت بداشته با شند روز وشب ، یعنی چون ابو سعیـدبرخیزد بران اسپ‌نشیند . وگویند ابو سعید گفته است فر ز نـدا ن‌خویش را که چون من بیایم و شما مرا باز نشناسید ، نشان آن باشدکه مراباشمشیر من بر گردن‌بزنید اگر من باشم در حال زنده شوم .وآن قاعده بدان سبب نهاده ا ست تاکسی دعوی بوسعیدی نکند ویکی‌ازان سلطانان در ایام خلفای بغداد با لشکر بمکـه شد ه است وشهـرمکه ستده و خلقی مردم را درطواف در گرد خانه کعبه بگشته وحجر الاســود از رکـــن بیرو ن کـر د ه به لحسا بردند وگفته بودند که‌این‌سنگ مقناطیس مردم است که‌مردم را از اطراف جهان بخویشتـــن مـــی‌کشد و ندانسته اند کـه شرف و جلالت محمد مصطفی صلی الله علیه‌وسلم بدانجا میکشد ، که حجر ا ز بسیار سالها باز آنجا بودوهیچکس به‌آنجا نمیشد . و آخر حجر الاسود

از ایشان خریدند ، وبجای خـــودبردند . ودرشهر لحسا گـــو شت همه حیوانات فروشند چون گر به‌وسگ و خر وگاو و گو سپـــند وغیره ، و هر چه فروشند سر وپوست آن حیوان نزدیك گو شتش نهاده باشد تا خریدار داند که چه‌میخرد ، و آنجا سگ را فـــر بـــه کنند همچون گوسفند معلوف، تاازفربهی چنان شود که نتواند رفتن، بعد ازآن میکشند و میخورند .

وچون از لحسا بجانب مشر ق‌روند هفت فرسنگی دریاست ، اگر در دریا بروند بحرین باشد ، وآن‌جزیره ایست پانزده فر سنگ‌طول آن وشهری بزرگست و نخلستـــا ن‌بسیار دارد و مروارید ازان در یـــا بر آورند. و هر چه غــــوا صان‌برآوردندی ، یك نیمه سلا طـــین لحسا را بودی . واگـــر از لحساسوی جنوب بروند بعمان ر سنـــد وعمان بر زمین عرب است .

٤ــ سلطان محمود غــز نوی وقر مطیان

بعد از آنکه قرمطی ها ا قتداروسلطهٔ خودرا در بحرین قایم‌نمودند، در حوالی سنه ۹۳۰م بمقصد تعمیم‌کیش خود ، بسوی هند متو جـــه شدند واز راه بحر قوای خود را به‌نزدیکی های مصب در یای سنـــد فرود آوردند و بسوی ملتان کـــه‌پادشاهی هندو داشت، لشکرکشی نمودند وبعد از جنگهای خو نـــین‌ملتان را تصرف نمودند . معا بـــد هندوان را تخریب و بت مشهـــورشانرا شکستنند .

بسیاری از برهمنان و ا هـــا لی‌آنجا را قتل نمودند . ابو ر یحان البیرونی که صدسال بعد ازیـــن‌حادثه از هند دیدن نمود و هـــم عبدالحی گر دیزی در زین الاخبارتفصیلات دلچسپی درین باره می - دهند .

ملتان د رسال ۹۲ هجـری ۷۷۱میلادی بدست محمد بن الـــقا سم فتح شده ویکعده کثیر ا هـــا لی‌هندوی آن بدین اسلام مشرف‌شده بودند . بعد ازینکه قرمطی ها ملتان‌را بدست آوردند ، بسیـــاری ا ز مسلمانان آنـــجا را بکیش خـــوددرآوردند . باری خلیفهٔ فا طـــمی المعز در زمان خلافت خود(۳٤۱ ــ۳٦٥ هـ ــ ۹۵۲ــ ۹۷۵ م) بحکمران

قرمطی ملتان ، حکیم بن شیبان ،نامه ای فرستاده او و پیروانش را بقبول‌اصل (امامت بلا ا نقطا ع)وصحت پیوندش به‌امام محمد بن اسماعیل دعوت نمود . قر مطیا ن‌که محمد بن اسماعیل را(آ خر ین امام) میشنا ختند و بعد ازوبعقیده‌جماعت (وا قفه) بو دند ، (۱) بخلافت مصر گردن ننهادند وبهمان‌سبب امامت مستمر وبلا ا نقطاع را هیچگاه قبول نکر دند .

سلطان محمود غزنوی د شمن‌سرسخت قر مطیان بود و ضر به های خونین او بود که در اقتدارقرمطیان و کیش آنها در خراسان، ری وملتا ن تز لزلی وارد آورد .چنانکه شعرای ز مان او این‌کامیابی های او راستوده اند .

محمود در حوالی ۳۹۶ هـ ۱۰۰۵م‌بنابر خبر هائیکه از الحاد پاد شاه قرمطی ملتان برا یش رسیده بود ،قصد ملتان کرد . محمود علا وه برمقصد (جهاد باکفار) مقصددیگری هم داشت و آن این بود که موجودیت قرمطی ها را در ملتا ن ،برای فتو حات آیندهٔ که در هند در نظر داشت خطری جدی میشمرد ،واز احتمال قطع ارتباط بین غز نی وهند اندیشه داشت . بر ا ی‌معلومات بیشترراجع بجنگ ها ی محمود ، به البیرونی ابن الاثیر ،گردیزی ، عبتی و دیگر مأخذرجوع شود) .

باوجود دو بار لشکر کشی‌وقتل‌وقتال قر مطیان محمود هنوز هم ریشهٔ آنها را نتوا نست از ملتا ن‌بر‌کند . از نامهٔ که «ابن مقطا ن» یکی از روسای(دروز)د رسال ۴۰۱هـ۱۰۱۰ م، به قر طی ها ی ملتا ن نوشته و آنها را بقبول مقا م(نعوذبالله) الو هیت الحا کم

(۱) جماعت قفه ویا واقفیه عقیده داشتندکه آخرین امام غایب «زنده بآسمانها رفته» وباید منتظر بودکه به‌زمین باز گردد ودنیاارانجات دهد. پیروان این عقیده حضوردایمی (امام‌زمان) را بروی زمین منکر بودند. برتلس ص ۸۵.

بامرالله دعوت نموده بود ، (۱)معلوم میشود که آنها نه تنها هنوز در هند برسر اقتدار بودند وخلافت‌فاطمی را برسمیت نمی شنا ختند، بلکه الحاد دروز هم در آنجاپیروانی‌داشته بود .

زیرا درنامهٔ مذکور ، که تو سط(ابن سو مر را جپال) نامی کـــه رئیس ملحدان درزی در ملتان بود ،فرستاده شده بود ، ازو خوا هش شده بود (داود صغیر) ر ئـیس‌قرمطیان را بکیش دروز در آورد ، وهمهٔ «گمرا ها ن ، خلاف گو یا ن ،آشوبگران وفتنه انگیزان » را ا ز درزی های واقعی جدا سازد .

بعد ازوفات سلطان‌محمودپسرش‌مسعود هم در قلع و قمع قرمطیان باتمام شدت در هند اقدام نـمود ،ولی نتوانست ریشهٔ آنهارا ا زا ن سامان برکند . تاریخ نو یسان ا ز موجودیت قرمطی هـــا در سال ۱۱۷۵م وشورش آ نـان در ۱۲۳۷میلادی در دهلی تذکری داده ا نـد . (۲)

خلفای فاطمی چند بار کوشیدندبا سلطان محمود روابط سیا سی و دوستانهٔ قایم نمایند بامید ا یـنکه‌او را بدعوت خود جلب نـما یند . گردیزی وعتبـی در بـا رهٔ آمـد ن‌سفیری از جانب خلیفهٔ فـــا طمی الحاکم بنام (التاهرتی) در سا ل۴۰۳ هـ ـ ۱۰۱۲ م بدر بار محمود معلومات جامعی داده اند . سلطان‌محمود مجلسی از علماء وروحانیون برای مباحثه با او ترتیب میکنـد ،وبقول عتبی در سخن هـــای ا و خلاف گوی ها وتنا قضها می یا بنداو هر قدر میکوشد از راه مغا لطه اسباب رسالتش را ایضاح کـــند،کامیاب نمی شود . یکی از علویان بنام حسن بن طاهر بن مسلم العلوی (که جد ش را خلـیفـه المعـز فاطمی کشته‌بودوپدرش بمکه فرارکرده ودرآنجام رده‌بود وخویشاوندانش او را از میـرا ث پـد ر مـحـرو م‌ساخته بودند وبالاخر بدربار سلطان محمود در غزنه پناه آورده بود)نیزدران مجلس اشتراك داشته میباشد

(۱) ر ك ـ به بحث‌درزی ها.

(۲) برتلس ـ ص ۹۶ـ۹۷ .

گویا این «تاهرتی» وقتا که بخراسان آمده بود، علوی بودن حسن را رد کرده ودر حق او ناسزا هایی گفته بود.

اینك بعد از ختم مجلس مباحثه سلطان محمود التاهرتی را بحسن بن طاهر العلوی می سپارد واو همسر آن فلکزده را بدست خود ازتن جدا میکند.

شکی نیست باطمینان خراسان باخلافت فاطمی مصر ارتباط مستقیم داشتند وتبلیغات شان دربین تودهٔ مردم، موثرتر واقع میشد، بدلیل اینکه چون وضع اجتماعی واقتصادی طبقه عوام، زیرفشار شکنجه وظلم امراء وعاملین خراسان نهایت خراب و پریشان بود، یگانه امید شان معطوف بهرسیدن روز جزا و ظهور (مهدی آخر زمان) بحیث نجات بخشنده از مصائب روزگار بود، که این نوید از طرف داعیان و مبلغین باطنی برایشان تلقین میشد و آنهارا در زمرهٔ تابعین امام موعود میدرآورد، خطراتی که ازین ناحیه دستگاه دولتی سلطان محمودرا تهدیدمیکرد، اورا واداربهقلع وقمع ملاحدهٔ قرمطی وباطنی می ساخت، چنانچه ازهیچگونه سختگیری دریغ نمیکرد. البته درین مرام علما و روحانیون مربوطبدربارش یاریگر او بودند. مدح شعرا درین زمینه ثابت میکند کهاین پیکار با قرمطیان یك جهاد عمده بشمار میرفت.

در دوران سلطان محمود بودکهاقتدار خلفای عباسی رو بضعف و انحطاط گذاشته بود. امرای آل بویه، که منشاء شان از کوهستان های دیلم سرچشمه گرفته وروز بروز بهاقتدار شان می افزود در اوایل بحیث سرکردگان طوایف خودحکومت های محلی را در اختیار داشتند ودر آخر آنقدر صاحب قدرت شدند که بغداد را فتح کردند وبصفت پادشاهان واقعی بر مسندحکمرانی نشستند.

برای خلیفه بغداد جز موقعیت روحانی دیگر اقتداری باقی نماند. دونفر از پادشاهان دیلمی، کهعنوان «عضدالدوله» و «فخرالدوله» گرفته بودند (از ۹۴۹ ـ الی۹۹۷م) بخصوص شکوه سلطنت را بدرجهٔ

اعلی رسانیده و در بارشان پرورش‌گاه علما ، ادبا وارباب دانش‌گردیده بود .

آنها هر چه می خواستند بـــرخلفای ضعیف عباسی تحمیل می‌ـ کردند . یکی را خلع و دیگری ر ابجایش نصب مینمودند .

اگر چه پاد شاهان دیلمی پیـــرومذهب زیدیه بوده و نیز متمایل به اثناعشریه گردیدند امابااسماعیلیان وقرمطیان مناسبات خوبی‌نداشتند، ولی ضعف خلفای عباسی از یکطرف‌ومشغولیت پادشا هان ال بویه بـه دار وگیر سلطنت دنیوی و عیش وعشرت از دگر جهت ، زمینه‌رابرای فعالیت داعیان اسماعیلی‌وقر مطیان‌ودیگر مذاهب متنوع گسترش داده بود .

چنانچه در تاریخ سلطنت ها ی‌شرق بکرات بمشاهده رسیـــده ، فرمانروایی که دراول بنابر لیا قت‌ویاشجاعت خود اقتدار را بد ست می‌آورد و پایه حکمر وایی خود رااستحکام می بخشید ، نوبت چون به جانشینانش میرسد ، بالتد ر یـج‌آثار ضعف و فتوردردستگاه‌سلطنت شان رونما میگردد ، و بعالم‌سفاهت‌وعیاشی میگرایند ، تادر نتیجـــه بدست مرد تواناتری ازبین میروند.در مورد دیلمیان همین طور هم شد بعد از مرگ فخرالدوله در ۹۹۷ م‌چون پسرش «مجد الدوله» هـــنوز کوچك بود مادرش (سیده) بـحیث‌نایب السلطنه امور پادشا هی ر ا بدست گرفته بود .

درین فرصت بود که سلطـا ن‌محمود ، فکر خاتمه دادن به‌اقتدار دیلمیان و ملحدان قر مطی و حـتی‌اشغال مسند خلافت عباسی را د ر سر می‌پرورانید . پرو فیسوربراون‌حکایتی را از دولتشاه نقل میکند ، که گویا محمود از سیده مـــا د رفخرالدوله فرستـــا دن پسرش را بدربار غزنه باباج و خراج خواسته‌بود . چون سیده امـــر را بجـــا نیاورد ، محمود او را تهدید نمودکه (هزار فیل جنگی را خـوا هد فرستاد تاخاك ری را بغزنه انتقال‌دهد) . نائب‌السلطنه‌سیده‌فرستادۀ سلطان را نیکو پذیرفته و نامۀ بدین‌مضمون در جواب نوشت .

« سلطان محمود حامی بزرگ دین و پادشاه مقتدریست که قسمت بیشتر سرزمین ایران وهند به مطاوعت او گردن نهاده اند. تاوقتیکه شوهرم فخرالدوله زنده بود ، مدت ۱۲ سال از دشمنی وحملات ناگهانی سلطان، درهراس بودم . و لی حالا کـه شوهرم به بهشت برین ماوا گزیده است ، آن اندیشهٔ پارینه از دلم زدوده شده ، زیرا سلطان محمود همانقدر که پادشاه بزرگیست ،مرد باغیرت هم است و بمقابل یك زن پیر لشکر کشی نخواهد کرد .فرضا در صورتیکه او به این نبرد اقدام کند ، البته منهم با لمقابل به جنگ دست خواهم زد . اگر فتح نصیب من گردد البته افتخارآن تاروز محشر با من خواهد بود . و اگر او فاتح شود مردم خواهند گفت : او یك زن سالخوردهٔ را شکست داده است . آیا درآنصورت (ظفرنامه) خودرا بچه مضمون خواهد نوشت » . (۱)

تاوقتیکه سیده زنده بود ، محموداز لشکر کشی به ری خود داری نمود ویکسال بعد از مرگش بر(ری) تاخت و غنایم بیشمار بدست آورد وگروهی ازقرمطیان واسماعیلیان را بقتل رسانید .

« ابن الاثیر » ارقام غنایمی که سلطان محمود ازین فتح بدست آورده بود ، چنین درج میکند :

یك ملیون دینار وجه نقد ، پانصدهزار دینار جواهر ، شش هزاردست جامهٔ فاخر و بسیار چیز های دیگر(۲) .

(یاقوت) باستناد یکی ازمجلدات تاریخ بیهقی که حالا دردست نیست این جملات را قید نموده :

« من (بیهقی) این کتابخانه را دیدم و فهرست آن کتابها را که در ده جلد بود ، بدست آوردم. حقیقت اینکه چون سلطان محمود به ری در آمد ، بوی خبردادند که این همه کتابهای را فضیان و ملحدان

---

(۱) این حکایه را براون ازتذکره دولتشاه به انگلیسی ترجمه کرده و چون تذکره دولت شاهی بدست میسر نبود ماازآن بدری درآوردیم ج ۲ـ ص ...

(۲) برتلس - ص ۱۱۲ .

است ، واو از میان آ نها آ نچه دینی بود جدا کرد و فرمود بسوزانند » (۱)

سلطان محمود بعد از بر گشتن ازسفر ری درسال ٤۳۱هـ ۱۰۳۰م درغزنی وفات نمود .

سلطان مسعود هم دردوران سلطنت خود باقرمطیان واسماعیلیان در نبرد بود . ازینکه خلفای عباسی بحدی ضعیف و بی اهمیت شده بودند ، که غیر از موقعیت روحانی برایشان چیزی نمانده بود ، سلطان محمود وهم پسرش مسعود هر دو آرزوی استیلای بغداد ، و حتی منقرض ساختن خلفای فاطمی را در دل می‌پروراندند . بر تلس در کتاب خود (ص ۱۰۷) یك پارچه از قصیدهٔ فرخی را نقل کرده است که اشاره به این آرزوی سلطان میباشد وآن اینست :

ژنده پیلان کز در دریای سند آورده ای
سال دیگر بگذرانی از لب دریای نیل

قرمطی چندان کشی کز خون شان تاچند سال
چشمه‌های خون شود در بادیه ریگ مسیل

تازجامهٔ سو گواران بر زنان مصریان
همچو زربخشش تو مست گرداند کفیل

راست پنداری همی بینم که باز آیی ز مصر
در فگنده درسرای ملحدان ویل وعویل

وان سگ ملعون که خوانند اهل مصر اورا (عزیز)
بسته و خسته به غزنین اندر آورده ذلیل

دارا و بر پای کرده در میان مرغزار
گرد کرده سنگ زیر دار او چون میل میل

تا چو بردار مخالف سنگها بی‌مر شود
اهل بدعت سرنتابند ازمخالف قال و قیل

(۱) برتلس ص ۱۱٤ .

۵ـ تاثیرات فکری قر مطیان

تعبیر « قرمطی» هنوز مــو ردمناقشه است . بعضی نویسند گان این تعبیر را بر جر یانی می‌بندند،که دربین قرن نهم و دهم عیسوی، عالم اسلام را تکان داده بود و بــراساس مساوات ، عدالت‌واصلاحات وسیع اجتماعی اتکاء میورزید . درعین زمان اگر چه به مشرو عـیت خلافت آل علی اظهار عقیده میکرد،آنرا بیش از یك غایه ، یك واسطه تلقی میکرد ، و به‌زعم شان امامت،یعنی بلند ترین مرتبهٔاقتدارروحانی، ازراه ارث جسمانی انتقا ل نـمی‌کند ، این یك خصوصیت‌معنویست، که‌یا بانصب الهی ویاوکالت قطعی(صورت الامر) حاصل مـی شود ، که دربین سالکان توسط یك ا لهام‌آنی عقل به امام جدید (تفویض) میگردد واو را به منزلت (قائم)یافرزند معنوی سلفش ارتقا میدهد. در آثار پیروان این عقیده به‌تفسیرامامت بدین نوع ز یاد بر خـورده میشود .

زمانیکه (صاحب الناقه) درسال۲۸۸ هـ ـ ۹۰۰ م وعبید الله‌درسال ۲۹۷ هـ ـ ۹۰۹ م هر دو عــنوان‌امامت فاطمی را ادعا داشتند، هیچ کدام شان نسبت خودرا وا ضحـاً‌به دود مان اسمعیل ـ علی، ابـراز ننمودند ، و هم راجع به انتسا ب‌آنها به خاندان پیامبر هیچ د لـیل علمی و مو ثوق مـوجود نیست .علمای اسلامی و مستشرقین غربی که در موضوع تحقیقاتی کرده اند،بادلایل قوی ثابت کرده اند کـه عبدالله میمون ا لقداح ، قطعـــاً ارتباطی بخاندان نبوت نداشته .

خلفای عباسی ، علی ا لـر غـم‌عصیان های متواتر و خطر نا کـی که منسوبین خاندان حضرت عـلی‌برعلیه شان‌برپا میکردند، درحقیقت نسب نامهٔ شان شك و تر دید ی‌نداشتند ، و لی ادعای منسو بیت میمون القداح را به آن دود مـا ن‌بشدت رد میکردند . عضدالدولـه بویهی ، باوجوداینکه ازاهل تشیع‌بود به تحقیقات در اثبات نسب‌نامهٔ او امر داده بود . (۳۷۰ هـ ـ۹۸۰م)ولی نتیجهٔ تحقیقات بهیچ و جـه قناعت بخش نبود وامر نمود تا همه‌نوشته های آنها سو زانیده‌شود .

عجب‌تر اینکه در کتب د یـــنی(درزیها) عبد الله میمون الـقداح را ، ازنیاکان قهرمان خود«الحاکم»میشمارند .

نظر به کتب حدیث ورجال‌امامیه،گویا عبدالله میمون القداح و پدرش میمون القداح ، از اهل مکه بوده ،واز آنجا که پیشهٔ‌پیکان‌سازی‌داشت لقب قداح راگرفته بود. (بعضی اورا پزشك چشم میگویند) و می ـ گویند وی راوی رسمی حدیث امام‌الباقر وامام جعفر ونیز همز مانشان بوده . علاوه براین در کتب ثـقهٔ‌که‌نزدیك به‌تأسیس خلافت فاطمیان نوشته شده ، مثلا (فرق الشیعـه)حسن ابن مو سی النو بختی (در حوالی ۳۰۰ هـ ۹۱۲ م)، (مقالات‌الاسلا میین) ابو الحسن الاشعری (و فـــات ۳۲٤ ه ۹۳۵م) (مـروج‌الذهب) مسعودی (۳۳٦ ه ۹٤۷م)

«و تـــنبیه الاشراف » ۲٤۵ ه ـ۹۵٦ م) در تایید این‌ادعا هیچ اشارهٔ نکرده‌اند . مأخذ اساسی همه‌کتبی‌که موخرا معلومات داده اند، عبارت از دو کتابیست که در قرن د هم‌هجری از طرف ابـوعبدالله رزام ـ الطائی الکوفی و ابو الحسن‌العلوی‌الد مشقی ، تحریر یافته وبا جعل نمودن نسب ، مـــوطن وشهرت وقرابتش با امام جـــعفر الصادق ، روایاتی در بارهٔ عبدالله میمـــو ن‌القداح راه داده اند ، که کتب‌موخر بدون تحقیق و تحلیل مـــو ضوع ،همانطوریکه بعد دیگر نقل نمـوده آمده اند . (۱)

مثلا ابـــن الدیم د ر (الفهرست)(تالیف ۳٦۷ ه ـ ۹۸۷ـ۹۸۹ م) حکایتی را از ابن رزام ذکر میکنـــدکه میگوید ، در بین کسا نیکـــه فاطمیان از آن نشئت کرده اند ،شخصی بوده که گویاآرزوی‌تاسیس دوبارهٔ دولت مجوسیان را داشت ،وی علاوه میکند که در گذ شتــه هم اشخاصی بوده‌اند، که بادسیسه،حیله سازی ، سبب حوادث ناگواری

(۱) همین حقیقت درموردبکتاشی ها، بابی‌هاوبهائی ها، که خودرابه یکی ازپیشوایان مذهبی منتسب ساخته درنشر وتبلیغ عقایدخود برآمده اند، نیز صدق میکند. رجـــوع شودبه (تاریخ جهان کشا) جوینی، نشـــر E.J.W. GIBB ۱۹۳۷، تبصرهٔ محـمد عبدالوهاب قزوینی .

در عالم اسلام شده بودند ، و ابومسلم خراسانی را نیز ازهواخواهان آنها می‌خواند وسبب قتل‌ونابودیش‌را از همین جـهت میگوید .

« حسن بن مـــحمد الــمیهز ی‌البغدادی » (اوایل قرن ۵ هجری ۱۱ م) داعی فاطمیـــان در ری ،اصرار داشته که : دین فا طمیا ن اسلام است و هیچگو نه ارتباطی‌باکیش زر دشتی و ستاره شنا سی ندارد .

پرو فیسور ایوانوف ، که با نی‌مرکز تحقیقات اسمعیلیه در بمبئی بوده و سالها در تحقیق علمی‌مذهب‌باطنیه و اسمعیلیه مشغول شده و آثار ز یادی تالیف ونشر نموده،درکتاب خود بنام (عروج فاطمی‌ها) درین باره‌چیزی نمیگو ید .(۱)

* * *

تاثیر فکری این فرقه (قرمطی)اسمعیلیه‌در عالم علمی ممالك‌اسلامی آنروزی ز یاد بود . در دورهٔ عروج‌این مذهب عدهٔ زیاد علما، فلاسفه وشعرای بر جسته در مـــرا کـزاسمعیلی گرد آ مده آثارمهمی‌تالیف نمودند . درك نمودن آثار مهم‌ازین‌طریقت در کتب عمدهٔ ادبی دری و عربی مشکل نیست . مشهور ترین‌آثار قرمطی ها (رسایل ا خـوان الصفـا) است کـه بـحـیث یـك‌انسیکلو پیدی، یعنی دایرةالمعارف علمی ، فلسفی و دینی نه تنها درنوع خود منحصر به فردبود، بلکه از بسا جهات میتوان آ نرا باتاثیر یکه انسیکلو پیدی فرانسه در قرن ۱۸ در انکشاف علمی غرب گذاشته‌بود مقایسه نمود . دربین شعرای عرب تاثیر افکار اسمعیلـی را مـی‌توان در اشعار المتنبی درك نمود.

همچنین در ایران وآسیای‌وسطی‌این تاثیر در آثار ناصر خسرو ودر فلسفهٔ اشراق سهر اوردی مقتو ل‌دیده میشود .

بعضی از نظر یات قرمطی ازیـن‌قرار بود :

از نگاه علمی : تطبیق مصطلحات‌فلسفی یونانی درزبان عربی .

از نگاه سیاسی : استثمارعنعنهٔ‌حق خلافت خاندان حضرت علی ،

(۱) ایوانوف • Ivanov, The rise of the Fatimids

بمقصد بر انداختن دو لت هـا ی‌اسلامی سنی مذهب ، و تشکیـل جمعیت های خفیهٔ سوء قصد برای‌پیشبرد این غایه .

از نگاه دینی : تطبیق یك عقیدهٔ‌رمزی (گویا مستند بر کلام الله) برهمه دین ها ، همه عرقها و همه‌صنف ها بشکل متناسب . ا یـن عقیده بر اساس عقـل، مسا وا ت‌ومسامحه اتکاء داشته و ا صو ل درجه بندی را‌درمراسم‌سلوك واخوت‌مرعی میداشت . به نظریهٔ بعضی مستشرقین غربی ، این حرکت که‌از جمعیت های پیشه وران و بلند بردن‌سویهٔ علمی در مد رسه هـا‌طرفداری میکرد رفته رفته به غر ب هم سرایت نمود و در دسته بند ی‌های اصناف و تشکیل لوژ هـای فارماسونی ، موثر واقع شد .

مجادله علیه قرمطی ها سا لـها‌دوام نمود . جنگهای خو نین‌خلفای بغداد و ضربه های شدیدی کـه‌محمود غزنوی بر آنها وارد نمود ، وبالاخره تهاجمات قوای اهل‌صلیب‌وسلجوقی های خراسان ، قـوای قرمطی را از پا در آورد و بایـن‌جریان سیاسی و مـذهبی ظا هـرا خاتمه داد . اگر چه عقاید آ نهـا‌بصورت خفیه و پراگنده در بعضی طریقت ها و مذاهب باطله ا دا مـه‌یافت و لی دیگر تلاش آنها به‌تعبیر امروز بصورت فعالیت زیر زمینـی‌در آمد .

٦ـ ظهور فرقه درزی درشام

خلیفهٔ ششم فاطمی ا لحاکـم‌بامرالله که درسال ۳۸٦هـ ـ ۹۹٦م برمسند خلافت جلوس نموده بود ،شخص مستبد ، ظالم و بسیـار متعصب بود . او در انتشار مذهب‌خود دربین اهالی مصر که اکثریت شان سنی بودند وحتی بدون تفریق‌دین ومذهب ، از هیچـگونه ظـلم وتعدی صرفه نمیکرد . وزیروداعی‌الدعات او که حمزه بـن علی نـا م داشت و دیگر داعیـان دور او راگرفته در مدح و ثنایش آ نـقدر غلو میکردند تا درنتیجه الحا کم ،درسال ٤۰۸ هـ ۱۰۱۷م (نعوذبالله) دعوی خدایی میکرد .سپس یکی ا زدعات خودرا بنام انوشتکیـن درزی (که اصلا ایرانی بود) به سو ر یه‌فرستاد تادرآنجا به تبلیغ و د عوت

بپردازد . درزی‌دربعضی قسمت‌های‌سوریه ولبنان مو فق شد یکعـــده مردم را به مذهب نو ایجادش پیروالحاکم بسازد ، وبا نهادن‌نام‌خـود برین جریان ، آنرا مذ هب « درزی»خواند . این نام بعدا بر همه‌پیروان این مذهب اطلاق گـر دید وامروزدرزیها در حوران ، جبل الشیخ و جبل دروز ، درسوریه و لبنان بودوباش دارند و مذهب خودرا بیـن خود مکتوم نگهمیدارند .

مردم مصر از ظلم و جور الحاکم‌بجان آ مده‌برو شورید ند. د ریـن بین الحاکم بصورت اسرار انگیزی‌بغتتاً از میان غایب گردید (شاید از طرف دشمنانش بقتل رسید)اصدقا و پیروانش که تعداد شا ن زیاد نبود ، مرگ او را قطعا باورنکرده ، به ادامهٔ حیات او بصورت (امام مستور) وبالاخره به رجعت‌وبمیدان بر آمدن او ایمان دا شتند این عقیده تا امروز در بین در زی‌های لبنان باقیمانده والحاکم بـنام الهی یاد میشود .

بعد از غیب شدن الحاکم، اگرچه‌پسرش « الظاهـر لاعزاز دین‌الله » جانشین او شد ، ولی اقتدار وادارۀامور در دست وزیر حمزه باقیماند. وی که مرد حریص و زیرکی بـودزود باانشتگین سر مخالفت گرفت واو را متهم به عصیـــان و غصب‌امامت که حق خود میـــدانست ، ساخته ودرسال ۴۱۰هـ ـ ۱۰۱۹ م‌توطئه بر چید که بقتل درزی پایان یافت .

حمزه بعد از آنکه میدان راخالی‌یافت ، در نشر و تبلیغ مذ هـــب ساخته وبافتهٔ خود، مبنی بر ینکـه‌الو هیت در هفت امام حلول کرده ودر دفعهٔ اخیر بصور ت الحا کـم‌ظهور نمود ، وخودش نیز پیغمبر اوست ، پر داخت .

تفر عات این مذ هب باطل خیلی‌پیچیده وبی سرو پاست. چهـا ر رکن اساسی آن‌که ایجاد حمزه مـی‌باشد عبار ت از :

۱ـ شنا ختن الو هیت الحا کم‌گویاالحاکم (نعوذ بالله) هم خدا و هم انسانست و هردوو جه بهـم‌آنقدر امتزا ج کرده که فـــر ق شده نمیتوا ند. و (واجب الالوهیه)بودن اورا نمیتوا ن با عقل ادراك کرد. چند بار به شکل انســا ن‌وبالا خره بشکل الحاکم ظهـــو ر کرده (عقیده تنا سخ) وبنا برادعای‌خودش امامت حقیقی «الحا کـــم با مرالله» به وزیر ش «القائم‌المنتظرحمزه بن علی » تفو یض گردید ه است .

۲ـقایل بودن بامر . یعنــــی‌شنا ختن قائم الز مان،(ویا بـــه چندین نام دیگر که‌همه‌خود حمـزه‌است) که گویا اشر ف مخلو قات است، و جو هر یست که درانسان حلول نموده اســـــت . اواول موجودیست که خلق شده‌وکائنا ت‌ازو ظهور کرد، و عقل کلی خودش است. وچون از نور خا لص خـداخلق شده است امام امامان اوست ودر روز قیامت ثواب وعقـــــاب‌بدست او اجرا میشود .اموردنیوی واخروی را اواداره میکند وارو‌ا حدر تصر ف خودش است .

۳ـشناختن حدود . حـــدو دکسانیرا میگو یند که مامـــو ر به تلقین وتعلیم او امر الهــــی‌میباشد . حمز ه در راس حـــدود رو حانی قرار داردکه عدد آن‌بشمول‌خودش بالغ به‌پنج‌میشود . اینها را وزیرهم تسمیه میکنند،«وخمسه‌جواهر المکنونه» میگو یند. سه‌حد دیگری درزمرهٔ بزرگان دینی دا خل انـــدکه عبار ت از داعی ها، مـاذو ن‌ها ومکا سرها. به گفتهٔ‌حمزه مـــر اداز عرش‌تعلیم الوهیت الحا کـــم است.

٤ـقواعد اخلاقی وعملی که بـــرعقاید فوق متکی اند، منحصر بـــه

هفت وظیفه وبعضی تکا لیف دیگراست، که آنها را وصایا ویاوظایف سبعه میخوانند ، وگو یا پنـــــج بنای مسلمانی رابشمول ولا یـت وجهاد که جمله هفت میشود باطل‌میسازد و جای آنرا میگیرد .ایـــن وصایا عبار ت اند از: صـدق‌اللسان، حفظ الاخوان ،ترك‌العبادات العد م والبهتان ، التبری من الا بالیســوالطا غوت(یعنی از ابلیسهـــا و دیوان کناره جستن) ، حا کـم را(نعوذ بالله بحیث خدای یگا نــه شناختن) (تو حید الحـاکـم) وپیروی اوامر وافعال حاکم تسلیم النفس . حـمزه شریعـــت اهـــل‌سنت را(التنز یل) میخوا نـدو پیروان آنرا (ا هـل التنــز یـل)،اساسا ت باطنی را (التا ویل) و پیروان آنرا اهل التا ویـل. گویـاباظهور الحاکم باطن حقیقی بمیدان می براید، وهردو شریعت منسو خ‌میشود ، وصرف مذ هب‌حمزه کـه «توحید» است مقبول میما ند .

علاوه برین یکعده اعتـقـا دا ت‌دیگری ، که بعضی از آنها درمذهب اسمعیلی هم موجود است ، نیـــزدر مذهب در زی ها داخل شـــده، مانند ناطق واساس .

ناطق‌ها(که عبارتندازنـــوح (ع)ابراهیم (ع)، موسی (ع)،عیسی(ع)، محمد بن‌اسمعیل ، محمد (ص)،سعیدالمهدی) اربا ب علم ظاهـری اند ، وجنبهٔ حقیقی شریعت شانرا ، که‌عبارت از باطن است ، به بعضـــی اشخاص معین افشاء میکنند، واو(اساس) تسمیه میشود ومو ظــف به تا ویل شریعت ناطق خـــو داست . بدین صور ت ظا هـــر و باطن(ناطق واساس) یکدیگر ر اتکمیل مینمایند .

از جملهٔ بعضی وصایای دیگر ی‌که درزی ها مجبور به رعـا یـت هستند، مهمتر آن(عفت) و(انزوا)میباشد . مقصد از انزوا کنـا ره گیری از طبقهٔ عوام وسا لکـــا ن‌دین‌و مذهب بیگانه است . انز وا گویا رمزیست مشعر بر مستور ی‌الحاکم وسپس ظهور او که در آ ن وقت مکافات اعمال پیروا ن صادق‌خودرا خواهد داد . معا بدی را که درآن برای عبادت اجتما ع میکننـــد(خلوات) مینامند . درز یها جماعت خودرا به دوقسمت جدا میکنند :عقال وجهال، که هر کدام حســب

درجه و مرتبهٔ فهم شان بخوا ندن‌کتب معین ماذو ن میبا شند .جهال صرف در اعیادمیتوا نندداجتماعات‌شرکت ورزند . درزی هادو عید دارند که آنرا (عید الصغیر)و (عبد الکبیر) می نامند و مصادف با عید رمضا ن و عید قر بان‌می‌آید .

۷ـ انحطاط فاطمیان وانشاق دراسما عیلیه

بروز فرقه های قر مطی ، در زی‌وغیره در اقتدار خلفای‌فا طمی و حیطهٔ حکم روایی شان در مصر تغییری وارد نکردند به استثنا ی اوا خر دورهٔ الحاکم که با ا علا ن‌الو هیتش مذ هب جدیدی (درزی) در خارج مصر بمیان آمد، خلفا ی‌مابعدی بهمان مذ هب رسمی اسمعیلیهٔ خود ادامه دادند .

بعد از غایب شدن الحا کم‌پسرش که هنوز به سن رشد نرسیده بود، بنام (الظا هرلاعزازدین الله) بجای پدر نشاند ه شد، وبنا برین ادار هٔ حقیقی اموردولت در ید اقتدار وزیر ورؤ سا ی عسکری قرار گر فت .

در ابتدا عمهٔ الظا هر که یک‌زن بسیارهشیار وبه‌لقب(ست‌الملك) شهرت داشت، نیابت سلطنت‌برادر زادهٔ شانزده ساله اش رابه عهده گر فت ، وبرای مد تی موفق‌شد آسایش راتامین نماید و لی ادارهٔ این زن دیر دوام نکرد ،ودراثرقحطی مدهشی که در قاهره در سال (٤۱۵ هـ ۱۰۲۵م) ظهور نمود وباعث‌بی نظمی وسر کشی وزدو خور د هایی دربین عساکر اجیر گردید،دیگر نا می‌از وشنیده نشد. در سال مابعد بازیك دورهٔ تعصب‌جای رو حیهٔ آزاده منشی را که‌در مصر حکمفر ما بود ، گرفته ، همه‌مالکی هااز مصر اخراج شدند. در عین زمان خلیفهٔ جوان ، بجای اینکه‌بامور دولت بیشتر تو جه نما ید مانند اسلاف خود در پی عیا شی‌گردیده بود .

بعد از «الظا هر» پسر ش «المستنصر »بر مسند خلا فت قرار گرفت اگر چه خلیفه المستنصردر اوایل سلطنت خود همان‌شوکت ودبدبهٔ را ادامه داد،و لی درواواخراختلافات وزدو خورد هایی که بین

عساکر بربری، ترکی وزنجی رویداد و حتی منجر به غارت و چپاول خزینهٔ سلطان هم گردید، از حادثاتی بود که انقراض وزوال خلافت فاطمی را دیر ویا زود اشعار مینمود.

ابن الاثیر میگوید در زمان المستنصر شخصی پیدا شد که ادعا میکرد (الحاکم) است وبز مین برگشته است. پیروانی گرد او جمع شدند واو در راس این گروه بر قصر المستنصر حمله نمود ولی همه گرفتار و تیر باران شدند.

ناصر خسرو در زمان عروج اقتدار ودبدبهٔ ظاهری سلطنت مستنصر به قاهره رسیده بود. درسفر نامهٔ خود احوال واوضاع مصر رادرین وقت بصورت فوق العاده دلچسپ تصویر میکند.

دورهٔ سلطنت المستنصر از دیردوامترین خلافت های فاطمی بود (۴۲۷_۴۸۷ه _۱۰۳۶_۱۰۹۴م) درنتیجهٔ قحطی شدیدی که درسال ۴۵۷ ه به سبب کم شدن آب نیل رخداد وهفت سال دوام نمود از یکطرف، وعصیان ناصر الدوله سپه سالار خلیفه، که در ناحیه نیل سفلی تخریباتی کرده راه های ورود هر نوع مواد غذایی را از راه بحر قطع نمود از دیگر سو، مصررا دچار حالت فلاکتباری نموده بود بالاخره در سال ۴۶۵ه _۱۰۷۳م بنابر بدست آمدن حاصلات وافرو نیز رویکار آمدن یك شخص برازنده مانند (بدرالجمالی) اوضاع روبه بهبودی گذاشت.

بدر الجمالی اصلا ارمنی بود تاآنوقت بحیث قوماندان عسکری ونمایندهٔ خاص خلیفه موظف به ادارهٔ امور سوریه بود. او بایك اراده وقدرت فوق العاده بزودی دراستقرار امنیت در تمام مملکت و شکستن مقاومت عساکر سرکش ترك موفق گردید، ونفوذ واقتدار فاطمیها را دو باره در قلمرو مصر تاسوان قائم نمود. بدرالجمالی برای بیست سال ادارهٔ امور سلطنت فاطمی رابا قابلیت خاص پیش برد، ودرین مدت در مصر سکون وآسایش و رفاه برقرار گردید. ولی در سوریه، به استثنای چند جای کوچك، اقتدا رو سلطهٔ فاطمیان رو به زوال گذاشته بود. این وزیر مقتدر در سال

٤٨٧ هـ ١٠٩٤ م وفات نمود وپسرش (شاهانشاه) ادارهٔ امور را بدست گرفت ، وبر رو ش‌پدر آنرا پیشبرد، واز طرف خلیفه لقب (الملك الافضل) باو داده شد. خلیفه‌المستنصر کمی بعد از وزیر ش (بدر الجمالی) از جهان در گذشت .

ملك الافضل پسر خردالمستنصر(المستعلی) راعلی الر غم برا د ر بزرگترش (نزار) بر تخت نشاند. سلطنت این خلیفه که به جز ا ز بازیچه یی در دست وزیر مقتدر ش نبود، بیش از هشت سال دوام نه نمود. اگر چه نزار به دعوی خلافت برعلیه برادر کوچکش قیام نموده بود، وزیر آنرا بزو دی فرو نشاند. نزار در حبس بقتل رسید .

ملك الافضل برای بدست آو ردن سوریه به مجادله ادامه داد، ولی نظر به ظهور یك دشمن قوی و نوواردد رآن نوا حی، یعنی شوالیه ها ی صلیبی ، که قد س را درسا ل ٤٩٢ هـ ١٠٩٩ م اشغال کر د ه بودند، بغیر از صور و عسقلان دیگر قسمتهای سو ریه و فلسطین از دست فاطمیان برای همیشه بدررفت .

بعد از المستعلی (الا مر باحکا م الله) خلیفه شد وبیست و نه سال حکمر وایی نمود ٤٩٥ ـ ٥٢٤ هـ ١١٠١ـ١١٣٠ م الا مر برای اینکه از وصایت ونفو ذ وزیر خود برهد، برعلیه اوتو طئه نموده اورا بقتل رسانید ، وشخص بی کفا یتی رابنام (ابن البطا ئحی) وزیر ساخت البته اوجای آن وزیر مقتدر راگرفته نتوانست . حکو مت مستبد و بی باك الامر نهایت باقتل اوذریعه فدائیان حسن صباح خاتمه یا فت الامر چون پسر ی ندا شت ، بعدازوقفهٔ کمی که خطبه بنام (امام موعود) خوانده شد ، پسرعمویش «الحافظ لدین الله » که پیر مر دی بود بر تخت نشست ، وبدین ترتیب دورهٔ وراثت مستقیم از پدر به پسر منقطع گردید .

عصیا نها و بدامنی که در دور هٔ بیست سالهٔ این خلیفه بی کفا یت رخداد ، پس از او در دوره کو تاه پسرش الظا هر ، ادامه یافت ، و نهایت منجر به قتل او درنتیجهٔ یك سو ء قصد گردید این و قایع وضعیت مصر را بی نهایت خرا ب و پریشا ن گر دانید، با لا خره

بار دیگر شخص مقتدری بنام «طلایی بن روزیك» بنابر الحاح و دعوت بانوان حرم سلطان رویکارآمده وبا نشاندن پسرپنج ساله الظاهر بنام (الفایز بنصر الله) بر مسند خلافت ۵۴۹_۵۵۵ ه ، توانست نظم وآرامش رابار دیگربرقرار نماید .

درین وقت ایوبیها درسوریه‌و فلسطین بمقابل اهل صلیبی میجنگیدند وشام‌وحلب رادرتصرف‌خود داشتند .و زیر حکومت‌فاطمی نیز درنگهداشتن پایگاه های خوددرسوریه دست و پا میزد ،حتی سپه سالار لایق‌او«ضرغام» مقابل‌اهل صلیب پیروزی هایی هم بدست آورده بود ، ولی اقتدارخلافت فاطمی دیگر در آنحوالی روبه زوال گذاشته بود . خلیفهٔآخرین فاطمی «العاضد» اگر چه به صفات عالی متصف بود ولی‌ازانقراض خاندان خود دیگر جلو گیری کرده نمیتوانست .

اقتدار ایوبی‌هابعد از شکست‌دادن صلیبیان در سوریه وسعت یافته بالاخره صلاح الدین ایوبی‌به تصرف مصر موفق گردید ودر سال۵٦۷ ه ۱۱۱۷ م بار دیگرخطبه بنام خلیفهٔ عباسی خوانده شد . وبدینصورت رسما بخلافت فاطمیان خاتمه داد . باوفات العاضد طومار رسالهٔ فاطمی‌درهم پیچید .

چنانکه قبلاتذکر یافت دعات‌ومبلغین‌اسمعیلی از بدو تاسیس همچنان که بطرف غرب رفته و مراکزی‌درسوریه، شمال افریقا ،یمن‌تاسیس وخلافت فاطمی را در مصر قائم‌نمودند ، عدهٔ هم بطرف شرق متوجه شده در شمال‌و جنوب غربی‌ایران به انتشار مذهب باطنی دربین حکمروایان دیلمی ، زیاری‌وطبرستان موفقیت های بدست آوردند . محمد نخشبی وابو یعقوب‌سجستانی از جمله سر کردگان اسماعیلی در خراسان بودند .

زمانیکه ملك الافضل وزیر ،بعداز مرگ المستنصر به اتفاق همدستانش پسر خورد اوالمستعلی‌رابه عوض برادر بزرگش نزار ، که ازطرف پدر بحیث جانشین‌تعیین شده بود ، بر مسند خلافت

نشا ند ، این حر کت باعث اختلا ف‌ونارضا یتی پیروا ن متعصب‌ترفرقهٔ اسمعیلیه گردید که پسر بز رگتریعنی نزار را مستحق می شمردند در نتیجه مذ هب رابه‌دو فر قـــــه‌تقسیم نمود . اسمعیلیا ن شر قـــی بطر فدار ی نزار بر خا ستند،درصورتیکه مصر ویمن وشمال افریقا بخلا فت المستعلی انقیاد نمودند .

بغیر ا زمصر کسا نیکه‌المستعلی‌رابیشتر قبول نموده بودند دریمن تمرکز داشتند . ولی بعد از مرگ‌الا مرو قتیکه سلسلهٔ ورا ثـــــت مستقیم قطع شده پسر عم پیر ش«الحافظ » بر مسند خلا فت نشست یك قسمت یمنی ها خلا فت اوراهم‌قبول نکرده وپسر کو چك الا مر ، طیب- رابه نظر «امام مو عــود» و«مستور» دید ه از اسمعیلیه مـــصر جدا شدند .

قسمت کلی طر فدارا ن‌المستعلی‌هنوز هم دریمن بصور ت یك اقلیت موجودند . این اسما عیلیان مستعلی‌در ساحل بحر هند بین قومی بنام بوهره تبلیغات کردند ومــــر د م‌بو هرهٔ هندی پیرو اسما عیلیــــــه مستعلی شد ند که مخا لف نزا ریان‌است .بسیاری از اسمعیلی هـــای هند هم مربوط به مستعلیا ن یمـــن‌بوده وازآنجا تقویت شده اند. چنانچه جماعت مهم ا سمعیلیه که‌امروز در بمبئی بنام (بو هرا) یاد میشوند متکی به یمن میبا شنـــــدورئیس رو حانی شان بنام(داعـی مطلق) یاد میشود .

اختلافی که در قرن شا نـز ده‌میلادی در سال۱۵۹۱ م در بیـــن این فر قه در هند نسبت به مسئله‌توارث این لقب‌ظهور نمود - آنر ا بدو شعبهٔ فر عی جدا سا خت که‌یکی آن(داودی) ها ودیگر شــــــ (سلیمانی) ها (بــنام مـؤ سسا ن‌آنها) چنانکه در گجرا ت‌ومهاراشترا درهند زندگی دارند .علاو ه برین‌بامرورزمان درعقاید اساسی دور ۀ فاطمیان بین طر فدارا ن مستعلـــی‌تعدیلا تی رخداده رفت و تا حـــدی در زمینه های عملی باعقاید اهـــل‌سنت بیشتر نزد یکی پیدا کردند.

در حالیکه پیروا ن المستعلـــیدر نشر و تبلیغ مذ هب خوددرنقاط دور دست عالم اسلام اقدامی‌نکردندنزاری ها هم ازنگاه عقیده هم‌فعالیت سیاسی بیك دورهٔ انکشا ف سریعی‌نایل آمدند وسالها باقوای دو لـت سلجو قی به مبارز ه پردا ختند تابالاخره در قرن سیزده عیســو ی بدست هلاکو اقتدار مذ هبـــی وسیاسی شان برای همیشه در هـم شکست‌درآغازقرن نزده میـــلا دیآ غـــــا خـــا ن محلا تی بـه مساعد ت بر تا نیه وار ث اما ما ن‌اسماعیلیه نزار ی اعلا ن شـــــد ونخست به اسماعیلیان نزاری‌هندیعنی خو جه ها وسپس بـــــــر اسما عیلیا ن کهسار هـونز او باقی‌آسیای مرکز ی نفوذ آورد .

اسماعیلیان هندی از هردو فرقهٔمستعلی ونزار ی به افریقا ی شرقی مانند دارالسلام وکینیا وجز یـر ه‌مدغاسکر نیز مهاجر ت کردند وتا کنون در آن جاساکن اند . ایـــــن‌مستعلیان اسما عیلی هندی الاصل به داودی وسلیمانی منقسم انــــدچنانکه در هند نیز منقسم اند .

۸ـ سلجو قیان و مبارز ه بـــاباطنیان :

هنگامیکه ناصر خسرو از عهد هٔماموریت خود در حکومت (چغـر ی بیگ داود) سلجو قی استعفـــــــانمود و بنابر سابقهٔ جهانگر دی و باخصو ص بازدید از مصر به سفرمشهور خود بر آمد(۴۳۷هـ ـ۱۰۴۵م) دولت نسبتا تازه واردسلجو قیا ن‌در شمال افغانستان بسر عت د ر حال انکشا ف بود .

ستا نلی لین پو ل (۱) در کتاب‌پر ارزش خودبنا م (دول اسلامی) میگوید: «عروج ترکان سلجو قی‌درتاریخ اسلام دورهٔ مهم و قا بـــل ملاحظهٔ راتشکیل میدهد . دروقت‌ظهور آنها امپراطور ی خلا فـــت (عباسی)منقرض گردیده و قلمرومتحدی که یك زمان زیر ادار هٔیگانه حکمران اسلامی بود دیگر بیش ازیك مجموعهٔ حکو مت های کو چـك

Stanley Iane—Pool: **Moha**mmad an **dynasties.**

(۱) ترجمهٔ ترکی آن بنام (دول اسلامی) از طرف‌خلیل‌ادهم. طبع‌استانبول‌ـ۱۹۲۷ـ۱۳۴۵هـ

و پراگنده چیز دیگر ی نبود که هیچیك از آنها (باستثنای فاطمیها ی مصر که آنها هم اعتزا لی بودند)واجد خصا یص امپراطور ی نبودند اسپانیا وافریقا به شمو لولا یت مهم مصر از دیر زمان ازدست خلفای بغداد بدر رفته بود . شمـــــال سوریه و جزیر ۀ عراق در دســت روسای مختلف و سر شور عر ب که بعضی شان حکو مت هایی هــم تاسیس کرده بودند ، در آمده بود.ایران به یکتعداد حکو مت ها بین امرای آل بو یه منقسم گردید ه بودوازآنجا که آنها پیروا ن مذ هــب شیعی (حتی از جمله اسمعیلــی)بودند ، به خلیفه وقت که دردست شان بیش‌از بازیچۀ نمانده بــود ،هیچ احترا می قایل‌نبودند .علا و ه بر ین‌یکعده سلاله های بی اهمیتــی‌ظهور نمودند که‌بجان یکدیگر د ر اویخته وبضعف عمو می قلمـــر واسلامی افزوده بود . اختلاف وبروز مذاهب متنوع نیز در بــی اتحـادی‌وتشتت ولایات مختلف امپراطور ی درحال انقراض عامل مهمی گردید.پس چارۀ عاجلی لازم بود ، واینـك آنرا استیلا ی ترك ها فرا هـــم‌نمود. این عشایر قوی، که حیا ت شهری هنوز رفتار وکر دارآنها رافاسد نساخته بود، دین اسلام رابا شوق وو جد تمام قبول کرده بودندآنها برای نجات‌قلمرو ی که در حال احتضار بود ، شتافتند و جان تازۀدربدن آن دمیدند . سلجو قیهـــــا بصورت یك کتله عظیم حر کـــت‌نموده، با ویران وتاراج نمودن‌شهر وبرزن، وبر افگندن هر حکو متی‌که در راه شان تصا دف میکرد ، ایران، جزیرۀعراق ،سو ریـــه وآسیای صغیر را استیلا نمودند ،و درنتیجه یکبار دیگر ممالك اسلامی‌آسیایی را ازسر حد غر بـــــــی افغانستان تابحر مدیترانه (بحـرسفید) زیر حکمروایی یك دو لـــت واحد در آورده ، و در کالبد حمیت‌وغیرت اسلامی که در حالت زو ال بود، روح تازۀ دمیدند و مسیحیان‌شرقی یعنی بیزا نسیها ی متجا وز را بعقب نشینی مجبور سا ختند .آنها یك نسل جدید جنگ‌آ و ران اسلامی را که متصف به صلا بـــت‌دینی بودند ، بسر رسانید ند ،که شکست های متواتر قوای اهـــل‌صلیب تنهاوتنها مدیون عـــزم و شجاعت آنها بود.ازین جاست کـه‌که سلجو قیها در تاریخ اسلام‌چنان

موقع مهم رااشغال نمود ه‌اند .

اینک موضوع تتبع ما بیشتر بدوره های طغرل (فراز بر تخت در مرو، ۴۲۹- ۴۵۶هـ -۱۰۳۷ -۱۰۶۳م) - الپ ارسلا ن (تولد ۴۲۵ هـ - ۱۰۳۲ م کشته شد ۴۶۵هـ۱۰۷۲م) وملك شاه (فراز برتخت ۴۶۵هـ - ۱۰۷۲م و فات ۴۸۶هـ -۱۰۹۲م) ارتباط میگیرد .

درین دوره ها ناصر خسرو دریمگان - بدخشا ن ، متواری و مشغو ل تبلیغ وتالیف کتب خود بود .

(راحت الصدور) حکا یت میکندکه روزی ابو حنیفه به بار گاه ایزدی نیاز مینمود که مذهب او رادر حفظ وامان خود نگه دارد . از غیب صدا یی بگو شش رسید که(مذهب تو خلل نخواهد پذیر فت تاز مانیکه شمشیر در دست ترك ها مانده با شد) و مولف باحرار ت ادامه میدهد که دردیارعرب ایرا ن ، رو م وروس الحق شمشیر بدست آنها ست ، ودین،علم و تقوازیر صیانت آنها برو مند است ، بالخاصه در خراسا ن ،بی‌دینی، الحاد ، تشیع فلسفه وعقاید مادی پرستی ،(ماتر یالیز م) وتناسخ، ریشه کن گردیده تا همه طرق فرو بسته شد الا طر یق محمد (ص)) (۱).

۹-قلعه اله موت و حسن صباح

باوجود این پیشر فت وفتو حات سلجو قیان در ایرا ن و شر ق میانه، اقتدار خلفای فاطمی درمصربخصوص در دورهٔ پرشکوه المستنصر (که همزمان باپیشر فت سلجو قی‌هابود پایدار بود) وتبلیغ مذ هب باطنی از طر ف دعات آن بصور ت خفیه وعلنی بشد ت در بین مردم عوام ایران وخراسا ن ادامه‌داشت.مبارزهٔ سلجو قیان در براندا ختن باطنیان به نتیجهٔ نرسید . سه سال‌ق بل از مرگ ملکشاه « حسن صباح» بانی (دعوت جدید ه،)یعنی عقیده مهدی بودن نزار در قسهتان (شمال ایران) شور شی‌برپا وقلعهٔ بسیار مستحکم(اله موت)

(۱) پرو فیسر براون «تاریخ ادبی ایران»جلد ۲- ص۱۶۸

تسخیر و جمعیت خفیه و مشهو رخود یعنی (فدائیان) راتاسیس نمود
جمعیت فدا ئیان حسن صبـا ح،که در آنوقت در شرق میانه بنـام حشیشیو ن یعنی (چر سیـا ن)شهرت یافته بود، وگفته میشـد حسن صباح به آنها یکنو ع مادهٔمخدره داده ، جنتی را در خیال‌شان تلقین میکرد وو عده وصو ل به آن‌را،در اطاعت مطلق به امر ،میداد، آنها باتهور فوق العاده هر نـو ع‌دهشت افگنی وسوء قصد را کـه بایشان امر میشد علمی میکردند .

کلمهٔ حشیشیو ن در بین اهـل‌صلیب (که در شرق میانه بـا ایوبی ها در حالت جنگ بودند) نیزشهرت یافته بود و حتی چند نفراز سر کرد گا ن شان به دست آنهـابقتـل رسیده بودند این کلمـه بصور ت (اسا سین ASSASSINS تغیر شکل داده وبعدا در زبـا ن فرانسو ی بمعنی قاتل در آمـد ه‌یك لغت فرانسوی شد . مور خیـن شرق این تعبیر راکم استعمـا ل‌کرده اند بجای آن‌همیشه(ملاحده) گفته اند (بروان ج ۲ـص۲۰۵). بنابر روایات اسمعیلیه ، گو یا نزار وپسر ش در محبس مصـر بقتل رسیده بودند . و یك نـوا سـهٔ کوچك اورا پیروان نزار به ایرا ن‌گریز اندند ، که بدست حسن‌صباح پرورش یافت .

حسن صباح قلعهٔ اله موت ر امرکز اختیار کرده وبا فعا لیتها ی دهشت افگنی توسط فدائیـا ن‌خود رعب وتر سی در ایران وشرق میانه انداخته بود . هر که از امرا، روسا، وزراء ویا علمایی که برضد مسلکش بر میخواست ، از طـرف‌یکی از افدائیان اودر هر جا کـه میبود یاتهدید میشد یا بقتـل‌میرسید . مثلا نظام الملك و زیـر مشهور سه نفر از پادشا هـا ن‌سلجو قی که در بالا ذکر شـد ، از دشمنان سر سخت با طنی هـاوملاحده‌بود .

نظام الملك در اثنای سفری که‌با ملکشاه از اصفها ن به سو ی بغداد میکرد ، در رمضا ن۵۸۵ ه۱۰۹۲ م در نزدیکی نهاوند ، بعد از افطار در حالیکه از خیمه مـی‌برآمد ، یك جوان دیلمی به بـهانهٔ اینکه عرضی دارد بدو نزدیك شدوباکارد اورا شدیدا مجرو ح کرد،

ودیری نگذ شت که جان سپر د.وی هفتادو پنج سال عمر داشت . سه هفته بعد از مرگ نظام الملک ملك شاه هم پدرود حیات گفت .از احتمال بعید نیست اوراهم فدائیان حسن صباح مسموم کرده باشند .

رشید الدین فضل الله مو لف (جامع التواریخ) در جاییکه راجع به ناصر خسرو و گرو یدنش به کیش المستنصر وسپس برگشتنش به بلخ بحیث حجت ، وقصد جانش ازطرف دشمنان و گریختن او به سمنگان (که می بایست یمگان بگوید) ودر آنجا بیست سال زندگانی کردنش ، شرحی داده ،درباره حسن صباح که اورا جانشین ناصر خسرو میخواند ، چنین می گوید: که حسن صباح اصلا از قوم حمیری های یمن بوده وبه ایران توطن کرده بود، نزد المستنصر بالله باتبدیل قیافه بصورت یك نجار رفته واز اواجازه خواست تابه تبلیغ مذهب در ایران بپردازدوضمنا از خلیفه پرسید که پس از مرگش دعوت را بنام که پیش ببرد، وخلیفه به اوگفته بود بنام پسربزرگش نزار . از آن بود که اسمعیلی های ایران امامت او را قبول کردند (بروان ج۲ ــص ۲۰۰) .

بعضی مآ خذ مشکلات را که سلجو قیان در نبرد با اسماعلیان اله موت به آن موا جه میشد ندازضعف دستگاه تبلیغی و جا سو سی شان گفته اند . در تشکیلات حسن صباح ، دستگاه بسیارقوی ای بنام (صاحب برید) موجودبودکه تمام امور تبلیغی سری را پیش می برد، و شور شها وسو ء قصدها ترتیب میداد . ضعف دستگاه جاسو سی سلجو قیان را بیشتر برعدم تمرکز دو لت شان حمل میکنند .

میگویند نظام الملك به آلپ ارسلان (ازلزوم داشتن صاحب خبر) یعنی دستگاه استخبارات ،چندین بار گو شزد نمود ،و مثال پادشاهان غزنوی را بمیان گذاشت ولی الپ ارسلان پیشنهاد او رارد نمود. سلجو قیها تاآخر نتوانستندقلعه های ملاحدهٔ صباح را تصرف نمایند ، ویا به فعالیت داعیان هردوفرقه اسماعلیه ،یعنی (دعوت

جدیده) و(دعوت قدیمه) ،خا تمـه‌دهند(۱)

بعد از مرگ ملکشاه ، در میان‌پسرانش بر کیا رق‌و محمود بـر سرجانشینی پدر جنگ خو نیـن‌درگرفت که درنتیجه بضعف دولت سلجو قیه منجر گردیده وزمینـه‌برای فعالیت داعیان حسن صبا ح‌و دامن زدن آتش نفاق واختلا ف دربین اطرافیان هردو مـخا صم ، فراهم‌گردید. در عین زمان‌دهشت‌افگنی ها وسوء قصد ها پیکـه پی درپی ازطر ف فدائیان صور ت می‌گرفت، معنو یات همه سرکرد گان وماموران سلجو قی رابدر جه خراب‌ساخته ولرزه بر اندام شـان وارد کرده بود، که بسیاری از ایشـان‌بصورت خفیه برای نجات خـو د کوشش میکردند باآنها طرح‌دوستی‌بیاندازند .

نظام الملك در « سیا ست‌نامه »فصل چهل وسه ،زیر عنــو ان (اندر باز نمودن بد مذ هبان کـــه‌دشمن‌ملك اسلام اند) شکا یت می کند که بعضی از اهل باطن آهسته‌آهسته در خدمت سلطا ن نفـو ذ نموده اند . و میگویـد :« خـداوندعالم رابرآن میدارند که خانه بنی العباس رابر دارد ، واگر بند غطاازسر این‌دیگ بر دارد ، ای بسـا رسوایی بیرو ن آید ولیکن از آنك‌ازتماشاهای ایشان خداوند عا لم را مالی حاصل شده است. درین معنی‌میخواهد شرو عی کند بسبب‌توفیر هاکه نمایند وخداوند رابر مـــا ل‌حریص کرده اند و بنده را صا حب غرض نام نهند ونصیحت بنده‌درین‌حال دلپذ یر نیاید . آنگاه معلو م گردد فساد ومکر ایشا ن که بنده‌از میان رفته باشد وبداند که هوا خواهی بنده بچه اندازه بـــو د ه‌است دولت قاهره را واز احـو ال وسگالش این طایفه غافل نبـو ده‌است .»

مولف‌جامع التواریخ راجع بـــه‌کتابی تذکر میدهد بنام (ســـر گذشت سیدنا) که گو یا شر ح‌حال‌حسن صباح بوده ودر آن نام و ی چنین آمده است :(الحسن بن علی‌بن‌محمد بن جعفر بن الحسیـــن بن الصباح الحمیری) .پدر ش گو یاازکو فه به ایران آمده وحسن د ر

(۱) برتلس ص ۱۳۲.

کوفه‌تولدشد از سن هفت سا لـــه‌به کسب علم بی اندازه شـــوق داشته ، وتا عمر هفده ساله‌دامنـهٔمعلو ماتش در هر رشته علم‌توسعه یافته .تا اینوقت مانند پدربه مذهب‌شیعه اثنا عشری بـوده و لی‌کمی‌بعد زیر تاثیر حجت خراسان ، ناصـرخسرو، وبعد از وداعی فا طمی‌امیر ذراب رهبر اوبوده که بعـــد از مناقشات طو لانی باوی باین مذهب تمایل نشان داده ، وبالا خـــره‌شیخ عبد الملك بن عطاش ، رئیس اسمعیلیان شمال ایرا ن وآذربایجان‌به ری آمده از حسن بیعت گر فتــه وبه او دستور میدهد که به قـاهره‌برود. در قاهره گویااز طر فـداعی الدعات ،بود اود ، المستنصر ودیگربزرگان مورد التفات وحسن قبو ل واقع میگر دد و هجده ماه در آنجااقامت میکند .در آخر گو یا حسن صباح مورد حسادت المستعلـــی‌وبدر الجما لی قرار گرفته مجبو ر به فرار از قاهره میگر دد. اختلاف‌نزار یان ومستعلیا ن کمی پیشـــ ازرفتن حسن صباح بمصر بمیـا ن‌آمده بود .احتمال میرود که‌پیوستن اوبا فرقهٔ طر فدار نزار وگرویدن‌اوبد عوت نزار ی سبب فرار شــ از مصر شده باشد ، که بعد ازبرگشتن‌به‌اصفهان (۴۷۳ هـ ـ۱۰۸۱م) به تبلیغ فرقه نزار ی در یـــزد ،کرمان، طبر ستان ، دامغان و دیگر جاهای ایرا ن میپر دازد .

حسن از ترس نظام الملك که‌درصدد گرفتاری اوبوده ، به دامـاد خود والی ری درین باره خبر داده‌بود از رفتن به ری صر ف نظـــر میکند، بالا خره به قزو ین‌آمده‌ازآنجا قلعهٔ مستحکم «المو ت» را به دست می آورد ، که بعدازآن برای‌بیش از یکصد وهفتاد سال بحیث مرکز دولت پیروا ن حسن صبا ح‌می‌ماند. ودرین‌مدت نه جنگـــهـــا و تنها جمات امرای بو یهی وخـــلفا ی‌عباسی، و نه لشکر کشی هـــا ی سلجو قیها نتوانستند در تسخیـــراین قلاع مستحکم موفق شو ند .

قرار گفتهٔ ابن الاثیر این کلمـــه‌در اصل (اله اموت) بوده که‌معنی

آن(تعلیم العقا ب) است (۱)

یك تصادف عجیب این است که‌مجموع اعداد نام این قلعه بحساب ابجد باتاریخ ضبط آن از طر ف‌حسن صبا ح مطا بق می آید (۴۸۳هـ ـ۱۰۹۰م).

بعد از تسخیر قلعهٔ اله مو ت‌چندین قلعهٔ مستحکم دیگر درنقاط مختلف ایرا ن بدست حسن صبا ح‌وفدائیا نش افتاد ودر حیطهٔ اقتدار ش افزود .

دعوت اسماعیلیان درزمان‌سلطان‌محمود غزنوی به مو فقیتی نایل نیامد ، اگر چه قبل ازو ،ابو علی‌سیمجور و عدهٔ از خراسا نیا ن‌و امیرنصر بن احمد سامانی، بـه‌مذهب اسمعیلی گرو یده بودند (۲)

هر چه راجع به کتاب (سـرگذ شت سیدنا) که جامع‌التوا ریخ ازآن بحیث ماخذ در بارهٔ حسـن‌صباح وفعا لیت های مذ هبیش تذکر میدهد روایت این بود کـه‌دربین کتب ملحد انهٔ که بعد ا ز تسخیر وتخریب قلعهٔ اله امو ت‌به‌دست هلا کو خان، همه سو از نده شده یکی هم این کتاب بوده مو لف‌جامع التواریخ میگو ید دبیرومو رخ مشهور در بار هلاکو ومو لـف(تاریخ جها نکشا) عطا ملـك جوینی ، که درین سفر به معیـت‌هلاکو بود ، از دیدن ومطا لعـه این کتاب قبل از سو ختا ندن آن‌ذکرکرده‌ومعلوماتی که در بـا رهٔ ملاحده ومذ هب شان داده مبنی برآن‌بوده .

جوینی میگو ید :« طایفهٔ نزاریه‌رابدان سبب اسم الحاد بر ایشا ن اطلاق افتاد که ایشا ن در دعو ت‌حسن صباح رفع شرایع محمـد ی، علیه السلام ، کردندو محر مـا ت‌را مباح داشتند .(۳)

---

(۱) پروفیسور براون میگوید: آله کلمهٔ‌فارسی وپهلوی است بمعنی شهباز وعقاب امؤت تلفظ روستایی آمو خته است‌وابن‌الاثیردرست فهمیده وبا آشیان ، که‌بعضی‌آشیان عقاب گفته اند، ربطی ندارد ج۲ص ۲۰۳.

(۲) سیاست نامه بضمیمهٔ شماره ۲ـرجوع کنید .

(۳) برتلس ـ ص ۱۳۷ .

بهر حال بعد از مرگ حســـن‌صباح (۵۱۸ هـ ـ۱۱۲٤ م) نایبش «کیا بزرگ امید» (۵۱۸ ـ۵۳۳ هـ)(۱۱۲۵ ـ۱۱۳۸م) وبعد از اوپسرش «محمد» (۵۳۳ـ۵۵۷ هـ)(۱۱۳۸ ـ۱۱٦۲م) به حکمرا نی درقلعـــــهٔ اله موت ادامه دادند ولی حسن‌صباح‌ودو خلفش هیچیك ادعای اما مـت نداشتند بلکه خود را نمایند گا ن‌امام میشنا ختند . حکمرا ن چهارم اله مو ت«حسن»پسر محمد که ا زطرف مریدانش به عنوا ن(الحســن علی ذکره السلام) یاد میشد،خودرافرزند نواسه نزار یعنی طفلی که ازمصر آورده شده بود ، ادعا مـی‌کردنه از او لا ده کیـــا بزرگ امید. این حسن خودرا بحیث او لیـــن‌امام دورهٔ امامان ظا هر اعـــــلا ن نمود .

حسن حتی در زمان حیات پدرخود آرزو های‌جاه طلبا نه ابر از میداشت، واز آن سبب به قهـــرپدر مواجه گردیده ودو صد نفــر از اتبا عش اعدام وهمان قدر هم‌از اله موت اخراج گردید ه بود . ولی بعد از وفات پدر در برا ورده ساختن نقشهٔ خود اقدام نمود . در هفده رمضا ن (۵۹۹ هـ ـ۱۱٦٤ م)جمعیت بز رگی از اسمعیلیا ن رابار داده واین اجتماع را (عید قیامت)نام نهاد، ودر خطبهٔ که ایراد نمود نه تنها خودراامام، بلکه الغـــا ی‌شریعت را اعلان نمود، و گفت کـه همه احکام اسلا می معنی رمز ی‌دارد ونباید به معنی لفظی آن عمل نمود. هر چند پیروانش با لعمو م‌این بیانیه راقبول واز آن عمـــــلا پیروی کردند، ولی در مسلما نا ن‌راسخ العقیده ، حس خشم وعکس‌ـ العمل شدید تو لید نمود ، وبـــه‌گفتهٔ رشید الدین فضل الله ، ا ز آنوقت بود که آنها رابنام ملا حده‌زبانزد نمودند . اگر چه حسن نا م مرکز جدید ش را «مومن آبـــاد »نهاد.

حسن در عقاید مذ هبی خـــو دافکار فلسفی مزج نمود ، و دعو ت جدیدی رابنام« دعوت قیامت» آغا زنمود . به گفتهٔ شهر ستانی (۱) در عقیده نزار ی یعنی (دعو ت‌جدیده)بعضی تعدیلات وارد شده که‌ازبعضی

(۱) انسیگلو پیدی اسلام «طبع‌استانبول»ماده اسمعیلیها ـ از برنارد لوئیس.

جهات از عقیدهٔ فاطمی ،یعنـــــی(دعوی قدیمه) فرق دارد . نظر بـه عقیده نزار ی ها عنصر با طنـــی‌نسبت به عنصر ظا هر ی مهمتـــر است . امام ،شاید تحت تا ثیـــرعقیدهٔ قدیم (نور) (فلسفه اشرا ق) بیشتر کسب اهمیت کرده (نعو ذ بالله) تمثال مشخص ارادهٔ الهـی میباشد ، واین ارادهٔ الهی تو ســطاامامان از پدر به پسر انتقال کر ده است و میکند . فرق بارز ی که درزمان حسن صباح ظا هرا بنظـــر میخورد طرز قبو لی واطا عـــــت‌صادقانه پیروا ن (فدائیا ن)در قتل دشمنان فر قه، بحیث یك‌وظیفه‌دینی، میباشد .

حسن در سال (۵٦۱هـ ـ۱۱٦٦م)ازطرف خسر بره اش(نام آور)که از اولادهٔ خاندان دیلمی بود، بقتـل‌رسید.

بعد از اوپسر ش نور الد یــن‌محمد ثانی بجایش نشست وبـــه انتقام خون پدر باز ماند گـــا ن‌خاندان دیلمی را ، بشمول قا تـل پدر ، از تیـــغ کشید . وی بعقیده وفلسفهٔ پدر دوام داد .نور الد ین ، فیلسوف معروف فخر الدین رازی رابعد از مباحثات طو لانـی گو یـــا قانع ساخته بود تا ازانتقاد شان‌دم‌فروبندد . قناعت‌او البته درانتخاب شمشیر یاطلا بوده باشد ، را زی‌موخر الذکر راتر جیح داد ودرمقابل یك‌معاش وافر، ازبدگویی یا تر دیدعقاید وفلسفه باطنی اله موتیـا ن که در سابق دریغ نمیکـــر د ،د م‌فروبست وثرو ت وسا مانی یا فت، تا توانست با وضع‌موقرومحترما نه‌تر بدر بار سلطان‌شهاب الدیـــن غوری وهم خوارز مشاه بار یابد واز مقربان گردد .

نور الدین محمد ثانی در سا ل۶۰۷ هـ (۱۲۱۵م) وفات کـــرد و پسرش جلال الدین حسن ثا نـی‌برتخت حکمرانی نشست او فو را برعکس عقیده ومذ هب پدرو پدرکلانش حر کت نموده بد عت ها ی آنها را الغانمود، وخودرا یـــك‌مسلمان حقیقی اعلان کـــرد ، واز آن سبب بنام (نومسلمان) زبا نزدگردید . جلال الدین از مطـا و عت خود به خلیفه بغداد « الناصر الدین‌الله» اطلاع داد، وبا امرای مسلمان دور وپیش مناسبا ت دو ستا نه‌قایم نمود ، ومادر خودرا بـــر ای ادای‌حج به‌مکه‌فرستاد،وبرای اینکـه‌علمای قزو ین ، که هنوز مشتبـه

بودند ، صمیمیت قو لش راتصدیق‌کنند، آنها رابه« اله موت» دعوت نمودتا کتابخا نه اش را تفتیشــــ‌نمایند، و هر کتابی که چا شنــی از الحاد داشت از بین ببرند. درنتیجه همه‌بعقیدهٔ راسخ اسلا می او قانع شد ند . جلال الد ین در نز دخلیفهٔ بغداد هم قدرو منز لتـــی یافت . اگر چه باجلال الد یــــن‌خوار زمشاه نیز طرح اتحـــا د انداخت ولی همینکه چنگیزازدریای‌آمو عبور نمود ، مصلحت آن دانست که به مغولان اطاعت نماید .ایـــن‌حرکت تسلیم طلبانه او باعث‌انزجار پیروانش در قلعه اله مو ت،(کـــه‌هنوز اورابه نظـر حاکم و رئیـس روحانی خود میدیدند) گردیــــد .دیری نگذشت که به مرگ‌ناگهانی پدرود حیات گفت ٦١٨ ه(١٢٢٠م)گویند توسـط بـعضی از زنـا ن حرمش مسموم گردیده بود .

وزیر او پسر نه ساله اشـــ ،علاء الدین رابر مسند پدر نشا ند وخود بحیث نایب او اداره امور رابدست گر فت . واول کاری کـــه کرد کشتار یکعده از نزد یکـــان‌اناثیه رئیس سابق بود بگمـــا ن دست داشتن‌درمرگ جلال الد یـن‌نو مسلمان .

یك‌واقعهٔ دلچسپ دورهٔ علاءالدین‌ربوده شدن منجم مشهورو مو لف (اخلاق ناصر ی) نصیر الد یـــن‌طوسی است از طر ف حا کــــم اسمعیلی کو هستان ،و فرستا ده‌شدنش به قلعهٔ اله مو ت . میگویند علاء الدین اورا بااعزار تمام‌پذیرفت‌وتا تسخیر اله موت از طـــر ف هلاکو خا ن (٦٥٤ ه ـ ١٢٥٦ م)،نصیر الدین در دربار علاء الدیـن وجانشین او تقریبا هشت ،نه سال‌اقامت نمود (١)

کمی بعد از اخـــتلا فیـــکه بیـــن‌علاء الدین وپسر ش رکن الد یـن خو رشا پیدا شد ، علاء الدیـــــن‌در شیر کوه بد ست شخصـــــی

(١) در سوانح نامهٔ مجعول ناصر خسرو«رجوع شود به‌ص٧ » بسیار احتمال است که سرگذشت ناصر نزد داعی‌بزرگ اسمعیلی درگیلان وغیره بنابر شباهت نام باوقایع نصیر الدین طوسی مخلوطشده‌باشد، زیرا ناصر خسرو از این نواحی‌بیش از ١٥٠ سال قبل از تسخیر مـراکزمستحکم‌ملاحده وقلعهٔ آله مؤت عبور کرده بود.

بنام حسن ما زندرانی بقتل رسید .ازاینکه رکن الدین حسن را بصورت فوری‌اعدام نمود ، گمان میـــرو دمحرك قتل پدر خودش بوده . امـــا رکن الدین درسال (٦٥٤هـ ــ١٢٥٦م)(یعنی یکسال تمام بعد از مرگـــك ویاقتل پدر) چارهٔ جز تسلیـــــم‌شدن به هلا کو ندید .

هلا کوقلعه های مستحکم ملاحده‌را در تون وخوا ف یکی بعد دیگر ضبط نمود ، و برسم و عــــاد ت‌خون ریزا نه خویش، تمام اها لـــی آنرا که از ده سال بیشتر عمـــرداشتند ، به استثنای چند دختـــر زیبا، از تیغ کشید . هـــلاکو د رتطبیق نقشه های خود از نیر نگ وحیله وو عده های درو غ کار می‌گرفت . وسپس تیغ خون آشــا م راکه هیچ قسم یا وعده کند نمـــی‌ساخت، بیر حمانه بکار می بـــرد.

در رکن الدین نه جـــسار ت‌مقاومت باقیمانده بود ونه امیـــد ی که با تـــسلیـــم فـــو ری چـــا رهٔخلاص جان خود رابکند . دا یر هٔ محاصره هلاکو برو تنگتر شده‌می‌رفت .اگر چـــه بـــعضی موا ضـــع مستحکم خودرا بشر طامان داد ن‌قوای محافظ واهالی ، به هو لا کو تسلیم نمود ، وبرادر خود شاهنشاه‌رابا سه صدنفر گرو گان نز د او فرستاد،و لی دیری نگذ شت‌هولاکواورابه بهانهٔ کشت وهمه‌اسمعیلیانی راکه تسلیم شده بودند بی‌رحما نه‌قتل نمود . دیگر کار از کـــــا ر گذ شته بود ، رکن الدین خود رابه مغل تسلیم کرد، قلعهٔ« اله‌موت» و«میمون دژ» تاراج وسو زا نـــد ه‌شد.

درینو قت بود که دبیر مشهورهولا کو عطا ملك جو ینـــــی ، از بادارش اجازه خواست تا کتـــا بخانه اله موت راکه شهر ت جهانی داشت ازنظر گذ رانده واز بیـــــن‌آن کتبی راکه ارزش زیاد داشته‌و ازلکهٔ الحاد مبری باشد انتـــخا ب‌نماید ، ودر عین زمان بعضی آلات ستا ره شنا سی (استـــر و نومی)راکه سالها در آرزو ی آن‌بودبدست آرد. جوینی در تاریخ جها نکشا ی‌خود معلو مات بسیار دلچسپـــــی راجع به تعمیر ماهرانه وحیـــر ت‌انگیز قلعهٔ اله موت که تاآن زمـــان قابل تسخیر نبود میدهد .

هولا کو رکن الد یـــن را تحـــت‌الحفظ بدربارمنگوخان به «قره‌قوروم»

(مغلستان) فرستاد .همینــکه نز دمنگو خان آورده شد امر کشتــن اوراداد ، واز اینکه «اسپهای چپاربیچاره که اورا آورده اند بیجـــا خسته شدند» اظهار د ل سو زی و تاسف نمود . بدین صور تاقتدار اسمعیلیه ومذ هب شا ندر ایـر انرسما منقر ض گردید .و لی د ر سوریه ویمن وزنگبار وهنــــــدوآسیای وسطی بقایای این مذ هب به اشکال دیگر ادامه یافت ویـــــکقسمت معتقدات آن زیر پردۀ تصوف پناه برده وظا هرا ازبین رفت .

هلاکو خان بعـد از استیـلا یایران وفتح قلاع اسمعیلیه به جانب بغداد حر کت نمود وباقتل المستعصم بالله بخلا فتعباسی بغداد خا تمه داد واز آنجا تاسو ریه پیش رفت.درنهایت حر کت استیلا جو یا نه او باعزم وشجا عت (با یبر س)سلطان مملوك مصر در ســـا ل ۶۵۸ ﻫ مصا دف شد ه ، متو قـف گردید.

امپرا طو ری که هو لا کو تاسیس نمود از دریای آمو تا مدیترا نــه (بحرسفید) واز قفقاز تا بحر هندرادربر میگر فت .

خالی از دلچسپی نخواهد بوداگرقسمتی از شرح احوا ل ملا حد ه راطوریکه نظام الملك در کتـــا بمعرو فخود (سیاستنا مه) آو رده است درینجا نقل نماییم .

(اندر بیرون آمدن قر مطیـا نوباطنیان در کو هستان وعـــر اق وخراسان) ازفصل چهل و ششسیاست نامه)

سبب مذ هبقرامطه آن بود کـهجعفر الصادق را رضی الله عنــه پسری بـود نـا م او اسمعیـــل واسمعیل پیش از پدر فر مانیا فت واز اسمعیل پسر ی ماند، نام اومحمد، واین محمد بز یست تا بـه روزگار هارون الر شید . یکـــیاز زبیر یان غمض کرد که جعفـر ـ الصادق رضی الله عنه سر خرو جدارد، ودرسر دعو ت میکندوخلافت می طلبد . رشید جعفر را از مدنیه‌به بغداد آورد وبآز داشت ، و از وی می ترسید ، و محمد راغلامی‌بود حجازی ،نام اومبار ك، خـــط باریك نبشتی که آنرا مقرمط خواندندوبدین سبب اورا قر مطو یه‌گفتندی

وبدین لقب معرو ف شد .مردی ازشهر اهواز ، بااین مبار كدو ست بود، نام او عبدالله ابن میمون‌قداح‌روزی با او بخلوت بنشستو او را گفت:«ای مبار ك، این خداو ندمحمدبن اسمعیل بامن دوست بو د ، و اسرار خویش با من بگفتی». مبارك‌فریفته شد و حریص گشت بـر دانستن آن سر . عبد الله بـــن‌میمون، مر مبار ك را سو گند ها داد که «آنچ من با تو گو یم بـــاهیچکس‌نگو یی ، الا با کسی کـــه اهل باشد !» پس سخنان‌چند براوعرضه کرد، از حرو ف معجم اززبان آمیخته از کلام ائمه واهل طبا یع‌والفاظ فلا سفه ، وبیشتر اندرذکر رسو ل و ملائکه ولوح وقلم وعرش‌وکرسی آورد . آنگه از او مفا رقت کرد، ومبار ك سوی کو فه شد ،وعبدالله سوی کو هستان عـر اق درین حال اهل شیعت رنجور بودبه‌سبب‌موسی بن جعفر رضی الله‌عنه که محبوس بود . مبار ك دعـــوت‌میکرد پنهان تا در سواد کو فـــه پراگنده شد آن مرد مان که دعوت‌اواجابت کردند ، اهل سنت بودند، بعضی راازایشان مبار کی‌خواندندوبهری قر مطی . و عبدا لــــلـه بن میمون‌در کو هستان بر یـــن‌مذهب دعوت میکرد .... پـــس خلیفتی خویش بمردی داد نام اوخلف، واورا گفت تو بجا نب ر ی‌رو که درری وآبه وقم وکا شـــا ن‌وولایت طبرستان و ما زندران همـه رافضی اند ودعوی به شیعت کنند،وایشان دعوت ترا اجابت کنند . وخود ازبیم بجانب بصره شد ....خلف بری آمد... روز گار ی آنجا بماند واسرار خویش با کسی‌نمی‌توانست‌گفتن تابه هزار جهد یکـی رابدست آورد ، واین مذهب او راآموخت و چنان نمود که مذهب اهل بیت است وپنهان داشتنی است تامهدی پدید آید ، وبیرون آمـدن او نزدیك است آنگه آشکار شود ....تاروزی از روز هامهتر این د ه کلبن بیرون از ده می‌گذشت ، مسجد ی‌ویران بود ازآن مسجدآواز ی مـی شنید، آهنگ مسجد کرد وگو ش‌برداشت ، این خلف با مرد مـان این مذهب همی گفت ، چـــو ن‌د رده شد، گفت ای مردمان بازا ر اوباطل کنید وگرد او مگر دید چه‌آنك من‌ا زاو شنیدم می ترسم‌که‌این ده درسر کار اوشود ... خلـــف‌چون دانست که حال اوبدانستند،

ازآن ده بگریخت وبری رفت وآنجابمرد.... وپسر وی احمد خلــــف بجای پدر نشست وبر مذ هب پدرمی‌رفت، واین احمد خلف را مــر دی بدست آمدنام اوغیا ث، که‌اوآداب‌نحو نیکو دانست . اورا خلیفـــهٔ خویش کرد بدعوت کردن ، پســاین‌غیاث اصو ل مذ هب ایشا نرا به آیات قرآن واخبار رســـو ل‌صلی الله علیه وسلم ومثال عر ب وابیات وحکایت بیار است وکتا بی‌تالیف کرد، نام آن کتاب«البیا ن» نهاد ، ودر وی معنی نماز وروز ه‌وطهارت وزکوة ولفظ های شر عی ، بر طریق لغت یاد کــرد ... ا یــن‌خبر پراگند که مردی مناظر آمد ه است بدین خلفی ،نام او غیا ث ،خبری خوش میدهد ومرد مانــرا مذهبی می آموزد مردمان شهرروی‌بوی نهادند واین مذ هب آمو ختن گرفتند ....این مرد ما نرا، کــه‌دراین‌مذهب شدند، گرو هی خلفی میخوا ندند و گرو هی باطنی.چون‌دویست سال هجر ی بر آمد، این مذهب‌فاش شد،و هم درین ســا ل‌مردی در شام که اورا «صا حــب الحال» خواندند ی .خرو ج کرد ،وبیشتر از شام بگر فت ، وایـــن غیاث بگریخت وبه خراسان شد وبه مروالرود مقام کرد، وامیرحسین علی مروزی را دعوت کرد واجا بت یافت، این امیر حسین مسلط بود در خراسان، خاصه در طا لقــان‌ومیمنه وهرات وغر جستان وغور، چون امیر حسین درین مذ هب آمدخلقی را ازین نواحی د رین مــذهب آورد. پس غیاث یــکی را به مــر والرود خلیفه کرد بدعوت کــر دن وخود باز به ری شد .....

در خروج باطنیان در خراسا نوماوراء النهر .
(از فصل چهل‌وهفت سیا ست‌نامه)

در خراسان حسین علی مر وزی‌که اوراغیاث باطنی کرده بود،چون بخواست مرد این شغل به محمــداحمد نخشبی داد، اورا نایب خویش کردواو از جمله فلا سفه خرا سا ن‌بود ومردی‌متکلم‌بود، اورا وصیــت کردکه جهد کند تانا یبی اینجــابگذارد وخود از جیحو ن بگذ ردو به‌بخارا وسمر قند شود، وآن مردم‌را درمذهب آورد ، وجهدکندتا اعیان

حضرت امیر خراسا ن نصر احمدرابعضی دراین مذهب آرد. و چو ن حسین علی بمرد ، محمد نخشبی‌به‌نیابت او نشست‌وخلقی بسیار را از مردم خراسان دعو ت کـرد واوراإجابت کردند، ویکی بود اورا پسر سوده گفتندی ، ازری بگریخته بودوبه خراسان پیش حسین علی بو د، ویکی از سر باطنیان بود. ایـن‌محمد نخشبی اورا خلیفهٔ خویشـ کردبه مرو الرود وخـود از آب‌بگذ شت وبه بخارا شد . کـا ر خویش رارونقی ندید ، از آنجا به‌نخشب شد ، وبوبکر نخشبی راکه ندیم امیر خراسا ن بوددر مذ هب‌خویش آورد . وابوبکر با اشعث که دبیر خاص بود ومحل ندیمـا ن‌داشت ، اورا نیز درین مذ هـب آورد. وبو منصور چغا نی عار ض،که خواهر عشعش بز نی دا شت، اورانیز دعو ت کردند واجا بـت‌کرد. آیتاش حاجب خاص بو د بـا ایشان دوستی داشت همد ریـن‌مذهب‌آمد، پس این جما عت نخشبی راگفتند ترا در نخشب حا جـت‌نیست بودن ، برخیز وبحضرت آی به بخارا ،ماها چنان کنیم که کارتوبفلك رسا نیم ،ومحتشمانرا دراین مذهب آریم ، برخاست وبه بخا راشد. بااین طایفه ومهتر ان مـی نشست ودعوت میکرد وهر که براه‌سنه بود از راه می‌برد، آنگه‌بتدریج بمذهب شیعیان می‌برد، تا رئیس‌بخارا وصا حب خراج ودهقـا ن‌و اهل بازار را دراین مذهب آو رد وحسین ملك راكه ازخواص‌پادشاه‌بود ووالی ایلاق بود، وعلی زراد را درمذهب آورد وبیشتر از اینها که‌یاد کردیم بزرگان و معتمدان پاد شـاه‌بودند. چون تبع اوبسیار شـد ند آهنگ پادشاه کرد، وخوا صـی‌پادشاه بران داشت تا سخن اورابه نیکی، در مستی وهو شیار ی،پیش‌پادشاه یاد کنند . چندان بگفتند و نیابت اوبدا شتند، که نصررابدیدن‌اورغبت افتاد ، پس محمد نخشبی راپیش امیر خراسا ن بردندوبسیاراورا بدا نا یی بستـو دند ، ا میـر خراسان اورا خریدار شد عزیز می‌داشت وهرو قت که‌او سخنی بـه سمع او می رسانید ،و هر چه ا وگفتی وشرح دادی، ندیمـا ن جمله «زه»کـر دند ی ،و هـرروز نصر احمد اورا عزیز تر مـی

داشت ود عو ت اجابت میکر د،وچنان مستو لی‌گشت که پادشاه‌آن کردی که او گفتی ، وکار نخشبی‌آنجا رسید که‌دعو ت اوآشکا رشد وترکان را نا خوش می‌آمد کـــه‌پادشاه قر مطی‌شده پس عا لمـا ن گرد آمدند وپیش سپاه سا لا ران‌شهر ولشکر رفتند ، وگفتنددریابید که مسلمانی تبه شده سپاه‌سالاران‌گفتند شما باز گردید ، که‌کار بـه صلاح آید . دیگر روز آمدنـــد وپادشاه را گفتند ، سو دی‌نداشت وگفت وگوی بـ رخاست ، آخر سپاه‌سالاران بر ان اتفاق کردند وبـــه سپاه سالار بزرگ گفتند که مـــاپادشاه کافر نمیخوا هیم ، تو کـه سپاه سالار بز رگی به پادشا هـی‌بنشین ، وماتبع توایم . سپـــا ه سالار بزرگ هم ازجهت دیـــن‌وهم از جهت طمع اجابت کرد .

...(سپاه سالار و همدستا نشـــ‌ترتیبی میگیرند که پاد شاه‌را بـــه مهمانی دعو ت نمایند و کارش‌رابسازند .یکی از آن میان از راه‌بام برآمده ،نزد نوح پسر نصر میرودواورا ازین جریان خبرمیدهد)....

نوح‌تاز ان‌تازان برنشست و بسرای‌پدر شد، وگفت‌چه نشیند ۀ کـــه بزرگان لشکر با سپاه‌ســـا لا رسوگند خوردند وبیعت کردند ، که چون نان بخورند و سه پیالـــۀشراب بخورند ، هر چه از خزینۀ تو برده اند یغماکنند، وازآنجا بدرآیند و در سر ای ما درافتند، ترا ومرا وهر کرایابندبکشند ،وغر ض‌ازاین‌مهمانی هلاك ماست ، نصـــر نوح را گفت تد بیر این کارچیست؟گفتند تدبیر آنست که هـم اکنو ن خادمی بفرستی پیش از آنك نان‌خورند وبه مجلس شراب نشینند، در گوش او بگو ید که ملك‌میگو یدامروزکاری بس به تکلف‌کردۀ ، و مهمانی سخت نیکو سا ختۀ،و مرامجلس خانۀ زرین و مرصـــع است، چنانك امروز هیچ‌پادشا هـــی ر انیست . .. اکنون بباید آمـد زو د تاآن مجلس خانۀ مذهب بتودهم...لابد او بطمع مال بیاید چون اینجـا آید در وقت سر ش بر گیریم....آن‌پیغام بداد، و مردم بنان خور دن مشغول بودند ، سپاه سالا ر بـــا یکدوتن از آن مردم بگفت که مـــرا از بهر چه‌می خوانند ، گفتند برووآن نیز بیار که امروزهمه مارا د ر خورست ، سپاه سالار به‌تعجیـــل‌درسرای‌ملك‌شد .در حال او را در حجرۀ خواندند وغلامانرا فر مـو دتاسرش از تن جدا کردنـــد و د ر

توبره‌نهادند ، پس نو ح پـدر راگفت همین بر خیز تا هردوبسرای اورویم وتوبره با خود ببر یـم،وتو در پیش بز رگان لشکـر از پادشا هی بیزار شو ، مرا ولـی‌عهدکن‌تا من جوا ب ایشا ن‌بد هم ، تا ملك در خاندان مابماند ، که ایـن‌همه لشکر باهم نسازند ، پـس هردو بر نشستند و بسر ای سپا ه‌سالار شدند ، وبز رگان .... همه بر خاستندواستقبا ل کردندو کس‌ندانست که حال چیست . گفتند مگر پادشاه رابدین مهمّا نـی‌رغبت افتاد ه نصر احمد رفت‌وبجای خویش بنشست و سلیح دارا ن‌پس‌پشت او بایستا دند ، ونوح‌بردست راست پدر بایستاد ، و گفـت‌شما بنشینید ونان تمام بخو رید ، وخوان یغما کنید . پس نـان‌بخوردند و خوان یغماکردندو فارغ شدند ، نصر احمد گفت بدانید که‌از آنچ شماساخته اید من آگـاه شدم ، چون بدا نستم از قصـدشما دل من بر شما بدشد، اکنون بعداز این‌نه مرابر شماایمنی باشدونه‌شمارابرمن، ، اگـر از راه بیافتادم یا مذ هبی بد گرفتم تـاگنا هی از من بو جود آمد،کـه بدان سبب دلهای‌شمابر من بـدشدند، نوح‌را هیچ‌عیبی خود نیست. گفتندنه، گفت پس ازین پادشا ه‌شما نوح است ومن اورا و لیعهـد خودکردم .... وآنك شمارا بر یـن‌داشت جزایافت ،وبفر مود تا آ ن سر از توبره بر آوردندو پیشـ‌ایشان انداختند ، وخوداز تخـت فرود آمد وبر مصلی نماز شد ، ونوح‌برتخت‌شد وبجای پدر بنشست سران سپاه که آن دیدندوشنیدند،هیچ عذر وبهانه نتوا نستند آورد، وهرچه بودند سر بر زمین نهادنـدونوح‌راتهنیت کردند ،وهمه جر م در گردن سپا ه‌سا لار کردند.....پس بند خواست وبفر مود تابرپای پدرش نهادند، ودر حال به کهـن‌دزبردند ، و محبوس کردند .....

پس گفت اگر سپاه سا لار بدی‌اندیشید سزای خو یش یافت ، و اگرپدرم ازراه راست بیفتاد، سزای‌خویش دید، اتفاق شما چنان بودکه چون از مهمانی فارغ شو ید بـه‌جانب بلا ساغون، بغزای ترك‌شوید مارا خود هم بغزای کا فر بـردرخانه‌است ، همین بغزامشغـو ل شویم وهر چه در ماوراء النهر وخراسان ملحد گشته است وایـن مذهب گر فته‌که‌پدر م‌گرفته بود ،اینجا غزا کنیم ، وهر کجاملحـدی

ومزد کی هست همه رابکشیــــــــم ومال ونعمت ایشا ن همه‌شما راست اینك در مجلس بـــود از زور درم امروز بشما دادم ، وآنچه در خزا نه است فردا بشما دهم ،که کــــالای باطنیان جز غارت رانشا ید، چو ن ازاین مهم فارغ شو یم ،،روی بکافر ترك نهیم ، وخوا هم که محمـــــد نخشبی رابا ندیمان پدر م گـــردن برزنید، پس در شهر ونوا حـــــی افتید و محمد نخشبی راکه دا عـــی بود، و جملهٔ ندیمان را،و کسانی که در مذ هب اباحت بودند ، جمله رابکشند.و هم در روز امیری بالشکر گران بمرو الرود فرستاد تا پســـر سواده بگیر ند وبکشند ، وهر کجا ازایشان داعی باشد بکشند ،و گفت زنهار و صیت می کنم تا هیچ مسلمان کشته نگر دد بغلط، واگر مسلما نی بغلط کشته شود قصا ص کنم . و چند شبانروز تجسس میکردند و به‌درستی وراستی ایشا ن را مـــــی کشتند تا در خراسا ن وماوراءالنهر مادت دعوت ایشا ن بریده گشت ، واین مذهب پو شیده بماند ....خروج قر مطی ومزد کی در ناحیت هرات وغور در سال دو یســــــت ونودوپنج از هجر ت ، والی هرات محمد هرثمه خبر کرد امیر عا د ل سامانی را که مردی در کوه پایــــه غور وغر جستان خرو ج کرده‌است،واورا بوبلال میگو یند ، واز هـــــر طبقه مردم بر او جمع شده وخویشتن را دارالعد ل نام نهاده است ، و مردم بی حد از رو ستای هـــــرا ت ونواحی روی بوی نهاده اند وبیعت میکنند ، وعدد ایشان فزو ن از ده‌هزار مردست ، اگر درکار اوتغافل کنند باضعاف آن مردم گردآیند آنگه کاردشخوارتر توا ن بود، ومـــــی گویند که ندیم یعقوب لیث او بود،ودر مذهب خوارج دعوت بنیا بـــت او میکند، چون امیر عادل ازاین حال آگاه شد گفت چنان دانم که بوبلال راخون بجوش آمد پس «ذکری» حاجب را بفر مود که پانصد غلام تر ك دلیر بگزین وبگو تا ایشانرا در م دهند،و«بیغشس» راسر هنگی ایشان ده که اوغلا میست با خرد ، وبگو ی تا ده‌هزاردرم بوی دهند ، وپانصد جو شن برشتران تعبیه کنند ، وتوبا ایشان فردا بجوی مو لیان آی تامن ایشانرا بینم، واز پیشس من برو ند حاجب ذکری همچنین کرد ونامهٔ نبشت به بوعلی مروز ی که مردم خو یشس رادرم ده واز شهر بیرون آی پیشس از آنك غلا مان بتو رسند ، و غلا ما ن بهرات شو ندوبا «محمد هرثمـــه »

نامه نبشت که ساخته باش واز شهربیرون آی تابو علی وبیغشس بتـــو رسند، وبیغشس راگفت اگر فتـــح بدست بر آمد ترا ولایت دهم .... اندر این مهم اعتماد بر شما ست، که بکوه پایهٔ هرات خوارج پدیـــد آمدند ومذهب خوارج وقرامطـــه آشکارا کردند، و بیشترایشـــــان شبان وکشا ورزند ، وچون این فتح بکنید همه را خلعت وصلت دهم... وراه هابگر فتند تابو بلال خبـــر نیافت وبکوه اندر شدند ،وعقبهـــا درست در سه شبانروز ببر یدنـــد تابایشا ن رسیدند .ناگها ن ایشان را گرد بر گرد گرفتند وهـمـه رابکشتنند ، وبوبلال وحمدان و ده تن دیگر را از رئیسان ایشـــا نبگرفتند ... وبوبلال بز نـــدا ن کهن دز بردند تابمرد.دیگرا ن هریکی به شهری فرستاد تا بـــردا ر کردند ، وما دت ایشان مدتی از غوروغرجستان بریده گشت .

وهمد رین سال امیر عـــا دل فرمان یافت ، و نصر احمد کـــه پسر اوبود بجای او بنشست، آنک حدیث او پیشتر یاد کردیم....)

۱۰ـ معنی تاویل وتنز یل نـز دفرق باطنیه

اگر بد قت نظر انداز ی شو ددیده میشود که عقیده اسمعیلیـــه شکل اقتطا فی دارد . یعنی ازنظریات وعقاید مختلف تر کیبی بمیان آورده که در بادی نظر باسنن اسلا مـــی چندان منا سبتی بهم نمیر ساند . بسیاری از افکار این مذ هب از دین‌های قدیم آسیای مرکزی وبخصوص از فلسفهٔ نو افـلا طونی ، نشـأت کرده است واین افکار خارجی ازراه تاویل باطنی (تاویل البا طن) که اساس عقیده اسمعیلیه بـــر آن استوار است ، داخل این مذ هـب شده وتعبیر (باطنی) راکه فر قـــهٔ اسمعیلیه به آن نام نیز یاد میشودبمیان آورده است .

ازنگاه اسمعیلی ها قر آن واحکا م دین دارای دو معنی اند: معنی حرفی وظا هری و معنی مجاز ی وبا طنـــی که تنها به سالکان معلو م مـــــی باشد .

یکی از اساسا ت دیگر ایـــن مذهب بر رقم (هفت) وبدر جـــهٔ دوم بررقم (دوازده) نهاده شد ه.

مثلا هفت سیاره ودوازده برج ،هفت روز هفته ودوازده ماه سا ل ، هفت استخوا نفقرا ت گرد ن ، ودوازده استخوان عمود فقاری . بـه همین رنگ هفت طبقهٔ آسمـــا نهفت اقلیم ، حتی هفت‌سوراخ د ر سر انسا ن (دو گو ش- دو چشم‌دو سو راخ بینی ویك دهن) .

خدای تعا لی بالاتر از قیـــــدصفات است واقتضا ی ذاتـــی خدا فعالیت مثبت ونمایان اوست. وآنرامبـدأ اعلی ویـا «عقل‌کـل » مـــی گویند. این فعالیت مثبت در نفس‌خود یك عنصر غیر فعال ظا هـــر نموده است که آنرا «نفس‌کـــل»گویند و از تر کیب و تایید ایـن هردو، برو ج اطلس ویا هفــــت‌گانه ونه آسمان ، واز گر دش این آسمانها،چهار عنصر پدید آمد ه ،واز آمیز ش آسمانها وعنا صـــر نبات ، حیوا ن و معد ن بمیـــا نآمده است : پس از این هاســه فرشته یالواحق می آیند که عبارت‌اند از هیولا، زمان ومکان. (یا بـه تعبیر دیگر جد ، فتح،و خیال) .هیئت مجمو ع این مو جو دات را که دربین خدا وانسا نقـــــرارمیگیرد پنج حد علوی میخوا نند .و هرکدام این پنج رادر دنیامظهریست. مظهر(عقل‌کل) انبیا او لوا لعـزم یعنی نوح، ابرا هیم ، مو ســـی ،عیسیو محمد اند که بشمول آد م ومحمد ابن اسمعیل تعداد شـــا نهفت میشود .این هارا (ناطق) می گویند ، که در هر دورهٔ ظهـــــورمامور به‌تعلیم حقیقت میبا شند .

بدینصور ت از آدم(ع) تـــــاحضر ت محمد (ص) شش دور ۀ پیغمبری ختم شده و عهدهٔ شـر ح‌وتعلیم حقایق باطنی قوا نین ودین محمدی بدوش محمد بن اسمعیـــل‌بحیث «قایم» ویا «صا حب‌ز ما ن» گذاشته شده. هریك از ین نا طق‌هایك امام صا مت دارند که او را (وصی) یا (اساس) میگو یند واوحافظ اسرار باطنیه وتعلیما ت آ ن ناطق میباشد . دورهٔ امام صا مـت‌اگر به مو فقیت مقرو ن میبو ده دورهٔ(ظا هر) واگر بد ورهٔبر گشتگی‌تقابل میکرده دورهٔ(مستور)امـــام محسوب میشد . درین دوره هاامام‌گویا از طریق مذهب اسمعیلیـــه خلف حضرت علی ومالـك الهـا م‌الهی بوده، واز خطا یا بری(معصوم) شمرده‌میشد،وسالکان مجبور بـــه‌اطا عت بلاقید وشر ط آنها مـــی

بودند.

بعدازمرتبهٔ امام مراتب (حجت)(داعی) و(ماذون) می آید. بعقیـــدهٔ آنها دراسلام حضر ت رسول ناطق‌وحضرت علی اساس بوده ،وحضرت حسن وحسین ، زین العا بد یـــن ،محمد باقر ، جعفر صادق وپسرش اسمعیل امامان هفت گانه ،و محمدبن اسمعیل را(قایم) میگو ینـد و خلفای فاطمی را جزو امامان دور ۀقایم میدانند . هر امــام‌را دوازده «حجت» است که هر کدام در یـك‌منطقه مخصو ص دنیا ، که آنــر ا «جزیره» مینا مند ، مامور به تبلیغ‌مذهب وسر پرستی فر قه، بقو ل ناصر خسرو (شبان رمه)میبودندبهمین ترتیب ناصر خسرو بعد از سفر مشهور ش بحیث حجت جزیره‌خراسان‌به وطن ما لوف خــو دبر گشته بود .

چنانچه قبلا تذ کر یافت اساس‌اعتقاد باطنی بر (تاویل) است ، معنی ظا هری قرآن راطور ی کــه‌نازل‌شده‌تنزیل میگویند وآنرا معنی حقیقی قرآن نمیشا رند . زیرا بــه‌گفتهٔ آنها درزیرکلما ت ،حــروف وآیات قرآنی معانی پنها نی ورمزی‌موجود است. ناصر خسروکسا نی راکه به‌تنزیل بدون تاویل التــز ام‌میکنند به کسی مانند میکند که در راه دین چشم را ستش‌کور باشد:

هر که پی تنزیل بی تا ویــل‌رفت
او بچشم‌راست در دین اعــور اســت
مشك باشد لفظ و معنــــی‌بوی او
مشك بی‌بو، ای پسر ، خا کستر است
(د‌ـص ـ۴۹)

همچنین ،می گو ید :

دین را تنست ظا هروتاویــل‌روح اوست
تن زنده جزبروح بگیتی کجاشده است!؟
(دص ۵۳)

تعبیرا تی مانند جنت ، دو زخ،قیامت، عذاب قبر، دجال ، بر آمدن آفتاب از غرب همه‌را بطریق رمزی‌ومجازی (الیگو ریك) ایضــا ح

میکنند واین تا ویل هارا اصل وروح دین می پندارند . میکو یند : از خواندن قر آن مجید طو طی وارچه‌فایده بدست می آید ؟

زهدبی دانش و فهم، هیچ‌قیمت‌ندارد . چنانچه خدا وند«تنزیل » پیغمبر است خداوند تاویل ، وصی‌ویا اساس اوعلی است وبعدازوامام هاییکه ازخانواده‌اویند .نا صـــــرخسرو تنزیل رابه دختر نهفتــه تشبیه کرده میکو ید :

مر نهفته دختر تنز یــــل را معنی وتاویل حیدر زیور است

حضرت پیغمبر (ص) در واز ۀجنت. وکلید آن کلمۀ تو حید است واز کلمۀ توحید و حسا ب حرو ف‌آن‌نیز به زعم خود معانی رمـــزی کشیده اند. خلفای فاطمی‌رایگا نه‌حکمدارا ن مشرو ع ودربان هــا ی باغچه خداوندی وامام زمان رامحرك‌كليد کلمۀ تو حید میگو یند .

د راساسات طریقت (حرو فیها) نیز اصو ل تاویل اسمعیلی ها بــه مشاهده میرسد . یعنی بعد از آنکه طریقت‌حروفی‌ازطرف موسس آ ن فضل الله استر ابادی ، د رهشـتصد هجر ی۱۳۹۷ م ایجاد گردید ، بعین ترتیب هر کلمه، هرامر از اوامردینی وعبادات، حتی حســـا ب حروف دریك کلمه ومجمو ع حرو ف‌الفبا رابحساب ابجد که بیست و هشت‌و سی‌و دو میشود آنرا بـــه‌اعضای وجود انسان وبا خصو ص روی اوتطبیق نموده تاویل میکر دندومعنی رمزی به آن میدادند .

اسمعیلی ها در دعو ت خود ،باهرکس برطبق درجۀ فهم وگفتار ش حرکت نموده وبه نووارد‌ا ن کشف‌راز نمیکردند وبصور ت تدریجــی طرق مذهب را می فهما ندند ،صرف‌به پیروانی که بدر جات بالا تـــر مانند (مستجیب)و(ماذو ن) ارتقایافته بودند اسرار تا ویل باطنــی را افشاء میکردند ، و حقیقت‌اعتقاد‌خودرا، که پیروی نکرد ن از ظواهر شریعت است ، به آنها تلقیـــن‌میکر دند . (۱)

(۱) این درجه های مختلف فهم دیــن وتفاوت بین (عامه) و درجات مختلف (خاصه) قبلا درمذهب مانی درهمین ناحیۀ جهان وجودداشت چنانکه جامعه گرویدگان‌گویا به‌چندین دایره های متحدالمرکز تقسیم می شد ودایره‌های داخلی خواص ، ودایره های بیرون‌عامه، بدرجات مختلف بودند .

در معا ملات و عبادات بین فر قۀاسمعیلیه‌در دیگرا ن فر ق شیعه چندان فرقی نیست .یکی‌ازاساسات‌مخصوص آنها اینست که در تعیین روزهای عید وغیره ،رویت هلا ل‌راشرط ندانسته حسا ب نجو می‌را معتبر میشمردند . زیرا تجو یزاین‌حساب نجو می بدست مجتهد و بزرگان مذهب می بود .

۱۱ـ نتیجه بر عقاید نا صرخسرو

در تحلیل احوال روحی ناصرخسرو میتوان گفت که او بیش‌از یك عالم دینی، بمعنی محدود آ ن‌یك آزاده مرد ، حکیم‌و فیلسو ف پخته وجهان بینی بود ، شخصی‌که تا عمر چهل وسه سا ل درتمام علوم عقلی ونقلی زما نش بدر جه‌کمال رسیده وقرآن را هم در حفظ داشته بود وبگفته خودش :

نماندازهیچ گون دا نش که من‌زان
نکر دم‌استفا د ت بیش و کمتر

نمیتوا ن ادعا کرد که اوبعد ا زگرائیدن‌بمذهب اسما عیلی فا طمی، دفعتا بشکل یك پیشو ای متعصب‌باافکار وعقاید محدود ،تبدیل قیا فه داده باشد . بلکه میتوا ن حدس‌زدکه‌اوبرای توسعه تجار ب علمی وروحی وعر فانی‌خود در جستجو ی‌وسیله ای میگشت تاآنرا در پهنای عالم روانی وسر چشمۀ سر شا روحدت الو جودی کشف نمود ،که بگفته (لاو) Law « این‌همان‌آیین رمزی ودرو نیست که نمیتوا ن د ر آن بجز همان رو حیه، همان‌زندگی‌وهمان حقیقت را دریافت، که‌همیشه دین جمله ملا یك سماو ی واولیای‌برگزیده بوده و خواهدبود ،ودانش دنیوی آنرا دیوانگی میخوا ند .»بلی‌ناصر خسرو راهم باید در حلقۀ آن شیدا یان محسو ب نمود ، که‌مانند منصور حلاج وبایزید بسطا م سنایی غزنو ی و عطار ،سهراوردی‌مقتو ل ومولانا وبسا از امثال ایشان که‌پروانه وار گرد نور حقیقت‌میچر خیدند ، ومی تپیدند تا به آن نور بپیو ندند وسر (کنت کنز امخفیا) را دریابند .

حق گفتنش ای مرد زمان ، گنجی‌بدم من در نهان
جستم که‌تاپیداشود ، آن گنج احسا ن و عطـا
(مولانا)

ازنگاه اهل تصو ف هر اختلافی‌که در جهان بنظر میخوردازتجلیات وحدت است :

آن لجه چه بوده ؟عین آ ن‌مو ج! آن موج چه بود ؟عین در یـا!
(مولانا)

پس بدینصور ت همه رمـــوزومظا هر تصو ف ریشهٔ مشتـــــر ك داشته وشاید شرایط زمان ومکـا ن‌ویاطریقت و آیینی که سالکـــا ن آن اختیار میکرده اند اختلا فها ی‌صوری در آن پدید آورده‌باشد .

نکولسون ، مولانا شنا س‌معروف‌انگلیسی میگو ید :«نباید تعجـــب نمود اگر در گو شه وکنار جها ن،درقرون مختلف بیك مجمو عهٔ‌اصل ها(پرنسیپ) بر خوریم ، کـــــه‌باشکا ل مختلف تظا هر نمـــود ه باشند ».

فلسفهٔ باطنی و تا ویلی هم‌یکی‌ازآن مظا هر شمرده شده میتوا ند . مولانا میگوید :

حرف قر آن رامدا ن که ظـاهر است
ز یـــرظاهر باطنی هم قا هـــر است
زیر آن با طن یکی بطـــــــن‌دگر
خـــیر ه‌گردد اندرو فکـــر و نظـــر
زیر آن باطن یکی بطـــــــن‌سوم
کـــــه‌در او گردد خرد ها جمله گـم
. . .
تو ز قرآن ای پسر ظا هـــرمبین
دیو آدم‌را نبینـــــد غیر طیـــــن
ظا هر انسا ن چو شخصـــس‌آدمیست
که نقوششس ظا هرو جا نشس‌خفیست

چنانچه قبلا تذکر داده شد بعدازامحای اسماعیلیان (اله موت) بدست هلا کو ، صبغهٔ باطنی مذ هــــب‌شان زیر پردهٔ تصو ف نفوذنموده

ومانند قطره در دریـای و حـدت‌وجود درآمیخت وبانغمه آن دمسد از گردید .

درینجا سوا لی بمیان می آیدکه‌پس ناصر خسرو چرا در آثار ش روی معتقد ات اسما عیلی پا فشاری‌میکند ؟گمان میکنیم عهدهٔ مهـم (حجت خراسان) که از طـر ف‌خلیفه فاطمی به اوتفو یض گردیده بود. البته اورا به‌نگا هداشت‌ظواهروایفای وظیفهٔ تبلیغ وامیدا شـت. از جانب دیگر لحن شکایت آمیـزوخشمگین او ، در رد اتهاما ت کفر والحاد یکه ، بگفته خود شـ(علمالقبان) بلخ بـروی وارد کرده نحوی از باب جدل و منا قشه ر اباز نموده‌بود،که در دیوا نش متصـل بان‌برمی‌خوریم ،او از مسلمـا ن‌حقیقی وپیرو حضر ت مصطفـی وقرآن بود ن خود مصرانه سخـن‌میگوید .

ناصر خسرو مذهب‌سنت‌وجماعت‌را هیچ مورد حمله مستقیم قـر ار نمید هد. واساسا ت آنـر ابـاعقاید خود همنوا می انگارد . د ر اشعارش‌مکرراخودرا دو ست علـم‌ودشمن جهل میخواند و کسا نـی راکه باعث‌آوار گی او از خانمانش‌شده‌بودند بجهالت متهم کـر د ه بشدت برآنها می تازد. ناصر ا زانتقاد برمتعصبا ن‌اهل تشیـع نیز خود داری نمیکند :

این از بلا گر یخته یعنی کـه‌شاعیم
فتنه بجهل‌وشیفتهٔ کر بلاشده‌است

جدول شرح فرقه ها که درین کتاب از آن ذکر شده است

۱- علی المرتضیٰ (رض) شهادت ۶۶۱م

۲- حسن المجتبیٰ (ع) وفات ۶۷۰م

۳- حسین المجاهد (ع) شهادت ۶۸۰م

۴- علی زین العابدین (ع) وفات ۷۱۲م

۵- محمد الباقر (ع) وفات ۷۳۲م

۶- جعفر الصادق (ع) وفات ۷۶۵م

۷- موسیٰ الکاظم (ع) وفات ۷۹۹م

۸- علی الرضا

۹- محمد التقی (ع)

۱۰- علی النقی (ع)

۱۱- حسن العسکری (ع) وفات ۸۶۸م

۱۲- محمد المهدیٰ الحجه غیبت ۸۷۸م

«امام مستور»

شیعهٔ اثنا عشریه

درعراق و ایران

وحوالی آن

زید ابن علی وفات ۷۴۰م

زیدیان

دریمن

احمد بن یحییٰ
آخرین پادشاه یمن و
امام زیدیان

اسماعیلیه

اسماعیل ابن جعفر وفات ۷۶۲م

«جدول مابعد دیده شود»

محمد ابن نصیر بصری

درسال ۲۴۵ هجری

خود را «باب» امام

دهم اعلان کرد

نصیریان

درشام

محمد القائم بن اسماعیل

«جدول ماقبل دیده شود»

امامان مستور اسماعیلیه			
بقول مستعلیان	بقول نزاریهای ایران	بقول نزاریهای هند	بقول درزیها
عبدالله	احمد	احمد	اسماعیل دوم
احمد	محمد	محمد	محمد
حسین	احمد	عبدالله	احمد
			عبدالله
			محمد
			حسین
			احمد

امام ظاهر اسماعیلیه

«خلفای فاطمی مصر»

عبدالله المهدی - خلیفهٔ اول فاطمی.

ابوالقاسم القایم - خلیفهٔ دوم وفات ۹۴۶ م

ابوالمنصور - « سوم « ۹۵۳ م

المعز - « چارم « ۹۷۵ م

العزیز - « پنجم « ۹۹۶ م

الحاکم - « ششم ناپدید شد ۱۰۲۱ م ——— درزیان

الظاهر - « هفتم وفات ۱۰۳۶ م

المستنصر بالله - « هشتم « ۱۰۹۴ م «در بلاد شام و لبنان»

«جدول مابعد دیده شود»

[بعد از اسامی خلفای فاطمی جدول ماقبل]

المستنصر بالله خلیفه هشتم وفات ۱۰۹۴ م

اسماعیلیه مستعلی دعوت قدیمه	اسماعیلیه نزاری دعوت جدیده
مستعلی بالله ـ خلیفه نهم وفات ۱۰۹۴ م	نزار العزیز
عبد المنصور الامر " دهم " ۱۱۳۰ م	نزاریهای قلعه الموت
الطیب (امام مستور)	آغا خان امام چهل و نهم
بعد ازین اسماعیلیان مستعلی توسط داعی ها رهنمائی شدند	کریم آغا خان
انشقاق در هند ۱۵۹۱ م	درشام و آسیای مرکزی و هند و پاکستان و افریقای شرقی

مستعلیان سلمانی	مستعلیان داؤدی
در هند و پاکستان	در هند و پاکستان

نوت :ـ اصل این لوحه در نشریهٔ ۹، اگست ۱۹۵۲ دوکومانتاسیون فرانسیز شماره ۱۶۴۲ که حکومت فرانسه بسلسلهٔ نشرات علمی تحت عنوان (مسلمانان درجهان) نشر کرده و دوکتور روان فرهادی در تنظیم آن در پاریس همکاری کرده است، نقل شده است.

فصل سوم

مؤلفات ناصر خسرو بلخی

ناصر خسرو اشعار دری وعربی وتصانیف بسیار زیادی دا شتـــه که مع الاسف همهٔ آنها امــرو زموجود نیست . آنها ییکه معلوم و در صحت آن تردیدی نیست عبارتند از:

۱ـ سفر نا مه :

از دلچسپ ترین آثار نا صـــرخسرو است که ماجرای سفر هفت سالهٔ خودرا به زبان بسیـــا رساده وپر از صمیمیت نو شتـــه اســـت وسنـــوا ت ۴۳۷ـ۴۴۴ ه(۱۰۴۵ـ۱۰۵۲ م) را در بر میگیرد ناصر خسرو آثار خودرا بهمـــا نشیوه دری مخصو ص شمـــال افغانستان آنروز ی نو شته است که ازنگاه فقه اللغه نیز برای مـــا بسیار دلچسپ است. یعنی نثر اونثرشیوا وسرهٔ دری افغا نستـــا ن است ودر آن کلمات عر بی کـــم استعمال شده .

اولین طبع سفر نامهٔ نا صـــرخسرو از طر ف (شار ل شیفـر) عالم فرانسوی در سنه ۱۸۸۱ ع درپاریس از روی دو نسخهٔ خطی که در کتابخانهٔ ملی پاریس مو جو دبوده صور ت گر فته ودر آن شیفر تحقیقات عالمانه وتبصر ه های مفیدی دربارهٔ سفر نامه علاو ه نموده است. وکمی بعد از آن سفر نا مه ازروی همان طبع پاریس باچاپ سنگی د ر تهران انتشار یافت . طبع خو بترسفر نامه درسا ل ۱۳۴۱ ه ۱۹۲۲ع در مطبعهٔ کاویانی بر لین با مقدمهٔ محققانه ناشر آن م .غنی زاده چاپ شده بود .

از چند جای در سفر نا مه معلوم میشودکه نسخ موجود ه که ازرو ی آن سفر نامه بطبع رسیده ،اختصاری از اصل کتا ب بوده که بعدا آنـرا خودش یاکسی دیگر مختصر کر ده است . چنا نچه در متن های مطبو ع ناصر خسرو از رسید ن خودبـه نیشاپورمیگوید:

«... رو ز شنبه یاز دهم شوال درنیشا پور شد م .چهار شنبـه آخر این ماه کسو ف بود وحاکـم زمان طغرل بیگ محمد بود، برادر چغری بیگ،و مدرسهٔ فر مو ده بودبه نزدیك بازار سراجا ن ، وآنرا عمارت میکردند واو بولا یت گیر ی به اصفهان رفته بود بار اول .ودوم ذی القعده از نیشا پور بیرو ن رفتم درصحبت خواجه موفق که خوا جهٔ سلطان بود. براه کوان به قو مس رسیدیم وزیار ت شیخ بایز یـد بسطا می بکردم قد س الله روحه..»قرار تحقیق غنی زاده در دیبا چهٔ شا هنا مهٔ با یسنقر ی عبار تـی نوشته شده که میگو ید : «حکیـم ناصرخسرو در سفر نا مه آو رد ه است که : در تاریخ ۱۴۳۸ هجـری براه طوس رسید م ربا طی بزرگ نو ساخته بود .پرسید م که ایـن رباط کی ساخته است ؟گفتند : این رباط ازو جه صله فر دوسی است که سلطا ن محمود از بـرای اوفرستاده . وچو ن خبر او پر سیدم، گفتند وفات یافته است، ووار ثاوقبول نکرد وعر ضه داشت بـه سلطان کردند ، سلطا ن فر مودکه همانجا عمار ت کنید واین ربـا ط خا صـه از و جـه اوست.» واین تفصیـل ا ز متـو ن حاضره سفر نامهٔ حذف شـد ه است .درجای دیگر متن عبار تیست که میگو ید :« هر چند صا حـب کتاب شرحی هر چه تما متر نوشته وگفته....» که این هم نشا ن مید هد اصل سفر نا مه تلخیص شـد ه است .

بر تلس (ص ۱۶٤) تذ کر مـی دهد که :«هـ ،اته عقیده دا شت که روح تسنن سفرنامه ناشی از احتیاط ناصر خسرو است ، که نخواسته در کتابی که برای عا مه مـر دم نوشته علاقه خودرا بمذ هـب اسمعیلی آشکار سازد . و ا ،ا یوانوف هم نظیر این عقیده را دارد و بنظرش او در سفر نا مه جانـب(تقیه) که رو یه معمو ل اسماعیلیان

بوده رعایت شده است . ممکـــن‌است متن اصیل نخستین این اثر محتو ی مطالب اسمعیلی صـــر ف نبوده ، باینهمه بحکم حقا یقـــی که ذکر شد رو شن میگر دد که‌متن‌موجود سفر نامه پیشس از قـــرن هفدهم‌د چارتحریفات ناروا گردیده‌است....»

کسی که سجیه واخلاق نا صرخسرو را دقیقا نه از لابلای اشعار وآثارش مطالعه کرده باشد وبـه‌جسار ت اخلا قی وراستگو یـی و آزاد منشی او پی برده باشد، ایـن‌نظریه رعایت تقیه را در حق او بـه آسانی قبو ل کـرد ه نمیـتواند .درین صور ت اورابایدبه‌ریاکار ی متهم ساخت . دشمنی نا صرخسروبا دروغ گو یی وریاکار ی در همـه اشعار و آثار او آشکار ورو شـن‌است .

کسانی هستند که گمان میکنندسفر نامه نوشتهٔ ناصر نیســـت ولی هرکس آثار اورا خوب تحقیـق‌کرده ودر شـرح وا قـعات سفـر دقیق شده باشد ، جای شك نمـــی‌ماند که اسلو ب وگفتار سفرنا مـه ولوکه تلخیص شده باشد ازخو دناصر خسرو است‌ودر متن آن بار ها نام خود واهل تبار خود راآورده‌است .

۲ـ دیوان اشعار :

از آنجا که این اشعار در آوا ن‌مختلف زندگانی ناصر خسرونوشته شده ، نمیتوا ند معلو م شـــو دتاریخ قطعی هر کدام کی بوده، الا اشعار ی که درآن از عمر خـــودوبعضی‌حادثات معین‌تذکار داده‌است. از اشعار عر بی اش امرو ز اثـری‌در دست نیست . همچنین ازاشعار دری ایام جوانی اش ، ازقصا یـــدمدحیه ، غزل وهز ل چیز ی باقـی نمانده ، که احتمال‌داردبعداز تر ك‌زندگی اهل دربار وترك خد مـت سلاطین ونیز بعد از گرو یدنشـ‌به مذهب باطنـی و رسید ن بـه مرتبهٔ حجت خودش آنها را امحـاکرده باشد (واین در سر گذ شـت مجعول نیز ذکر شده).

چرا مستحیل است که شا عر ی‌به این بز رگی اشعار ش هـــمه منحصر به دورهٔ بعد از چهل وسه‌سالگی اوباشد . دبیرو نو یسند ه که در جوانی شهر ت یا فته‌ومی‌گوید :

دستم رسیده ه بر مهٔ زیرا که‌هیچو قت
بی من‌قدح بدست نگیرد همی امیر
پیشس وزیر با خطروحشمتم بدانك
میر م‌همی‌خطاب کند «خوا جـه خطـیر »

شك نیست که در شعر هم طبع‌سر شار ی داشته بود . دراشعار دیوانشس ناصر به تکرار از ایـــا م‌جوانی ومادیا ت پرستی خودبشدت وکلمات درشت یاد میکند وخود رامواخذه میکند و کار های بـــد ی راکه کرده پنهان نمیکند.که اینهـم‌جسار ت اخلا قی اوراثابت میسازد. طور مثال اینك چند بیتی از قصیدهٔ‌که بامطلع ذیل آغاز می یابد .

با خو یشتن شمار کن ای‌هوشیارپیر:
تابر تونوبهار چه مایه گذ شت وتیر؟

....

ز اول چنانت بود گمان کاندرین جهان
کاریت جزکه‌خور نه قلیلست ونه کثیـــر
از خورد وبرد ورفتن بیهوده‌هر سو یی
این‌اندسال‌بـود تنت چـون ستـور پیـر
با ناز وبی نیازببیدار ی وبه‌خواب
بر تن‌حر یر بودت ودر گوش‌بانگ‌زیر
وآن یار جفت جو ی بگـر دتوپوی پوی
باجعدهمچوقیرو دمیده در او عبیـــــر
چون خر بسبزه رفته بنوروز،ودر خزا ن
در زیررزخزان شده باکوز ۂ عصیـــــر
گفتی که خلق نیست چو من‌نیز در جهان
هم شاطروظریفو هم شاعر و دبیـــــر

....

چشمت همیشه مانده بد ست‌توانگر ان
تا اینت‌پاندآرد وآن خز و آن حر یـــر

یکسال برگذشت که زی تو نیافت بار
خویش توآن یتیم ، نه همسایه ت آن فقیر
اندر محال و هزل ز با نت دراز بود
واندر زکات دستت وانگشتگان قصیر
بر هزل وقف کرده زبان فصیح خویش
بر شعر صرف کرده دل وخاطر منیر
آن کردی از فساد که گریادت آید آن
رویت سیاه گردد وتیره شود ضمیر
تیرو بهار دهر جفا پیشه خرد خرد
برتو همی شمردو تو خوش خفته چون حمیر
تاآن جوان تیز قوی را چوجادوان
این چرخ تیز گرد چنین کرد کند وپیر
(دیوان ص ١٥٦)

در قصیدهٔ دیگری میگوید :

آن قوت جوانی و آن صورت بهشتی،
ای بیخرد تن من، ازدست چون بهشتی ؟
تاصورت تت نکو بود ، افعال زشت کردی
پس فعل رانکو کن، اکنون که زشت گشتی
(دیوان ـص ٤٧١)

کسانی هستند که میگویند ناصر دیوان عربی نداشته ولی گفتار خود شاعر این ادعا راتـرد یـدمیکند . ناصر خسرو در قصیدهٔ (دیوان ص ٣٠٥) که از قدرت سخن آفرینی ،کلام موزون گلستان آرایی وفضل وکمال خود سخن میگوید، برکسی که اورا نصیحت کرده بود تابواسطهٔ او بدربار پادشاه (سلجوقی) رو آورد وموقعی یابدمی تازد .

ای آنکه گوئیم بنصیحت همی
کاین پیرهن بیفگن وفرمان کنم

تاسخت زود من چــو فلا نمرتــــرا
در مجلــس امیر خرا ســـــا ن کنـــم
اندر سر ت بخار جها لـــت قوی یست
من د ردجهل رابچه در مان کنــــم
کی ریز م آب روی چو تـــــو بیخرد
بر طمــــع آنکه تو بره پر نـــا ن کنــم
ای بد نصیحتی که تو کر دی مـــرا
تا چو نفلان خسیس وچو بهمان کنم

* * *

این فخر بس مرا که بهـــــر دوزبان
حکمت همی مر تب و دیوا ن کنــــم
جان را زبهر مد حـــت آ ل رسول
گه «رودکی» وگا هی «حسان » کنــــم

از ابیا ت فو ق بصر ا حــت معلو م میشود که ناصر دیوا نـــی مرتبی در عربی هم داشته بود ...ذکر نام رودکی البته دلالت به دیوان دری اش واز آن حسان ، شا عـــر مشهور عر ب، بدیوا ناو اشار ت میکند .

درین هم شکی نیست که بمرورزمان تصرفا ت و تحریفا ت زیـادی در نسخ دیوان اشعار نا صـــــر رخداده است . دولت شاه ادعــا میکند که دیوا ن ناصر مشتمــــل برسی هزار بیت بوده. دیوا نی که دربمبئی وتبریز (۱۲۸۰) شمســـی وطهران ۱۳۱٤ به طبــع رسید ه ، هیچ کدام خالی ازنقا یص نیست .پروفیسور براون که دیوا ن طبــع تبریز را بدست داشته ومابه‌اشتباه‌اودر بارۀ بدگو یی از حضـــر ت عمر در صفحــه (۳۹) ایــن کتــا ب‌اشاره کردیم ناشی ازهمین‌تحریفات است که در دیوان های مطبــو ع قدیمی راه یافته . بر اون تخمین میکند که دیوان دارای هفت هزار وچارصدو بیست‌و پنج بیت است. بهترین دیوا ن که امروز از ناصربدست است دیوان اشعا ر یســت که به تصحیح آقای سیدنصر الله‌تقوی وبه انضمام« رو شنا یی نامه»

و«سعادتنامه» و«رساله به نثر» (۱)ومقدمهٔ محققا نهٔ آقای تقی زاده‌در شرح حال ناصر وذیل دیبا چه‌بقلم‌عالم برجسته آقای مجتبی مینو ی، در سنه ۱۳٤۸ ه ش مـجددا د رتهرا ن بچاپ رسیده که دا را ی یازده هزاروچهل‌و هفت بیت مـی‌باشد .این دیوا ن به متود علمـــی ترتیب یافته ویك طبع انتقـــادی‌است وما هم از آن بسیار مستفید شده ایم . فهمید ن اشعار نا صرکه حاوی مسایل وافکار فلسفـــی اوست بدون مطالعه وبررسی‌درکتب‌دیگر او که آنرا ایضا ح مینما ید تا اندازهٔ مشکل میبا شد .

۳ـدیوا ن ناصر خسرو ، جلـداول :

به‌تصحیح مجتبی مینـــو ی ، ومهدی محقق ،(استادان دانشگا ه تهران) از انتشار ا ت دانشگـــا ه‌تهران ،۱ر۱٤۰۷ (۱۳۵۳)

این کتاب به پایان رسیده بودکه این دیوان جدید الطبع نا صـــر خسروبدستم رسید وباعث‌خرسندی‌گردید تا درینجا از آن ذکـــر ی نمایم . دیوان که فعلا جلد او ل آن‌بقطع‌بزرگ ونفاست طبع انتشـــا ر یافته است الحق مصححین دانشمنددرآن دقت فراوا ن وعالمانه بکا ر برده اند . چنانچه در پیشـــــــــی‌گفتار خود تذکر داده اندتا حــــال «نسخه ای در ست از دیـــو ا ن‌او در دسترس نبوده کـــــه در آن خواننده بصورت صحیح گفتار ناصرخسرو آگا هی یابد ودر آن‌سخـــن ناصر خسرو باسخن دیگر ان‌آمیخته‌نگشته باشد ».

مصححین این را هم تذکر داده‌اند که « مهمترین وبهتر ین چا پ دیوان ،که پیش از چاپ حا ضر، دردسترس بوده » دیوا نیست کـــــه بکوشش مرحوم نصرالله تقـــو ی‌ودیگرا ن انجام یافته (یعنی همیـــن دیوانی که مورد استفادهٔ ما دریـــن‌کتاب قرار داشته وشرح آن در بالا آمده) .ولی مصححین خا طر نشان‌کرده اند که« تغییر وتبدیل‌مصاریع

(۱) بعدازآنکه‌آقای دکتورمعین وپروفیسورکوربن (کتاب جامع الحکمتین) ناصر خسرورا درسال ۱۳۳۲ ه ۱۹۵۳ نشر نمودند معلوم شان‌گرددیدکه‌این رساله‌خلاصه‌ازجامع‌الحکمتین بوده ولی درست معلوم نیست‌که آنرا خودناصر تلخیص نموده ویاشخص دیگری .

وافتادگی آنها و تحریف وتصحیف کلمات که در نسخ خطی موجود بوده ، درین چاپ عینا نقل گردیده ودشواریها یی برای اهل علم بوجودآورده ،بطوری که برخی ناچار شده اند به تفسیر ها وتعبیر ها واظهار نظر های شخصی برای حل مشکلات متوسل شوند، و نیز توجه واقبال مردم به شعر ناصرخسرو موجب گردید که همین چاپ بدون توجه به نسخ قدیم ترموجودواصلاح موارد غلط ، مکرر اندر مکرر تجدید چاپ شود .» بنا برین تجدید چاپ دیوان را«بر اساس نسخه های اقدم و اصح موجود »ضروری دانسته انداز بین نسخ دیوان ، نسخهٔ خطی (مورخ۷۳۶) که در کتابخانهٔ چلبی عبدالله ترکیه موجود بوده ونسخهٔ قدیم ترین ومکمل ترین دیوان است ، درچاپ خود نسخهٔ اصل قرار داده اندوچون نسخ مورد استفاده شان برحسب قوافی مرتب نبوده آنهاهم بر همین رویه قصاید ، قطعات ورباعیات را بدون درنظر گرفتن قافیه و باگذاشتن شماره بر هریک از آنها درج نموده اند وبرای دریافتن اشعار دو فهرستی ترتیب داده اند که دریکی مصراع دوم اشعار را به ترتیب قوافی ود ر فهرست دوم مصراعهای اول اشعاررابر حسب حروف اول آنها نشان داده اند . تعداد قصاید ، قطعات ورباعیات شماره وار از یک الی دوصدو هشتاد دو میرسد .مصححین شش قصیده را بعنوان «ملحقات» جدا کرده اند که گو یابر اصالت آنها شك وتردیدی داشته اند. دیوان در آخر با قسمت های: تفصیل نسخه بدل ها »ـ« تبیین معانی وابیات مورد شك»ـوفهرست هایی از«اشخاص واقوام وقبایل» ـ«فرق ومذاهب» ـ«انساب »ـ«کتابها»و امکنه در ۷۷۱ صحیفه خاتمه می یابد »

برای اینکه حجم دیوان از اندازهٔ متناسب بزرگتر نشود، مصححین دانشمند ،شرح حال ، تحلیل افکار و معرفی آثار ناصر خسرو راباتوضیحات وحواشی به مجلددیگر موکول نموده اند که جلد دوم دیوان راتشکیل خواهد داد و درآینده بچاپ خواهد رسید .

اشعاری را ازناصر خسر و که‌درکتاب خود ذکر نموده ا یـم تـا حدامکان از روی دیوا ن جـد یداصلاح کردیم ولی اشارت بصفحا ت راجع به دیوان چاپ‌مرحوم تقـو ی‌است .

٤ـزادالمسافرین :

یکی از مهمترین تالیفا ت ناصرخسرو است زیرا حاوی اصـو ل عقاید حکیمانه اش میباشد . د رایام‌غربت و مهاجر ت در یمگا ن‌درسال ٤٥٣ ه تالیف نموده است .این‌کتاب‌به همت پرو فیسو ربر اون واهتمام محمد بذل الر حمن هندی درسنـه١٣٤٠ ه در برلین از طر ف چاپ خانه کاویانی بطبع رسیده است .

در یکی از قصا یدش باین ابیات‌بر میخوریم :

ز تصنیفا ت من زادالمســافــر
کـــه‌معقولا ت را اصل است وقانو ن
اگر بر خاك افلا طـــو ن‌بخوانند
ثنـــاخواند مراخاك فلا طــــو ن
(دیوا ن ـص ٣٣٠)

٥ـرو شنا یی نامه:

رسالهٔ منظو میست در و عـظ ،پند وحکمت . دکتور اته Ethe این رساله را در سال ١٨٩٧م نظمابه آلمانی تر جمه ودر(مجلهٔ انجمن شرقی) آلمان نشر نمود . وبـا ردیگر در برلین به انضمام سفرنامه ازطرف‌چاپخانه کاویانی (چنا نچه‌قبلا گفته شد) بطبع رسید.تاریخ تالیف‌رساله معلو م نیست بعضی‌می‌گویند در جوانی اونوشته شده واین مستبعد است. نظر بـه تحـقیـق‌آقـا ی تقی زا ده احتمـا ل زیاد میرود که در بین سنو ا ت٤٦٠ و٤٧٢ ه تالیف شده باشد.

چنانچه (جامع الحکمتین) مـی‌خواهد حکمت یو نانی رابا فلسفه اسماعیلی تلفیق ومقا یسه نمود ه‌ازآن نتیجه استخرا ج نمـایـد . (روشنا یی نامه) همین افکار را درنظم بصورت ساده تری‌بـه اندا زهٔ فهم مردم تصنیف نموده است .

٦ـوجه دین :

امروز نیز دربین اسمعیلیهـا ی‌آسیای مرکزی وپا میر کتـــا ب مشهور یست در تا ویلات باطنی وعبادات واحکام شریعت بطر یقـهٔ اسمعیلیا ن .ناصر خسرو در یـــن‌کتاب ، قرآ ن،نماز ، رکعت هـــای نماز، عید، نماز عید،زکات ،وروزه‌حد شر عی ، ودجـال وغیره را بـه اساس عقیده باطنی تفسیر وتاویل‌میکند . تاریخ تالیفش معلـــو م نیست وباید از ٤٥٣ ھ بعد تـــر باشد . زیرا درآن از زادالمسا فرین بحث میکند که درسنهٔ مذ کـــو رتالیف شده .

این کتاب تا زمان دکتور اته Etheمفقود الاثر گمان میشد ولی چهل، پنجاه سا ل قبل یك دانشمنـــــدروسی دونسخهٔ آنرا بابعضی کتب‌و رسایل دیگر اسمعیلی بدست‌آورده‌به لیننگر اد برده بود ، تقی زاده در اثنای اقامت در رو سیـــــه(۱۳۰۱ھ) از آن عکس بر دا شته وبه برلین برده بود وبه تر غیـب‌وکمك مالی پرو فیسو ر براو ن ، آنرا در برلین بچاپ رساند. گویاهر اسمعیلی برای احکا م عقیـد هٔ خود مکلف است این کـــتا ب ر ابخواند. راجع‌به فصل یاز دهم که مهمترین قسمت کتا ب میبا شـدپروفیسور سیمینوف که‌تتبعاتش د ر بارهٔ اسمعیلی های بخارا شهـــر ت‌دارد، مقا لهٔ دلچسپی نو شته کـه ترجمهٔ ترکی آن در شماره هفـــت‌سال دوم ۱۹۲۸ م مجلهٔ فاکو لـــتهٔ الهیات دارالفنو ن استا نبـــو ل‌نشر شده است .

اگرچه «وجه دین»بعضی‌موضوعات‌فلسفی نا صر را که در جا مـع ـ الحکمتین ا زآن ذکری رفـته احتوامیکند ولی متباقی آن عبـــار ت ا ز موضو عات‌فقهی ودینی اسما عیلیه‌است و شبهه میرود که ازنا صر نباشد وصر ف آنچه از کـــلا م(جامع الحکمتین) در آن علاوه‌شده از خود ناصر است .

۷ـخوا ن اخوان :

قراریکه مر حوم پرو فیســو رشرف الدین یا لتقا یا در مجلـــهٔ فاکو لته الهیا ت دارالفنــــو ن‌استانبو ل (سال۲ـ شما ر ه پنج وشش ـ۱۹۲۸ م) تذکر داده است‌یگانه نسخهٔ این کتا ب درکتابخانهٔ

ایا صو فیا زیر نمره۱۷۷۸ موجوداست وتقی زاده هم در مقد مـــۀ دیوان بدان اشار ت میکند و چون‌دربارۀ آ ن‌هنوز معلو مات کا مـــل نداشته بطور قطع‌در آن ابـــر ازنظر نمیکند .و لی‌این کتاب درسنه ۱۹٤۰ ـ به سعی واهتمام دکتـوریحیی الخشا ب بایك مقد مه‌وچهار فهرست در مطبعۀ(المعهد العلمی‌الفرا نسی) در قا هره از روی‌همین نسخۀ ایا صو فیا بطبع رسیده .

کتاب مذکور عقاید باطنی را ازنگاه فلسفی تاویل میکند . بـــه گفتۀ اوعالم با دور خود انسا ن‌میشود . از عقل کل ونفس کـــل آسمانها بمیان می آید واز حر کت‌آسمانها عناصر پیدا میشو د . از آمیزش آسمانها وعناصر ، معـدن،حیوان ونبات بو جود می‌آید . پدر، مادر درعالم مفر دات بصورت ذره‌ذره ازنبات معدن وحیوا ن بـــد ن انسان را تشکیل میدهد ، وبدیـن‌صورت عالم آدم میشود . از ینرو انسا ن از عالم ماده است وبعد ازمرگ قسمت مادی اش بعالم ماده بر میگر دد،و لی در انســـــا ن‌قوت (عاقله)هم مو جود است کـــه بنابر آن معنی روح ونفس او بــــه‌عالم مجر دات میرود .

درین‌کتاب هم‌ازدرجا ت‌دعـو ت‌یعنی مستجیب ـ ماذو ن، دا عی ، حجت ،امام، اساس وناطق، بحـث‌نموده. امر ونهی را عقلی میگو یـد وظا هر شریعت را متعلق به عالـم‌جسمانی .

درین کتاب معجز ه و کرا ما ت‌رانیزتاویل مینمایدمثلا آتشی را که حضرت موسی درطور دیده بـودنور توحید میخواند . حــــرو ف کلمۀ الله رانیز رنگارنگ شـــر ح‌وتاویل وآنرا بدر جا ت اسمعیلی تطبیق می نماید . ملائکه‌را عـبارت‌از قوت هایی می داند که در عـالم روحانی موجوداند. مقصد ازقیا مت‌قیام امام هفتم واورا صا حب قیامت می شنا سد .

۸ـ گشایش ورها یش :

نام اثریست از ناصر خسر وکه‌قسمت دوم نسخۀ خطی منحصر به فردی راتشکیل میدهد که متعلـــق‌به مرحو م سید نصر الله تقـو ی بوده ، ومر حو م سعیدنفیسی متن‌آنرا بچاپ‌سنگی در سلسله نشرات

فوق الذکر نشر نموده،و هنـــو زمورد تتبع وتفحص قـــــر ا ر نگرفته .

قسمت اول این نسخه خطـــــی‌منحصر بفرد عبار ت از کتـــا ب (کشف المحجو ب) ابو یعقـــو ب‌سجستانی بوده ودرسلسلهٔ نشریات انستیتو ی ایرا ن وفرا نسه د رتهران در سا ل۱۹٤۹از طـــر ف پروفیسور کو ربن نشر گردید ه .

۹ـرو شنا یی نامه به نثر :

ویا بنا م دیگر (شش فصـــل)که از طر ف پرو فیسو رایوانوف متن‌دری آن با تر جمه انگلیسی د رسلسلهٔ اسمعیلی (نمره شش)در سال ۱۹٤۹ در لا یدن به طبـــع‌رسیده .

۱۰ـآثار منسو ب

اسا می دیگر کتابهای نا صـــرخسرو که در تذکره ها از آن نـــام برده‌شده وبسیار ی از آنها هنـــوزبدست نیامده اند عبار تند از :

(اکثیر اعظم) در منطق ـ(قانون‌اعظم) در سحر وعلو م مخفی ،رساله های (المستو فی) ـ(علم‌یو نان)(دستور اعظم)ـ (کنز الحقا یـــق)و (تفسیر از قر آن کریم از نگـــا ه‌باطنی).

ناصر خسرو در «خوا ن اخوان»از آثارخود بنام (دلایل) (د لـــیل المتحیرین) (المسباح)و(المفتاح)و(بستان العقو ل)در رد فخر رازی ذکر میکند .

نا صر خسرو در«جامع‌الحکمتین»(ص‌ـ ۳۰۷)

از کتا ب «غر ایب الحســـا ب‌عجایب الحسا ب» خود شر حـــی داده (رك ص ۱۹ این کتا ب)

۱۱ـ سعادتنا مه :

یکی از آثاریکه تا همین نزد یکی‌هابه ناصر خسرو نسبت داده مـــی شد . ودر بارهٔ آن علما ومد ققیـــن‌گذ شته تشر یحا ت داده اند وهم در آخیر دیـــوا ن طبـــع تـــهرا ن۱۳۰۸ بنا م نا صر خسرو ضمیمه شده است کتاب سعاد ت نامه‌استودر انباره گفته اند :

سعادت نامه

مشتمل بر سه صد بیت ومانندروشنایی نامه در پند و حکمـــت نظم شـــده. درسال ۱۸۸۰ م ــ به‌اهتمام فانیا نFAGNANباترجمهٔ منثور فرانسو ی آن در مجلـــهٔانجمن‌شرقی آلمان وباز در بر لین به انضما م سفر نا مه چنانچـــه‌ذکر شد در سال۱۳٤۰ هـ بطبـــع رسید. اته ETHE تا لیـــف‌این رساله را نیز در یمگا ن میداند ولی غنی زاده آنرا خیلی مقـــد م‌بر روشنا یی نامه میگو ید وخا طر نشان میکند که ناصر درین رساله‌لقب حجت را هیچ استعمال نکر ده. درین او اخر معلو م گردید کـــه‌این اثر از ناصر خسرو نـــبو د ه واز همنام اونا صر خسرو شر یف‌اصفهانی (متوفی د ر سال ۷۵۳ هـ) بو ده .

مابعداز مطا لعهٔ این رسا له آنرایك‌پند نامهٔ بسیار زیبا و پرارزشی یافتیم . کی میداند که‌منبع الهـــام‌اوپند نامهٔ عطار نبوده باشد ؟

۱۲ــ کلام پیر

کتابیست که شخصی بنام خیرخواه هراتی در قرن دهم هجـــری (یعنی پنج قرن بعد از نا صرخسرودر دو قسمت تالیف کرده و بـــه ناصر خسرو نسبت داده شـــده.قسمت اول شرح حا ل ناصر خسرو ودیگر رساله ایست ازابو اسحاق.این کتاب امروز بعقیده‌اسماعلیهای آسیای مر کزی کتاب‌پسندید ه‌تلقی‌شده وگمان میکنند از خود ناصـــر خسرو بوده .

ایوانف فقید آن را یك« بی بندوباری ادبی» و«انتحا ل‌بیشرما نه» میخوانند. آقای‌برتلس(۱) در مقابل‌میگوید : این اثر انتحا ل‌گفتـــه نمیشود ، زیرا مولف‌اثر دیگری رادزدی نکرده بلکه اثرخودرا بنـــا م دیگر ی وقف کرده است . « مثـــلاعلمای عیسوی مـــذهـــب در زما ن قدیم نویسنده ای‌رابنام‌دئانیسیوس‌اوئا پاگیتوس اختراع کرده بودند بعقیده دانشمند ان عصر جد یـــداین مرد هیچگاه زند گی نکـــر ده وجود نداشته با وجود این مجموعه‌آثار مو لفین نا معلوم بانـــــام

(۱) رك . مقالهٔ آقای برتلس در مجـــله«جاودان خرد» شماره ۱ سال اول ۱۳٥٤ .

دئانیسیوس تا بحال نزد عیسویان معتبر است .» همچنین نظر به تحقیق لیخا چوف ، دانشمند شوروی خطا ن و خوش نویسان مذهبی روسی در قرون وسطی ، گاهی خودشان اشعاری در سبك ورشته فکر نویسندهٔ مشهور مذهبی گفته به او نسبت میدادند وآنرا کار ثواب وشایان تحسین میشمردند .

۱۳ــ جامع الحکمتین

یکی از آثار مهم و معتبر ناصرخسرواست که یگانه نسخهٔ آن را قبل از جنگ جهانی دوم ، پروفیسورریتر H.Ritter مستشرق مشهور آلمانی ، در کتابخانهٔ آیا صوفیا ـ استانبول (تحت نمره دوهزاروسه صدو نود وسه) کشف کرده واز آن مکرو فلمی بردا شته بود .بیست و چند سال قبل با تاسیس انستیتوی (ایران،فرانسه) مربوط به انستیتوی ایران شناسی دانشگاه پاریس ، پروفیسور هانری کوربن (HENRI corbin)شرق شناس فرانسوی «جامع الحکمتین» ناصر خسرو را از روی مکرو فلم های که از پروفیسورریتر بدست آورده بود، باکمك وهمکاری مرحوم دکتور محمد معین استاد دانشگاه تهران ، در سلسلهٔ نشرات این انستیتوت در سال ۱۳۳۲ـ (۱۹۵۳ ع) در تهران بطبع رسانید (۱) .

در مقدمهٔ فرانسوی جامع الحکمتین پروفیسور کوربن ، علاوه بر اینکه در بارهٔ مذهب اسمعیلی تحقیقات جامعی نموده است، در شرح احوال ناصر وتحلیل بعضی قسمتهای آن از نگاه روانشناسی ـ مثلا خواب دیدن او پیر مرد را، تحقیقات ومطالعاتش از مستشرقین گذشته شبهه نیست مستندتر وتازه ترند .این راهم باید تذکر داد که پروفیسورکوربن یك عمر را وقف تحقیق و مطالعه فلسفه وتصوف ، عالم اسلام نموده ، ودر آن باره تالیفات پر ارزش کرده ، بخصوص کتاب او در (فلسفه اشراق) سهراوردی

---

(۱) ازآنجا که این کتاب یکی از آخرین آثار ناصر خسرو است ومبین معلومات وسیع اودرحکمت فلسفه ومذاهب مختلف، درآنباره شرح بیشتری را مفید یافتم.

مقتول (سلسلهٔ نشر یات انستیتوی فوق الذکر)، یکی از آثار مهم اوست وراجع به حکمت ابن سینا نیز تحقیقا ت ارزنده کرده است .

پروفیسورکوربن درین مقدمه اظهار میدارد که «اگر چه مطالعات وتتبعات علمای مستشرق در ساحه روحانیات ایران ، ازنگاه ارتباط منطقی وتفصیلات همه جانبه ، بالمقایسه باآنچه علمای متتبع فلسفهٔ هند بمیان آورده اند ، خیلی ناقص است ، باز هم دو نام برازنده «ناصر خسرو »و« سهراوردی » ازبین دیگران میتوانند مارا بوجه مطلوب رهنمایی کنندوتتبع آثار شان زمینهٔ تنور وتفکر ما را فراهم نماید .»

نظر به اینکه جریان اسمعیلیه چندین قرن مورد اذیت وتعقیب قرار گرفته بود، اسرار وآثار شان ازطرف پیروان درخفانگاه داشته شده بودو حتی نامی از علماو متفکرین این عقیده وآثار مهم فلسفی ، دینی وتصوفی شان برده نمیشد . لهذا ازحوزهٔ تتبع وتحقیق علمای مستشرق بدور مانده بود . صرف از بیست وچند سال باینطرف بعد ازآنکه (جمعیت تحقیقا ت اسمعیلیه) د ربمبئی بکمك ورهنمایی عالم روسی نژاد آقای ایوانوف تشکیل گردید، ودرنتیجه تحقیق وتتبع ایشان آهسته آهسته پرده از روی اسراراسمعیلی برداشته شد ، ونشر یات پیهم درین ساحه آغاز گردید .

«جامع الحکمتین» راناصر خسرودرسال ٤٦٢ـه در یمگان بنا بر خواهش امیر بدخشان (که قصیدهٔ ابوالهیثم را در مسایل فلسفی ودینی با وفرستاده خواهش شرح وجواب سوالات آنرا کرده بود) تصنیف نموده .

پروفیسور کوربن میگوید ،هیچ کتابی را مانند جامع الحکمتین نمی توان سراغ کرد که دریك نسخه منحصر به فرد بدست مارسیده ودر صحت واصالت آن تردیدی نباشد .

این کتاب بعضی چهره هایی راکه تاریخ فراموش کرده بیاد ما میدهد. امیر بدخشان ، علی ابن اسد، ابوالهیثم، که غیر از قصیده

اش که شرح آن موضوع کتاب جامع الحکمتین را تشکیل میدهد دیگر هیچ اثری از او تاحال بدست مانیامده، شاگرد وی که نه سال شاگردی اوراکرده ودر تفسیر قصیدهٔ استادخود رساله ای گذاشته، چهره هایی اندکه درتاریخ ادب این گوشهٔ دوردست شرقی حوزهٔ آمو کسب اهمیت مینماید وخالی ازدلچسپی نیست.

مابرای اینکه معلوماتی در بارهٔ ماهیت کتاب وسبب تالیف آن داده باشیم بهتر دانستیم که درین موردبعضی قسمت هارا از زبان خود مولف نقل کنیم تا در عین زمان نمونه هایی از اسلوب نگارش دری قرن پنجم هجری (۱۱ م) افغانستان رابه علاقه مندان عرضه نماییم. در فصل اخیر کتاب ناصر خسرو می گوید:

«این قصیده آنچه بما رسیدهشتاد ودو بیتست، واندر و نود ویك سوال است، چه فلسفی وچه منطقی وچه طبیعی وچه نحوی وچه دینی وچه تاویلی: هریکی ر اجوابی بحق داده شد. وآنچه واجب آمد ازبسط معانی وشرح اقاویل بی تفصیل، فراز آورده شد وگذارده آمد، هم از طریق حکمت فلسفه وهم ازسبیل حکمت دین حق. وبدین شرحهائی مفصل وبیانهاء موکد وفصلهاء معتمد وموکد مرین قصیده راکه برمثال جسد مهمل ومبدد ومطروح مرذول ومعزول بود، مطرح کرده شدوپراگنده هائی اورا تالیف داده آمد ومختار ومشهور ومذکورگردانیدیمش برمقتضاء التماس امیر بزرگوار ....»

کتاب عبارت از یك دیباچه وسیو چار فصل است. دیباچه باسپاس گزاری از خداوند وهمه مواهب ونعمیکه بما ارزانی داشته، بصورت بسیار حکیمانه وزیبانوشته شده، ودر اخیر از جمله چنین میگوید: «وبدین بیان منطقی کاندرایجاب سپاس خدای کردیم، ظاهر شد عقلا راکه نعمتهای خدای که برماست، شمار ما نشمرد ...»

سپس فصل اول کتاب به این عنوان آمده: (اندر ذکر سبب تصنیف این کتاب ونام او) وچنین آغاز می یابد:

«ابو معین ناصر بن خسرو بن‌الحار ث گوید .(۱): سپا س خدای را تعالی که یاد کردیم (در دیباچه)واجبست که اندر تا لیف این کتا ب سخن گوییم از بهر آنك این کتـاب‌نوست وهرچ حادث شود حدو ث اورا علتی باشد ، وهر حادثــــی‌راپنج علت لازم است ...)

ناصر این علل پنج گا نـــه ر ا«علت فاعــله» ، «علــت آ لتــی »، «علت هیو لانی » ، «علت صــور ی»و«علت غایی» خوانده و طور مثا ل درودگر ی را می‌آرد که میخوا هدتخت برای پادشاه بساز د، وپنج علت مذکور عبار ت اند از خـــو ددر ود گر، آلات‌وافزا ر او، موادکار اوچو ن چوب ، وتصور نقشهٔ آ ن‌درنفس او،و نهایت غایه ونتیجـهٔ کار او، یعنی سا ختن تخت میباشدوباز این علل پنجگا نه را در مــورد تالیف کتاب تطبیق کرده میگوید .

«نخست علت فاعله ،واین مولف‌کتاب باشد ، و دیگر علت آلتی و آن قلم وکارد است ، وسه دیگر علــت‌هیولا نی وآن کاغذ وحبر است ، وچهارم علت صور تی وآن سخــن‌وخطبست ،وپنجم علت تمامی وآن رسانید ن آن علم است که اندرآن‌کتاب‌است‌بجوینده ،و علت همـــــه علت ها، که فزو ن از علت فاعلــه‌است، این علت تمامی‌است که یاد کردیم ، از بهر آنك مولف کتــاب‌ومصنف معانی و مر تب الفـــا ظ آنچ کند ، از بهر آن کند تا جوینده‌آن‌علم کو همی نداند ،بدان برسد بدانچ همی نداند .واگر عدل‌ناپسندیدن ستم است بر مظلو م، پــــس جا هل را به علم رسا نیدن بزرگترعدل است ، از بهر آنك جهـــــل ستمی ظا هر است ، واگر از آنـــچ‌مارابدان دسترس باشد ، مستحقی رابهره دادن احسا نیست ، و اگرمر خویشا وندان را از مال خویش چیزکی‌دادن‌فرمان خدای اســـت ،خویشان مامرد مانندازجمله حیو ان پس مر ایشان را از علم ــ کـــــه‌انسانیت آنست ، نصیبـــی دادن طاعت خدایست . چنانکه فـــر مودمر رسو ل‌خو یش را بدین آیــت : قوله : (ان الله یامر بالعدل‌والاحسان‌وایتاء ذی القر بی .) واین همـــه

(۱) درجای دیگر خودرا ابومعین‌ناصربـن‌خسرو بن‌حارث الیمغانی نیزگفته است .

صفت رسو ل است ، ومارا آگـا ه‌کرد کاین سه کار که همی کنم مر خدای‌فرموده است ...)

وباز میگوید ارادهٔ آفرید گـا ردر آفرینش جمله کاینات‌ومخلوقات اینست که مردم ، چگو نگـــــی‌وچرا یی ، یعنی کمیت و کیفیـت اشیای خلق شده را جستجــــوکنند وبدان پی ببرد :« چنانچه‌نفس حسی از طعام وشراب مزه جوید ،نفس ناطقه نیز از دیدن وشنو دن علم معنی جوید » وبعد ادامه داده‌میگوید : «پس بقیاس عقلی‌برهانی گوییم که آفر یدن این چیز هـا ی‌دانستنی ، وآورد ن مرین نفـس دانش جوی را اندر مردم ، وتقاضای‌نفس مردم و حریصی او بر بـــا ز جستن این چیز ها چنا نســــت که‌خدای‌بدان‌صنع که کرده است ، مرنفس مردم را همی گو یــــد :(بپرس وبدانك که چرا چنینست ، وگمان مبر که این صنع باطلست)وخود همچنین همیگو یداندر کتا ب خویش این آیت : قوله .

(ویتفکرو ن فی خلق السموا ت‌والارض ربنا ما خلقت هذا با طـــلا سبحانك فقنا عذاب النار) و امروزفقها لقبان دین اسلام همیگو یند : اگر کسی گوید ، امروز همی‌ازآمدن‌آفتاب پدید آید و یا« من بدانم که کدام‌ستاره‌رونده است و کدا م‌ثابت‌است» اوکافر است‌و جهل رابرعلم گزیده اند وهمی گویند : مارا باچون‌وچرایی آفرینش کار نیست ورسول علیه السلام گفت : اندر آفر ینش‌اندیشه کنید، واندرآفریدگاراندیشه مکنید بدین خبر « تفکر وا فی الخلق‌ولاتفکر وا فی الخالق .» وچون‌تفکر اندر خالق روا نیست ، بحکـــــم‌این خبر که یاد کردیم ، درســـت شد که تفکر اندر آفرینشـــــی‌واجبست .....»

وبعد از یك سلسله د لایـــــل‌ومباحثه درین که غلبهٔ جهل برعلم از همین سبب بمیان آمده میگوید :«...(بعلت) کافر خواند ن این علما لقبان مر کسانی را که علم آفرینش‌دانند ، جو یند گان چون وچـــرا خاموش گشتند ، وگو یند گـــا ن‌این علم خاموش ماندند، و جهـــل برخلق مستو لی شدخاصه بر اهل‌زمین ما که خراسا ن است و دیار مشرق.....»

(...وکس نماند بدین زمین که یاد کردیم ،که علم دین حق را ــ که آن ازنتایج روح القدس است ، باعلم آفرینش ــ کان ازعلایق فلسفه است جمع توانست کردن ، از بهـــرآنکه فیلسو ف مرین علما لقبا ن رابه منز لت ستوران انگا شت ،ودین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت. واین علما لقبان مرفیلسوف را کافر گفتند، تا نه دین حق ما ند بدین زمین و نه فلسفه ...)
وباز بر میگردد به سبب تا لیـــف کتاب :

«...چو ن من ازحضرت مقد سۀ نبوی اما می .... (یعنی از مصر). بدین زمین بازآمدم وبا انك مرکتب علما ء فلسفه را درس کـــر د ه بودم ،علم دین حق را کان تا ویـــل وباطن کتا ب شریعت است بحفـــظ داشتم ، اندر سال چهار صـــــدوشصت ودوم از تاریخ هجر ت رسول (صلی الله علیه واله) امیر بد خشان که معروف است به «عین الدو له ابو المعا لی علـــی بـــن ا لا ســـدالحارث» ایده الله بنصر ه، کـــــه بیدار دل وهشیار مغز و روشـــن خاطر وتیز فکر ت ودور بین وباریك اندیش وصا حب رای وقـــــو ی حفظ وپاك ذهن وپسند یده خـــو ی است، وبا این مما دح و منا قـــب متدین است، قصیده یی راکه گفته بود خواجه ابو الهیثم احمد بـــن الحسن الجر جانی ــرحمة الله ، و اندرو سوالها بسیار کرد ه اســـت وبخط خویش نبشته بوده اندر آخر آن نخست که « این را از حفـــــظ خویش نبشتم» نزد یك من فرستاد واز من اندر خواست بوجه تشفـــع وتضرع وتقرب ــ آنك بسیار کسان را ا زامراوسلا طین ورو ســـا ی دنیاو ی را همی همال خو یشــــــ نداشتـــ وبه نیکوتر الفا ظی و نـــر م ترقو لی التماس کرد تا سوا لا تی راکه اندرآن قصیده است بنـــا م اوحل کرده شود ، وبدین تقـــر ب کاندر حقایق العلوم و دقایق الحکم ازین هشیار امیر وبیدار ملك دید.. شاد شدم ، وخدای تعالی را شکـــر کردم بدان که اندرین روزگار غالب خلق روی از دین حق گردانیده اند،وبازار حکمت کاسد است ، ومزاج اهل شریعت فاسد است ، بز رگی یافتم که باولا یت دنیا وی همـــــی مراحل ولایت دین را بشنا سد ...وچوبنیاد این کتاب بر گشا یشـــــ

مشکلات دینی و معضلات فلسفی‌بود، نام نهادم مر این کتـــاب را «جامع الحکمتین» وسخن گفتم اندروباحکماء دینی به آیات کتاب خدای تعالی واخبار رسو ل او علیـــه‌السلام ، وبا حکماء فلسفی وفضـلا منطقی‌به برهانها عقلی‌و مقدمات...»

بعد ازاین مقدمه قصیدهٔ احمدبن‌حسن جر جانی را که عبارت‌ازهشتاد ودوبیت است نقل نموده سپســ‌بشرح وتفسیر سوالات آن در سی وسه فصل متبا قی می پر دازد ،که‌عناوین چند فصل آنرا طور نمونه ذکر میکنیم :

فصل سه اندر اثبا ت صا نـعـ‌وذکر تو حید او ـ‌فصل چار اندر قول ارسطا طالیس اندر چهار قسم‌سخن ـ فصل شش اندر تعر یـف (من) ـ‌فصل هفت اندر جسدونفس‌وعقل ـ فصل یازده اندر فرشتـه وپری ودیو ـ‌فصل بیست و چهـاراندر آفرینش آسمان و زمیـــن ـ فصل سی‌و سه اندر زنده بو د ن‌عالم و مرده بود ن جا هل .

۱٤ـ در بارهٔ امیر بدخشان

ازکتاب« جامع الحکمتین» برمـی‌آید که امیر بدخشان‌علی ابن اسد (که القا بش در نبشتهٔ ناصر دربالاذکرشد) شخص صا حب عـــلم و فر هیخته وشاعر توانا بوده .ناصراورا باحرارت مدح میکند ومیگوید: (بااین‌مدادح ومناقب متدین است)که معلوم میشود از پیروان عقید ۀ اسمعیلی‌بوده‌وجای دیگر بعداز آنکه‌اورا دعامیکند میگو ید (..... که‌من بعمر دراز خویش اندر فراخ زمیــن‌خدای‌سبحانه ، جز او کسی ندیدم که بااقبال‌دنیابوی، آنکس طلـــب‌ذخایر علمی ودفاین دینی وخزایـــن صد قی کند...)

امیر موصو ف به ناصر خسروارادت‌وحرمت‌فرا وان داشته ، واز آنجا که اورا مرد متکا مل میدانسته‌وبه رسوخ‌او در علوم دینی وفلسفهٔ یو نانی قایل بوده ، یعنــــی او را«جامع الحکمتین» میشمرد ه ،قصیده ابو الهیثم راکه به گفتهٔ نا صـــر (اندرو سوالهای بسیار کـــر ده است) باو فرستاده تا از نگـــا ه‌دینی وفلسفه وعقید ۀ باطنی آنر ا تفسیر کند .

خانواده علی بن اسد معلوم می‌شود، در بدخشان از دیر گـــا ه حکمروا یی داشته واین از گفتار ناصر فهمیده میشود که امیـــــر مزبور بر ملك میراثــی اسلا فخویش مالك بود. دکتور معیـــن در مقد مهٔ فارسی کتاب‌راجع بـــه‌خانوادهٔ امیر میگوید: چنین بر می آید که خانوادهٔ علی ابن اسد د ربدخشان‌درفاصله سا لهای ٤٢٩ و ٤٣٧ که سلجو قیان از بلخ‌وخوارزم‌تا اصفهان وری را مسخرخـــو د ساختند در بدخشا ن مستقر شده‌وحکو متی، خارج از حوز هٔ سلاجقه تشکیل داده باشند ، وبعد هـــــاازین خاندان ابو المعالی علی بـــن اسد بحکومت بدخشا ن رسید ،وبه‌علت حادثه ای از حکو مت منعـزل گردید،وبار دیگر حکو مت آنجا رابدست آورد . بهر حال در ســال ٤٢٦ (سال تالیف (جامع الحکمتین) برمسند امارت بدخشا ن‌متکـــــی بود (١) .

ناصر خسرو در (جامع‌الحکمتین)(ص صد) ازین حادثه چنین ذکر میکند:

«.... از فضلا وشعرا چنا نـــك‌امیر شمس الدین الا علی‌ابوالمعالی علی بن الاسد مولی امیر المومنین گفتست ،بو قتی کزولایت‌خویش بحادثه ای بغربت افتاده بوده‌است،واین بیتها درآن حال گفته اســـت وباز پس از آن بو لایت خویشـــ‌بازآمده‌است ، وخدای را در محنت شکر کر دست ، برانچ هـــدایت‌وکفایت یافته بود از وسبحا نه .

گر بشد از من منال ومـــا ل‌وولایت
جــو دوشجاعت نشد نه فضل وکفا یت
شکر خــــدا وند را که مایه‌بجا یست .
ســو دکنم گرکند خدای عنا یـــت
بد هد روزیم اگر ولا یـــــت‌ندهد
بار ی‌دادست زاهد یم هدا یـــــت

(١) دکتور معین کتاب رهنمای بـدخشان‌تألیف محمد نادر خان (چـاپ کابل١٣٠٢)را ذکر نموده میگوید اطلاعات سودمندی دربارهٔ‌تاریخ بدخشان دارد.

پرو فیسور بار تو لد د ردائر ةالمعار ف اسلا می (۱) راجع بـــه تاریخچهٔ بدخشان و حکمروا یا نآن‌معلو مات مفصل تری میدهد .

درینکه عر ب ها چه وقت بدخشان‌رافتح کردند ، واسلامیت‌درا نجاچه وقت داخل شد، معلومـــا ت قطعی‌بدست نیست .

امرای بدخشا ن‌هما نطو ریکـــه‌از استیلای سلا جقه بر کنـــا ر مانده بودند ، از تهاجما ت مغـــل‌هانیز مصو ن ماندند وتا قـــرن نهم هجر ی .(پانزده م) مستقـــلاحکمروا یی کردند . این خانوا ده خودرا از نسل اسکندر کبیر مـــی‌گفتند واین روایت را (مار کو پولو) سیاح مشهور (ونیز یایی) که درقرن سیزده در راه عزیمت‌به چیـــن از راه پامیر، از بدخشان عبورمـــی‌کرد حکایت کرده است .

بگفتهٔ بارتو لدازآخرین امر ا ی‌مستقل بدخشان شاه سلطـــا ن محمد بدخشی بوده که‌ازامورمملکت‌داری بیشتر به شاعری اشتغا ل‌می ورزید ودیوانی به دری‌به تخلصـــ(لالی) ازخود گذ اشته . سلطـــان ابوسعید از احفاد تیمور ، بدخشان‌را از دست‌شاه سلطا ن محمـــــد بسهولت گرفت. وی بدون مدا فعه‌ومقاومت‌به عساکر او تسلیم شد و بقیه عمررا درهرات بسر برده‌پسرش‌که به کـــاشغر فرار کـــر ده بود، بعد از مدتی حمله آورده‌پسرابوسعید، ابو بکرـ را که از طر ف پدر بر مسند امارت‌بد خشـــــان‌نشسته بود، ازآنجا راند. ابوسعید بار دیگر به بدخشان لشکر کشیـــدوشاه سلطان محمد را کشـــــت (۸۷۱هـ)

انتخاب نمودن ناصربد خشا ن‌رابحیث پناه گاه، شك نیست که‌از یك جهت بخاطر بر کنار ی‌آن ا زاستیلای سلجو قیان وآز‌ردشمنانش بوده واز دگرسو ارتباطدوستا نـهٔ‌که‌با این امیر به نحوی از انحـــا قایم نموده بود صور ت گر فتـــه‌بود.

۱۵ـ ابوالهیثم که بود:

در کنیهٔ اوشکی نیست کـــه‌ابو الهیثم است ولی در نسبـــهٔ

---

(۱) ترجمهٔ ترکی چاپ استانبول ۱۹۴۲ـماده بدخشان.

او اختلا فهای موجود است. درجایی‌ابو الهیثم الجر جانی ودر جا یـــی حکیم ابو علی بن الهیثم، این هیثم‌حکیم ابو علی بن الهیثم معـــرو ف به بطلیموس الثانی (که حکیـــــم‌فیلسوف وریاضیه دان مشهور ی بوده نه ایـن ابـو الهیثم مـــور دبحث ما) البو زجانی ـ الجور جانی والجزجانی ذکر شده .

آقای عباس اقبال (در مجلـــهٔیاد گار سال دوم شمارهٔ هشت)در دیباچهٔ که بریك مقاله آقای مینو ی‌راجع به همین قصیده نو شتـــه بود، شکل البو ز جانی را مرجـح‌میشمـرد و لی آقـای مینوی (در شماره دهم همان سال یاد گـــار)الجرجانی راپذیرفته واورا از اهل گرگان دانسته است . بگمـــا ن‌ماالبوز جانی والجورجانی بسیـــار نزدیکتر است به الجو ز جانـــی‌تا به الجر جانی (گرگانی) وجوزجان تا امروز ولا یتیست در شمـــال‌افغانستان که مرکز آن شبر غا ن میباشد ومنسوب به آنجــــا راجوزجانی میگو یند پس الجوزجانی بنظر معقو ل تر میرسد .

ابو الهیثم اسمعیلی بوده، چنا نچه ناصر درین کتاب اورا از اهـل (تائید) میگوید. در جایی که او رادرموضوع(ابداع) جواب میدهد از و انتقاد ی‌هم میکند :

(این سوال از این مرد سخـــت‌ضعیف آمد ست ....)

راجع به ابو الهیثم معلو مـــا ت‌کافی در دست نیست . یگا نــــه ماخذی‌که‌ازو ذکر مختصر ی‌میکند(ترجمه تتمهٔصو ان الحکمه)تاریخ فلاسفه ، علی بن زیـد البیهقـــی‌است که میگوید :(الحکیم‌ابوالهیثم الجور جانی : ازو جز قصیدهٔ کـــه‌محمد سرخ نیشا پوری آنرا شرح کرده است ، نیافته اند، وغیر آ ن‌اثری ازوی ظا هر نشد که‌بـدا ن استدلال بر تبت اودر علوم تو ا ن‌کرد) البیهقی اورا در جملهٔ(عـوام الحکما) تصنیف میکند .و لی ناصرا زموجودیت آثار دیگر او تذ کـر داده است :(.... وسخن ما بدیـن‌جای ازین کتاب جوا ب حد ورسـم است مرین مردراـ که مابشـر ح‌جواب سوالات او مشغولیم ، ونیـز

جـــایی دیده ایــم از قول این مرداعنی خواجه ابوالهیثم الجر جانـــی سخنانی بربعض ازین معانی...) (۱)

ابو الهیثم شاگردی دا شته بنام‌محمد ابن سرخ نیشا پور ی، کـه که نه سال شاگرد ی اورا کـــر ده‌و بر قصید ۀ استاد خود شر حــی نوشته . در مقد مۀ آن میگو ید :(شعری گفته است خواجه ابوالهیثم رفع الله در جته واندروسوالها یی‌بسیار کرده ونرسید بجـــو ا ب کردن واندر گذشت ...)

این شرح را آقای دکتور غـلام‌حسین صد یقی دریکی از کتـــب خانه های استانبو ل در رسا لـــۀمشتمل برچند موضو ع‌فلسفـــی تاریخی ودینی ،که رسالۀ شا گـردابو الهیثم هــم یکــی ازآنهاست‌یافته وآنرا در مجلۀ یغما نشر نمـــو ده‌وگفته است : متن اشعار ایـــن رساله چون بدون‌واسطه از استادبه‌شاگرد وازو بمارسیده است،غالبا بیشتر از روایت امیربد خشان ...که آنرا از(حفظ خودنو شته ....) شایان دقت واستفاده میباشد .

نام این شاگرد در ست فهمیده‌نشده که سرخ‌یا شرخ است . در مقدمۀ جامع الحکمتین از چهـــا رمقالۀ نظا می عروضی سمر قند ی تذکری رفته که گفته است :

(حکایت کرد مرا استاد مـــــن‌الشیخ الامام ابو جعفر بن محمدابی سعد المعرو ف بصر خ ازالشیـــخ‌الامام محمد بن عقیل القزو ینـــی از امیر فخرالدو له ....) کـــــه‌احتمال میرود شاگرد وشـــــار ح قصیدۀ ابو الهیثم همین ابوسعیـــدمحمد صرخ، پدرابو جعفر استـــاد نظامی عروضی بوده باشد. محمـــدسرخ‌در پایان رساله گفته :

---

(۱) «جامع الحکمتین» .

تمام شد جواب این سو ا لا تومن آنچ اندرین بیا وردم ،از کتب حکما خوانده ام ونبشته ، ونیــــزنه‌سال خواجه ابو الهیثم راشاگردی کردم وهرچ بیا وردم ازوی شنیــده‌بودم‌واز خویشتن هیچ نیا وردم و آنچ نبشتنی بود نبشتم و آنـــــچ‌گفتنی بود ماندم ، تا اگر مستحقــی طلب کند بگویم ودریغ ندارم آنقدرکه‌مرا طاقت وقوت بود واللـــــــه اعلم بالصواب ...) .



فصل چهارم

آرامگاه ناصرخسرو در درهٔ یمگان ـ بدخشان

قبل از آنکه این کتاب بچاپ سپرده شود، فرصتی دست داد تا از مزار ناصر خسرو در درهٔ یمگان بدخشان در روستایی که فعلاً بنام (حضرت سید) زبانزد است زیارت نمایم. (خزان ۱۳۵٤ ش).

از دوستان گرامی، پروفیسور لویی دوپری و خانم شان نانسی سپاسگزارم که درین مسافرت به درهٔ یمکان بدخشان با من همراهی کرده عکس های مرقد ناصرخسرو را تهیه کردند. (پروفیسور دوپری که دررشته مردم شناسی وباستان شناسی اختصاص دارد بحیث عضو وابستهٔ دانشگاه های امریکا از مدت یك ربع قرن مشغول تحقیقات علمی خاصتا درماقبل التاریخ افغانستان میباشد. وآثار زیادی در موضوعات مختلف راجع بافغانستان قدیم و معاصر نوشته است. همچنین همسرش نانسی دوپری به تاریخ وفولکلور افغانستان علاقه مندبوده علاوه بر مقالات ورساله های متعدده که راجع به شئون مختلف افغانستان نگاشته است پنج جلد رهنمای توریستیک نقاط مختلف افغانستان نیز نوشته است که از طرف اداره گرخندوی افغانستان بچاپ رسیده است.)

قبلا در سال ۱۳۳۸ ش استاد خلیل الله خلیلی شاعر شهیر افغانستان رساله کوچکی بنام «یمکان» نوشته بود. حاوی معلومات خوبی دربارهٔ مزار ناصر خسرو. استاد خلیلی در ین رساله ازچند فرمان دولتی که نزد متولیان مزار محفوظ بود عکس برداری نموده که در رسالهٔ مذکور جا داده شده. استاد در باره این وثایق میگوید: که اینها در قرنا بعد قرن از متولیان ماضی بمحاوران

حاضر بقعه انتقال یافته است .قدیم ترین این وثایق که از اواخر قرن نهم یعنی دورهٔ استیـــلا ی تیموریان است آغاز میگر دد وآخرین آن بسال ۱۲۹۰ هجر ی قمـــر ی یعنی دورهٔ امیر شیر علیخـــا ن می رسد » پس درینصورت این اسنادمدت پنج قرن را دربرمیگیرد. استاد خلیلی تعجب میکند که دریکـــــی ازین اسناد ناصر خسرو بصفـــت «حجت خراسان» وپیشو ای مذ هب اسماعیلی ویا موسس « طریقـــهٔ ناصریه» خوانده نشده بلکه همـــه متفقا اورا بالقاب «برهـــان الاو لیـــأ والاتقیأ» و« سالك سـنن ســـیدالمر سلین» یاد کرده اند واورا از سلالهٔ سادات شناخته اند. استـــادخلیلی می‌گوید : متولیان مـــزار وساکنین دره یمگا ن اهـــــل سنت و حنفی راسخ الاعتقاد ند (۱)

قبل از آنکه درین باره ابـــرازنظر نمایم بشر ح مسا فـــر ت خود میپر دازم .

بعد از پیمود ن راه درو لا یـــت کندز، درراه سفربه بد خشـــــان یك شب در «کشم» توقف کر دیم که از آنجا تافیض آباد مرکزولایت بدخشـــان ۱۱٤ کیلو متر مسافتست فردای آن بسر اغ مزار برادر کهتر ناصر خسرو ابوسعید ، که در کشم بوده ومعرو ف به «مشهد سلطا ن سعید» میباشد برآمدیم . آن مزا رطرف چپ آنجا که راه تالقان بـــه کشم فرود می‌آید، واقع است ،وآن یك چهار دیواری کوچك گلی است که از اعمار آن مدت زیاد نمیگذ رددربین این محو طه یك مر قدقدیـــم ساختـــه از گل بدو ن لـــو ح سنگی قرار دارد بر فراز آن یك در خـــت خشکیده پسته برپا ایستـــا د ه است که مخلصا ن بر شا خهـــا ی آن از تکه وپارچه ها(بند بسته)اند

بیرون دیوار پـــهـــلو ی درواز هٔ مدخل دو مر قد گلین دیگر یست. یکی آنرا میگوید ازآن غلام هنـــدی است که باناصر خسرو وبرادر شس

(۱) «یمگان» مؤلف استاد خلیل الله خلیلی ازنشرات «انیس» ، ۲۹ قوس ۱۳۳۸، مطبعهٔ دولتی کابل

در سفر مشهور همراه بود، راجع بزندگانی ابوسعید وشهادتش (زیرا مدفن اورا درکشم « مشهد »میگویند) هیچ معلومات ثقه ای به دست نداریم .

در جوار مزار ابو سعید قلعهٔ محل اقامت آقای سید محمد دهقان واقع است. وی از متولیان موروثی مزارات ابوسعید وناصر خسرو است و بما اظهار داشت که ازاحفاد ناصر خسرو می باشند با ایشان ملاقات نمودیم وازما بالطف ومهربانی پذیرایی نمودند . از هردر صحبت های دلچسپ بمیان آمد .البته دربارهٔ ناصر خسرو بغیر از همان رویات متداول ، که درآغازکتاب شمه ای ازآن تذکر یافت ، بیشتر معلو ماتی ندارند . آقای دهقان عقیده دارند که جد شان ناصر خسرو اصلا عرب بوده بعمرچهارده سالگی ، در حالیکه قر آن کریم رابحفظ داشت ، بافغانستان آمده بود وآن ناصر خسرو بلخی موضوع بحث ماشخص دیگری بوده بهر حال آقای دهقان رشته نسبی خودرا باناصر خسرو چنین ایضاح نمودند: پدرشان سید محمد عمر که اصلا از سادات کنر بود، اورا امیرعبدالرحمن خان (بعد از آنکه امیر شورش عشیره صافی رافرو نشاند،۱۸۸۸) بمزار شریف (بلخ) تبعید نمود وی درآنجا رحل اقامت انداخت یکسال بعد امیر عبدالرحمن خان بعد ازآنکه شورش دیگری را در بدخشان سر کوبی نمود، بمزار شریف آمد.پدر آقای دهقان خودبه محضر امیر حاضر شد، و مظهر لطف ونوازش اوقرارگرفت. امیر اراده داشت به اقتدار متولیان سابق زیارتگاه های بدخشان خاتمه دهد. پس فرمانی بنام سید محمد عمر پدر آقای دهقان صادر نموده حفظ ومراقبت زیارات یمگان وکشم رابا همه عوایدآن که از مالیه دهی معاف کرده به اوتفویض نمود .و قتا که پدرشان به کشم رسید بایگانه دختر متو لی موروثی زیارات کشم ویمگان سید حاجی خان ازدواج نمود . چون جد مادری آقای دهقان یعنی سید حاجی خان متولی سابق پسری نداشت ازآن رو این عهده ارثا به اوتعلق گرفته است . فعلا خود آقای دهقان درکشم سکونت دارند وبرادرخرد شان که مادر دیگری دارند آقای

سید هارون متو لی (حضـــــر ت‌سید) آرا مگاه ناصر خسرودریمگان میباشد . آقای دهقان نامهٔسپارش‌به برادر خویش نو شته بماسپردند

بعد ازآنکه یك شب در «فیضـ‌آباد» مر کز بد خشان وشب دو م را در (جرم) سپری نمودیم فر دا ی‌آن بعد از چاشت به درهٔ سر سبز یمگان داخل شدیم . رو ستـــــای«حضرت سید» طرف دست چپ، راه در دامنه کو هی افتاده است .

چنـد نفر از رو ســتا ئیـا ن‌مارابخانهٔ آقای سید هـــــار و ن رهنمایی کردند که از رو ستا بـه‌فاصله پنج شش دقیقه راه بالا تر بود. آقای متو لی بما لطف‌ومهما ن‌نوازی نشان دادند . قراردادهشـد شب را در مهمانخا نهٔ شـــــا ن‌سپری نماییم . بعد از صرف چای متبا قی آن روز و فردای مابـعدرا به‌زیارت تربت ناصر خسرو بلخـــی وقف نمودیم .

آرامگاه بقدر ده دقیقه راه ازخانهٔ‌متولی بلند تر است عمارت سا ده وگلی آن بر فراز صخرهٔ مخرو طی‌شکل که بردرهٔزیبای یمگان نا ظر بوده تقریبا بیست‌و پنج یا ســـی‌متر ارتفاع دارد بنایافته است. این همان‌صخرهٔ ایست که در افسا نـه‌هاگویا مغار ه ای داشته بود کـــه ناصر در آنجا ماوا گزیده بـــو دوبعد ا زمرگ به‌توصیه‌خودش‌درعمق آن دفن شده بود صخره از سنگـك(کانگلو میرات) است وروستا ئیا ن یمگان آنرا « منگ» میگو یند .(۱)

عمارت‌موجود هٔآرامگاه ، که بالای‌صخره ساخته شده، عبار ت از یك بنای گلی است که از آباد ی‌آ ن‌بیش ازسه قرن نمی گذرد .صحن اطاق آن ،بیشں از شش متر مربع‌نیست، وآنهم با پنجر ه چو بـــی مشبك از سقف تاز مین بدو قسمت‌تقسیم شده است . ستو نهـــــای سقف ،و پایه هایی چند که سقف‌بران استوار است، از چوب های منقش ساخته است ،که اثر هنـــرکنده کاری چوب اهل نورســتـــا ن بران مشهود است .پشت پرده‌ای‌که روی پنجره مشبك آویزا ناست

---

(۱) لغت خوبیست‌که برای «کانگلومیرات»استعمال شود.

بریك صفه ، مر قد ناصر خسر وقرار دارد ، وپایان صفه ، دو مرقد دیگر دیده میشود که میگو ینــــداز خواهرزاده هاویا احفاد نا صـــر میباشد صفه ای که قبر ناصر بران‌قرار دارد . گمان میکنم بر آمد گی همان صخره باشد ، که گو یااصل‌مرقد ناصر خسرو در عمق بیست‌و پنج متری آن گذ اشته‌شده بود .متو لیان البته بکسی اجازه نمیدهند که ورای پنجره داخل شود .

آنچه در داخل آرا مگاه جا لـب‌توجه می باشد ، آیا ت‌قــــر آ ن کریم است ، که به رنگ‌سیـــــاه‌به خط استادانه وبسیار زیبـــا ی نسخ بر رو یه های صا ف تراشیده‌ستونهای‌سقف وعمود هابه در از ا وپهنا نگاشته شده ود راخیر بریکی‌از آنها تاریخ‌بنا چنین تحر یریافته: «تجدید هذ‌الروضة المنــو ر وتربت‌المقد سة حضــر ت شـــاه نا صـر طاب ثراه باهتمام رفعت ماب حاجی‌شاه خطاب بن المر حو م میـــــــر محتر م بیگ یمگا نی فی‌سنه‌۱۱۰۹»(۱)

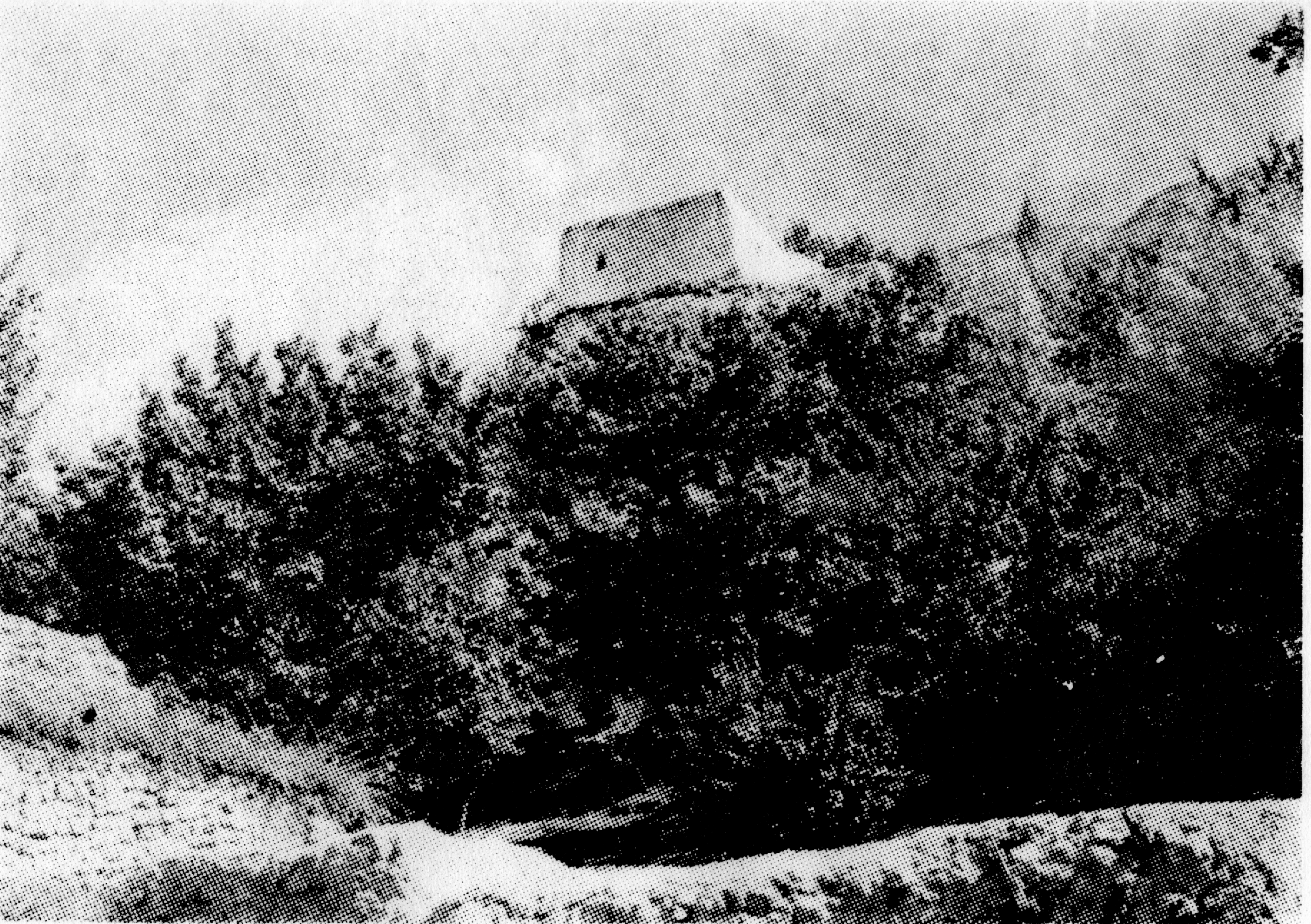
آیا قبل از تجدید فوق الذ کـــر شکل‌مقبرهٔ ناصر خسرو چگو نـــه بوده است ؟هر قدر جستجو کردیم‌اثری از ابنیه قدیم که بـــدورهٔاو دلالت کند بنظر نر سید(حالا نکه‌در آثار البـلاد قزوینی و افسانـه هاوروایات قدیمی، ازبنا های سحرآمیز وحمام های‌حیر ت انگیز ی‌ذکر شده که گویا ناصر خسرو آنها راباسحروحکمت بنا کرده بود!)

همین قدر گفتند در پارچه زمینی‌که‌بالاتر از آرامگاه که فعلا در آ ن کشت وکار میشود، بعضی اشیای‌عتیقه پیدا شده بود (۲) .

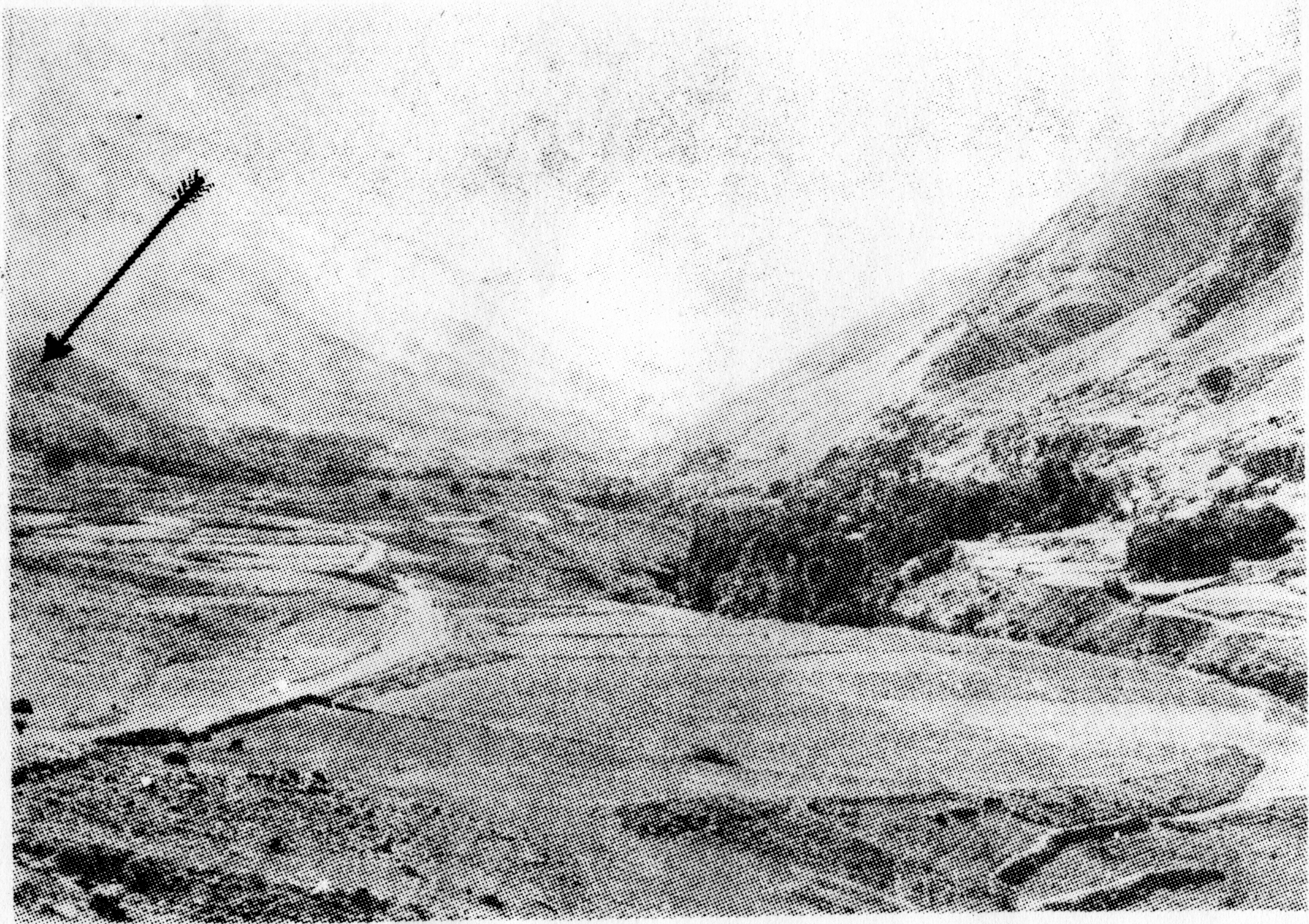
قبل از وداع با زیارت(شــــاه‌ناصر،) آقای سید هارو ن بما یك نسخه قرآن کریم فوق العـــا د ه‌جالبی‌رادارای تر جمهٔ دری سطر به

(۱) سال ۱۱۰۹ قمری‌مقارن باسال۱۶۹۷مسیحی میباشد . دراین زمان کـابل تـحت سلطهٔ حکومت مغلیه‌هند بود که چندباربه‌بلخ وبدخشان سپاه فرستاده بودند . میـرهٔی بدخشان خود مختاری زیاد داشتند .

(۲) تحقیقات باستان شناسی ناحیه مرقد ناصر خسرو دریمگان ازاقدامات لازمه مربوط عهد اسلا می می باشد.



آرامگاه ناصر خسرو بالای صخره



منظرهٔ درهٔ یمگان . آرامگاه ناصرخسرو باتیر نشان داده شده

سطر نشان داد که(بعقیده شان)بخط خود ناصر خسرو نگا شته شده. البته کدام نشانه ای دیده نمیشود که این ادعاراثابت سازد : چندین ورق از آغاز وانجا م نسخه‌پاره‌وریخته شده‌موجودیت علا ما ت واعراب نشان میدهدکه این نسخه‌بعد از زمان ناصر خسرو نگا شته شده. است ولی در قدامت آن جای‌تردیدنیست. نسخ آن با صطلاح خطاطان به شیو ه «تر کستانی »است وباید تحقیق شود که از دوره قبل از استیلای مغل است . حجم‌نسخه ضخیم وصفحات آن بدرا زا نوشته شده وهرصفحه تقر یبا پنجاه سانتی متر دراز ی و چهل سانتی متر بلندی دارد. خط آ ن‌وترجمه دری آن بدری بخط نسخ زیبا وبرنگ قر مز نوشته شده وشیوهٔ‌تحریرآن دری خراسا نی قرن پنج یاششس هجر ی رابیاد میدهدوازروی تر جمهٔ قابل تو جه قر آن کریم‌نقل شده است که باید موردتحقیق آید.

دربازگشت بسوی خان آباد باردیگر درکشم توقف‌نموده از آقا ی دهقان دیدن کردیم وساعتی ازمهمان‌نوازی‌وصحبت شان‌محظوظ شدیم .

قبلا تذکر دادیم که استاد خلیلی‌در رساله «یمگان» خود مردم‌روستای (حضرت سید) ومتو لیا ن بقعهٔ‌ناصر خسرو را «حنفی را سخ العقیده» یافتند. درین شکی نیست‌که آرامگاه ناصر خسرو تا امروز مورد احترام هر طبقه از مردم آن‌ولابوده وروزی نمیگذرد که‌گرو هی بزیارت آن نیایند یاشبی را د رمهمانخانه متو لی نگذ رانند .

گر چه دربین زائران‌تعدادبیشتررا پیروان مذهب اسماعیلی حوا لی بدخشان (ناصریه) تشکیل مید هداما ارادتمندان ناصر از هر فر قه اند. نباید فراموش کردکه نا صرخسرو نه‌ونیم قرن قبل بحیث «حجت خراسان» وپیشو ای مذ هب‌باطنیه در درهٔ یمگا ن پناه گز ین گردید وتاز مان وفات تقریبا سی‌سال عمر خود را درینجا بسر برده ازیکطر ف به تدوین آثار علمی‌وادبی می پرداخت واز دگر سو بتدریس مذهبی اشتغا ل میور زید. شبهه نیست که یك تعداد زیاد پیروان نه تنها از حوالی‌دره‌یمگا ن‌بلکه ا زنقاط دور دست کهسا ران پامیر وبدخشان دور اوگر د آمد ه‌بودند،تاجاییکه معلوم است ،امرای

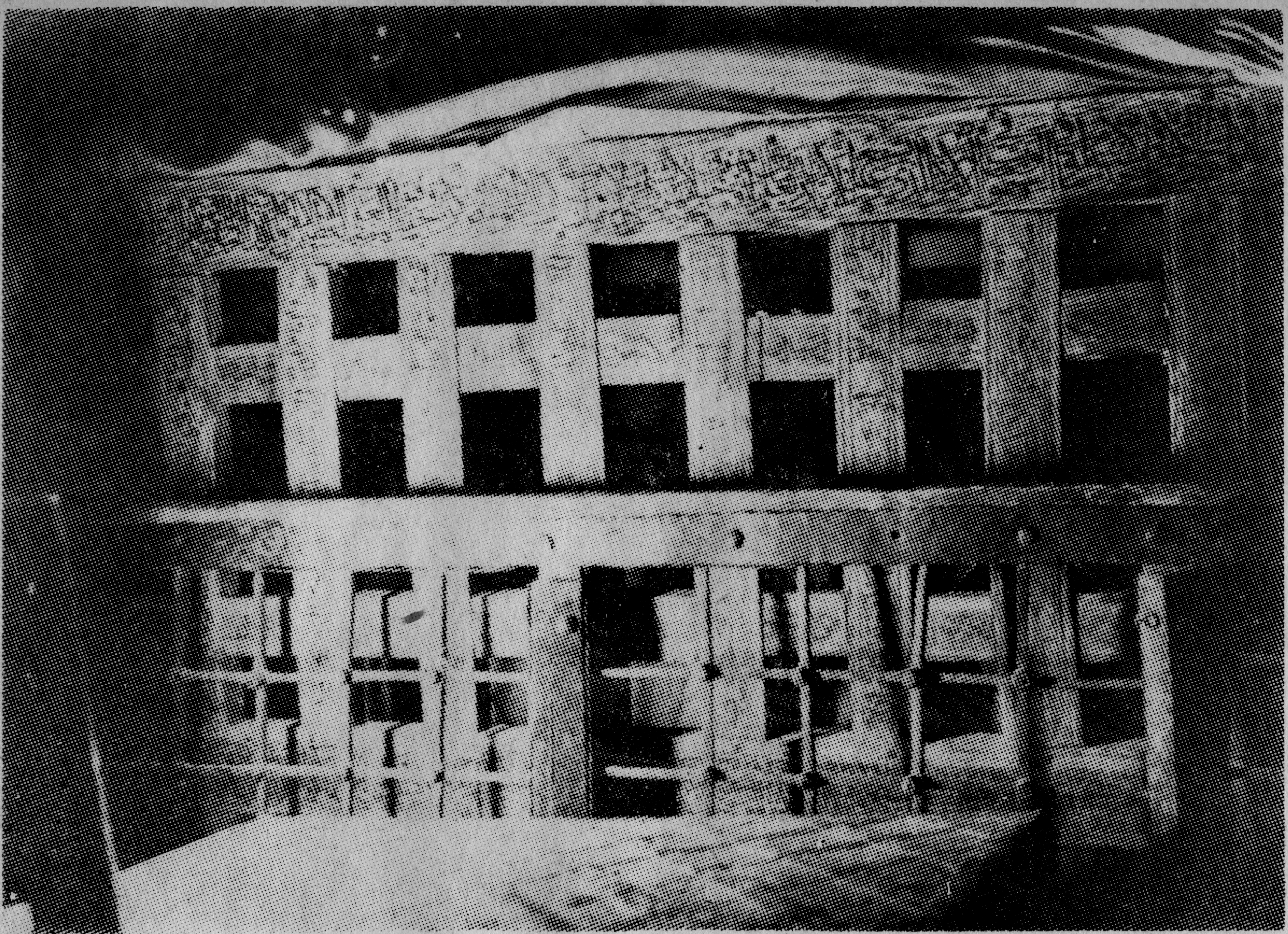
بدخشان تاقر ن نهم هجـــر ی(پانزده میلادی) با غلـــب گمـــان
ازپیروان مذهبی او واز استیـلا یسلا جقه وتنها جما ت مغل برکنا ر
مانده بودند . بگفته دانشمند فقیـدبارتو لد آخرین این امیران سلطا ن
محمد بدخشی بود که موردحملـۀسلطان ابوسعید تیموری قرارگرفت
وبدست اواسیر شد وبدخشا ن به‌تصرف ابوسعید تیمور ی در آمد .
اینك‌بعد ازین تاریخ است کـــه‌آهسته آهسته هو یت اصلی ناصر
خسرو شکل دیگر ی بخود میگیردوآیین باطنی اسما عیلی بالتـد ریج
زیر پرده قرو ن تاریخی میدراید و بقعه ناصر خسرو بحیث زیار ت
(سید شاه ناصر) بحیث(سلا لـه‌طا هره سادات) کسب شهرت میکند
وتا امروز مورد احترا م خاصـــ‌وعلم همه مسلما نان‌باقی مانده‌است.





نمونهٔ از آیات قرآن کریم روی ستونها

عکس یک‌صفحه ازقرآن کریم قدیمی، متعلق بزیارتگاه ناصر خسرو



دیوار چوبی مشبک که قبر ناصرخسرو در ورای آن قرار داردوبر روی ستونهای آن آیات قرآن کریم بخطنسخ نوشته شده .



مدخل آرامگاه طرف راست

فصل پنجم

درخاتمه کتاب

۱- افغانستان وناصر خسر وبلخی

سبب اینکه ماچرا بنوشتن این کتاب مبادرت ورزیدیم از دو جهت بوده:

یکی اینکه حکیم ، عالم وشاعر بزرگی را ، که از اولاد این خاك بودو نهصد وهفتاد و چند سال قبل در بلخ چشم بجهان کشود وبزرگی منزلت و شهرت اودر عالم علم وتحقیق ثابت است ،و لی تا حال کمتر مورد توجه هموطنانش قرار گرفته،دو باره بیاد آوریم .

اگرچه مرتبت علمی وادبی ناصرخسرو دراایران و هند از دیر زمان شناخته شده ویکعده زیاد از آثاراوکه بدست آمده مورد تحقیق وتتبع قرار گرفته ،و عدهٔ هم بطبع رسیده ، من خواستم تا مقام علمی وشخصیت ناصر را ازنگاه یك هموطنش بر رسی نمایم واورا به هموطنانش بشناسانم .

مقصد دوم من موضوعیست که از سالیان دراز فکر مرا مشغول داشته، وآن عدم موجودیت یك تاریخ مفصل ادبیات افغانستان است . شکی نیست که نویسندگان وادبای گزیدهٔ افغانستان بصورت جداگانه آثار پر ارزش در ساحه‌های مختلف ادبیات وطن نوشته اند،ولی یك اثر جامعی که تاریخ ادبیات افغانستان را در بر بگیرد معالاسف تاحال بمیان نیامده است واین کمبود سبب آن شده تاعلمای ایران و مستشرقین غرب بخصوص پروفیسور ادوارد براون (دراثر معروفش بنام(تاریخ ادبی ایران)در چهار جلد همهٔ شعرا وادبا و

علمایی راکه بفارسی ودری آثـــاری‌ازخودگذاشته اند، بلااستثنا بـــه مملکت دوست وبرادر ما ایران به‌ارمغان بدهند . مولانا جلا ل‌الدیـن بلخی ، پیر هرات انصار ی، ناصرخسرو بلخی ثم یمگانی ، حتی‌حکیم سنایی غزنو ی ، حتی عبدالحـــی‌گردیزی و مولانا یعقوب چر خی ، والحاصل هر که در افغا نستا ن‌بزبان‌دری‌شعری گفته ویا چیــز ی نوشته همه وهمه «ایرانی» بوده‌اندولهذا آثار ایشا ن جز ء تـــا ریخ ادبیات ایران .

مستشرقین غربی برای سهو لت‌کارشان دو تعبیر معلو م (پلا تو- یافلات- ایران) و کلتور (یافرهنگ‌ایرانی) را راه انداخته اندو دنبال این‌نگشته اندکه فلات ایران یــک‌مفهوم جغرافیا یی است نه طبیعـی وسیاسی ، وکلتور ایرانی کلمـــهٔ‌جا معیست که‌بر همه مردم‌آریایـــی که در مناطقی ، که فـــلات ایــر ان‌گفته میشود -یعنی افغا نستـا ن، ایران امروز وماوراء النهر، زیست‌میکنند اطلاق میشود واز تعبیـــر های(کلتور لاتین- کلتورجرمانیك‌ویاکلتور سلاوی) فر قی ندا رد . فرانسه ، ایتالیا، اسپا نیا،وررومانیه‌شامل کلتور لاتین اند،ولی امرو ز فرانسه دعوی مالکیت نو یسندگا ن‌ایتالیا ویااسپانیا را نمیکند و هــم چنین ایتالیا ویا اسپانیا ادعا ندارندکه وکتور هو گو، بالزاك ، پاسکال ویاولتر ایتالیا یی ویا اسپانیا یی‌بوده اند. همچنان شامل بـــودن افغانستان وایران بداخل یك حوزهٔ‌کلتوری معنی اینرا ندارد که سنایی غزنوی «شاعر ایرانی !» پیر هرات«عارف ایرانی !» ناصر خسرو بلخی «حکیم ایرانی!» وقس علی هذا بوده‌اند .

وقتیکه از تاریخ ادبیات یــک‌مملکت بحث‌میشود که با مملکـــت هم جوارش زبان مشتر کی دارد ،سوالی بمیان می‌آید که‌آیاصفـا ت مشخصه آن مملکت را ازنگـــا ه‌تاریخی -طبیعی وجغرا فیا یـــی‌و سیاسی مدنظر باید گر فت ، یـــاتما می‌ساحهٔ راکه‌زبان مشتـــر ك درآن رایج است ، بصورت یــك‌کل شمرد ودرنتیجه میدان مناقشه رابین دو همجوار - در ادعـــا ی‌تصاحب این نویسنده یاآن شاعـر **بازگذ اشت .**

اینك پروفیسور براون، با همه بزرگی مر تبت واحا طهٔ که در ادب دری داشت همین کار راکر دوموضوع راصر ف یکجا نبه مطالعه نمود و همه شعرا ونویسندگا ن زبان دری را ایرانی محسوب نمود .

چه ازنگاه جغرافیا یی وچه‌ازنگاه‌تاریخی افغانستان (آریانای قدیم) وایران در همه ادوار تاریخ‌اوصا ف‌مشخص واز هم جدا داشته اند.

دراز منهٔ قدیم وقبل از اسلام مرکزسلطنت هخامنشی‌هاوساسانی ها درفارس بود، ودشت پهنا و رکویر، فارس را از افغانستا ن جدا وارتباط مستقیم رابین دومملکت‌ناممکن ساخته بود. در ست است که پادشا هان هخا منشی‌وساسانی‌ازراه شمال یاجنو ب لشکر کشی های بافغانستان نمودند وسا تراپ‌هایی از مردم محلی درآنجا قایم نمودند که‌نشان میدهد آنهـا سرزمین بیگانهٔ را استیلا نمود ه بودند . داریوش بزرگ که‌درسنگ‌نبشتهٔ بهستو ن یاد گارفتوحاتش را قید نموده میگو ید :

(... سر زمینها یی که درماورای‌فارس بدست آوردم واقتدار خودرا درآنجا قایم نمودم و بمن‌باج‌میدهندوبه او امر من اطاعت میکنندوقانون من‌درآنجا نافذ است ...) وسپس‌فهرست مناطقی را که تحت حکمرانی خوددرآورده بود میدهد ، که از آن جمله: هرائیوا(هرات) در انگیانا (زرنج ووادی هلمند) ارا خو زیا(قند هار) با ختر یا (بلخ)گندهارا (کابل وپشاور) همه داخل‌افغانستان امروزی میبا شند.
وآیا گفتهٔ داریوش هم نشان نمی‌دهد که اواین سر زمین ها را ا ز ایران‌علیحده میشمرد .

پرو فیسور دو پری در کتا بش‌بنام(افغانستان)(مطبعهٔ پو هنتون پرنستن ۱۹۷٤) میگوید :

«بعضی از مو رخین از اشار ه‌که در«رگ‌ویدا» در بارهٔ دور نمای افغانی رفته ذکر کرده اند، وبعضی‌گفته اند که‌اولین تذ کری که راجع به تشخیص خطهٔ که امرو زافغانستان راتشکیل داده ،در اوستا دیده میشود.»

بعد ازآنکه اسکندر کبیــــــــرامپراطوری هخا منشی را در هــم شکست وسپس به افغا نستـــا نلشکر کشی نمود ، در آنو قـــت از سا ترا پی هاصرف در هــرا ت وبلخ اثری باقی مانده بود، و در دیگــر حصص افغــانستا ن روســاوشاهان محلی حکمروا یی میکردند، واینها بودند که با اسکندر بیشــس ازشش سال جنگیدند ، ودر راه استقرار سلطه اش مشکلا تی بـــارآوردند .

پروفیسور دوپر ی میگو یـــد :«از ابتدای ماجرای آسیای مر کزی اش ، اسکندر نتوانست بفهمد که‌اوبه‌یك‌جنگ علیه احسا ســــا ت ملی‌می‌پردازد، نه تنها به امحـــا ی‌یـــك امپراتور ی . حکو متهـــا ی قبایلی که دیگر از متحد یـــــــن‌هخامنشی‌های‌درگذشته ، نبو د ند، برای‌حفظ یك نوع استقلال‌کوهستانی‌خود می جنگیدند واین عا مل مهمی بودکه‌بالا خره اسکندر را مجبو ربه عقب نشینی به بابل نمود .....»

اسکندر کبیر هلنز م (فر هنگ‌یونانی)را در افغانستان آورد وبعد ازوجا نشینا نش سلطنت یو نانی، باختری را در شمال افغانستـــان تاسیس نمودند که تابیش از دوصدسال ادامه یافت ،و هنر وکلتـــور یونانی در افغانستان رایج گشت واین هم‌یکی از مشخصات عمـــدهٔ افغانستان گردید که در ایـــرا نتاثیری نداشت .

زردشت ــ اگر چه در بلــــــخ‌زاده بود ولی آیین اودر ایــر ان ریشه قوی تر گرفت ودین‌رسمـــی‌عهد ساسانی ، ایرا ن گردید و در افغانستان کمتر تاثیری از خـــو دگذاشت .

برعکس آیین بودایی که درحدوددوصدوپنجاه سال قبل از میلا ددر افغانستان نفو ذ نمود وتا قـــر ن‌هفت میلادی انکشـــا ف عظیمــــــی نمود در ایرا ن تاثیر بســــــز انگذاشت .

بعــد از آنکه اسلام بــه ایــران‌وارد شدــ نه تنها امپرا تـــو ری ساسانی از صفحهٔ هستی زدو ده‌شد، بلکه زبان پهلو ی هم‌از رواج رسمی افتاد وبرای دوصد ســـا ل‌زبان‌عربی زبان علمی ورسمی‌ایرا ن گردید .

زبان های آریایی درکو هستا ن‌های افغانستان زنده ماندند ،وزبان

پهلو ی که دیگر جای خودرا بـــه‌زبان عربی گذ اشته بود ، پناگا هی در کو هساران افغانستان یا فت‌وازآنجا دوباره به شکل زبان در ی امروز احیاء گردید ونخستیـــــن‌شاعران وادبای زبان دری از همیـن دیار ظهور نمودند .

مقصد ما ازتذکر این چند نکته‌این است که‌نشان بدهیم که ایــن سرزمین ، که‌پیشس از اســـــلام‌بنام آریانا (مطابق شهادت اوستا) ودر دورهٔ اسلامی بنام خـرا ســان‌یادشده وامروز افغا نستـــــا ن است ، باآنکه ازنگاه جغرا فی د رفلات معرو ف به ایران واقع است ووجهات مشترك فر هنگی با ایران‌دارد باآنهم همیشه ازخود هو یـت واوصا ف علیحده دا شته است . من به برادران ایرانی خـــو د اطمینان مید هم که سخنا ن مـــن‌قطعا جنبهٔ تعصب ندارد، وازاینکه ماهردو ملت، فر هنگ مشتـــر ك‌زبان مشتر ك ودین مشتر ك داریم واحساسا ت دو ستی وبر ادر ی‌ماهمیشه‌استواربوده‌وپایدار خوا هد ماند، شکی ندارم . گام های‌سریعی‌که برادران ایرانی مادر نیم قر ن اخیر درساحهٔ تتبعا ت وتحقیقا ت‌آثار قد ما، بر متود های علمی‌عصری برداشته اند ودرنتیجه این آثـــارگرانبها را بازیبایی طبع وار زش علمی احیاء کرده اندو می‌کنند، وبرادران افغانی خودرا هم مستفیـد میسازند ، چیز ی‌نیست که از آ ن‌باقدر دانی یاد نشود . البتــــه برادران‌ماتقدیرخواهند کرد کـــــه‌بیش از دوقرن است که مملکـــت های ما هردوبصور ت مستقــــل،هویت وشخصیت های علیحــــده حقو قی وسیاسی دارند ، پس چـه‌شایسته خواهد بودکه ما دفترهای پارینه رایکسو گـذاریم ، وبا ادعاهای باطل اینکه تو جزو من بو دی ویامن جزو توبودم ، ویا شاعر تومال من است‌ویاحکیم‌تو از آن من، خاطر های یکدیگررارنجیده نسازیم. آیا وقت آن نیست که مستشر قین ارو پایی وعلمای ایران ، برخ ما راهم درفراهم آوردن یك مقـــدا ر مهم این خزا ینیکه زادهٔ دما غ،روح‌وذکای بشریت است، و با عـــث افتخار هردو ملت است، بشناسندوخاری را ازراه مودت، هم آهنگـی وهمبستگی دو برادر بر دارند .

۲ـ نتیجه بر مقام ناصر خسر وبلخی :

در فصل اخیر گفتیم که مر قـد ناصر زیارتگاه همه مسلما نـــا ن است. پس میتوا ن گفت که سـر نـو شـت نا صـر خسرو ، بعد از وفات ، مانند سرنو شت دیگـــر بزرگان است ، چنانکه منصورحسین حلاج وسهرا وردی شهید ودار اشکوه هر کدام توسط اهل قضاء ودولـت مجازات بلکه قصاص شدند مگـــر به مرور سالیا ن مقبو ل جا معـــه اسلا می گردیدند ، وهمه اهــــل اسلام ایشا ن راگرا می میدارند!

ناصر خسرو ، از گردش رو زگارونیرنگ های دنیای دو ن ، در دیار خود بجان آمده بود وراه جهان گردی راپیشس گر فت . طـــر یق باطنیا ن که مبنی بر حکمت بو د، اورا مجذوب کرد، زیرا از اهــــل ظا هر اورا پسند نمی آمد .

آن حکیم گرانمایه وسخنوربزرگ را، گزیدن طریق باطنی ، یك طریق مقابله باظواهر زمانه ، ویك را ه قیام دربرابراهل دنیا بود . ایـــن قیام وسر کشی ، او متکی بر طبع گرانمایه روح مغرور و بز رگـــی طبع او بود.

چنانکه شیخ عطار علیه الر حمه دریافته بود و ذکر کردیم ، کنار ه جویی ناصر خسرو بلخی ،در کهساربدخشان ، کناره جویی از گیرو دار جهان بود. ناصر بدرگاه پروردگاربیان اخلاص وبندگی وایمان کرده ، نام سید المرسلین ویارا ن او ر اگرامی داشته است. آثار او، منبع سر شار حکمت وادب وتحقیق زبان است ناصر خسرو ،شایسته قدر دا نـی مردم کشورش افغانستان،و همـــه گویندگان زبان اوو جهان اسـلا م میباشد .

مأخذ (ببليوگرافی)

۱ـ(سفر نامهٔ حکیم ناصرخسرو) به اهتمام م.غنی زاده چاپخا نهٔ (کاویانی) برلین ۱۳٤۱ هـ ۱۹۲۲م.

۲ـ(سفر نامهٔ حکیم ناصرخسرو) چاپ ۱۳۵۰ شمسی تو سـط شرکت کتابهای جیبی، تهرا ن بـه کو شش نادر وزین پور

۳ـ(سفرنام ۀ حکیم ناصرخسرو) بامقد مه وشرح حال ونو ت ها، ترجمهٔ تر کی . از طرف عبدالوهاب م. طرزی، مطبعهٔ وزارت معارف استانبو ل۱۹۵۰ م

٤ـ(سفر نامهٔ حکیم ناصر خسرو) شارل شیفر (Ch. Schefer) ترجمه فرانسو ی پاریس ۱۸۸۱ م

۵ـ سیاست نامهٔ نظام الملك . طبع شارل شیفر ـ پار یـس ۱۸۹۱ مـمتن فارسی .

٦ـ تاریخ ادبی ایرا ن:(انگلیسی) تالیف پرو فیسور ادوارد براون (در٤جلد) کمبرج ۱۹۲۸ـ۱۹۲۹. ترجمه فارسی این چهار جلـد د ر تهران چاپ شده.

E.G. Brown, literary Histo ry of Persia, 4 Vols. Camb ridge 1928-1929

۷ـ دول اسلا میه : ترجمه ترکی اثر ستانلی لین‌پول عالم انگلیسی بنام (سلاله های دول اسلامی) که ازطرف خلیل ادهم باتعدیلات وعلاوه به ترکی ترجمه شده ـمطبعه ملـی استانبو ل ۱۹۲۷.

Stanley lane-Pool, Moham madan Dynasties, London, 1894

۸ـ جامع التواریخ : رشید الدین فضل الله (جلـــد سوم) متن علمی وانتقادی فار ســی بسعی و اهتمام عبدالکریم علی‌اوغلی علی زاده ، نشر یات فر هنگستا ن علوم‌جمهور ی شوروی‌سوسیالیستی آذربایجان ـباکو ۱۹۵۷.

۹ـ چهار مقاله : نظا مــی عروضی سمر قنــد ی (در حدود سنه ۵۵۰ هـ)به اهتما م وتصحیح علامه محمد عبدا لو ها ب قزوینی ـ مطبعۀ(ایرا نشهر)برلین ۱۹۲۷.

۱۰ـ انسیکلو پیدی اسلا م : تر جمه وتکمیل بز بان تر کی‌از اصل آن که به زبا ن های(انگلیسی، فرانسوی وآلمانی) قبلا در اروپا به چاپ رسیده .
مطبعه معار ف ـ استانبــو ل از ۱۹٤۱ به بعد .
ماده های : فا طمیها ـاسماعیلیها، قر مطی ها، درزی ها، ابو الخطا ب عبدالله میمون القداح ، وغیر ه .
Islam Ansiklopedisi,
(Maarif Basim Evi. Istan-bul.

۱۱ـ دیوان اشعار حکیم : ابومعین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی ، بــه تصحیــح آقــا ی حا جـــی سید نصر الله تقوی به انضما م : روشنایی نامه ، سعادت نامـــه، و رساله‌به نثر ، بامقد مۀ آقای تقــی زاده وذیل آقای مجتبی مینمو ی . چاپ گلشن، تهران ۱۳٤۸ .

۱۲ـ دیوان نا صر خسرو (جلداول)
بتصحیح استادان مجتبی مینو ی ومهدی محقق ـ از انتشـــــارا ت دانشگاه تهران ـ۱ر۱٤۰۷ ـ۱۳۵۳

۱۳ـ ترجمهٔ تاریخ طبری : به انشای ابو علی محمد بلعمی ، حوادث سالهای ۱۵ تا۱۳۲ هجر ی سلسله عکس نسخه های خطـــی (۲)، از انتشارا ت فر هنگ ایران تهران ۱۳٤٤.

۱٤ـ کتاب جامع الحکمتین : ابو معین ناصر خسرو بــــه تصحیح ومقدمهٔ فارسی وفرا نسوی هنری کوربن (رئیس قسمت ایر ا ن شناسی ، انستیتو ی ایـــر ا ن ، فرانسه) ودوکتور محمدمعین استاد دانشکده ادبیات ، دانشگاه تهر ان ۱۹۵۳ م)

۱۵ـ تطبیق سنوات : اثر محمد اکبر یو سفی ،کا بل ۱۳٤۲ ـ هـ ش

۱٦ـ آثار آقای ایوانو ف: رهنما ی ادبیات اسمعیلی . که تقریبا چهل سال قبل بـــا

A Guide to Ismaili literature,

تاسیس (جمعیت مطا لعـــــا ت اسمعیلی) در بمبئی یك سلسلـــه کتب هم اسمعیلی را کشف وانتشار داده است .

۱۷ـ موسس فرضی اسماعلیه !

The alleged Founder of Ismailism, Bombay, 1946

۱۸ـ عروج فاطمیها !
Ismaili Tradition concerning:
The Rise of Fatimids, Oxford 1948.

۱۹ـ افغانستان : (انگلیسی) لو یی دوپر ی. چاپخا نهٔپوهنتون پرنستن ، ۱۹۷٤ .
Louis Dupree, Afghanistan,
Princton University Press, 1974

۲۰ـ بدخشان :
Badakhshan, Historical and Political Gazetteer of Afghanistan, vol. 1
Edited by Ludvice W. Ada mac, Gaz Austria, 1972.
Part II

۲۱ـ تاریخ بدخشا ن : قر بان محمد زاده ، محبت شاه زاده ، آخوند سلیمان ، سید شا ه فطور ، آکادمی علوم جمهـــو ر ی شوروی سو سیا لیستی تا جکستان مسکو ۱۹۷۳.

۲۲ـمجلهٔ کابل : مقالهٔ مرحوم شاه عبداللهبدخشی نمره ۱۰۱ سا ل۱۳۱۸ ش .

۲۳ـ ناصر خسرو واسما عیلیان. تالیف آ.ی. برتلس، ترجمه ی آرین پور، انتشارات فرهنگ‌ایران، تهران ۱۳٤٦

۲٤ـ یمگان رساله تألیف استاد خلیل اللهخلیلی از نشرات «انیس» ۲۹قوس ۱۳۳۸ مطبعه دولتی کابل است .

(اسامی آثار ناصر خسرو را درفصل مولفات به بینید .)

صواب نامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱	٤	استانبو	استانبول
۱۲	۲۱	Corbiu	Corbin
۲۰	۱۱	کتاب	کتابت
۲۳	۱۲	ایز	این
۲۵	۱۷	معوس	معکوس
۲٦		(پاورقی (۱) متعلق به صفحه۲۷)	
۲۹	٦	زهر	زبهر
۳۰	۱٤	گر	گرفت
۳۰	۱۸	یطر ف	یکطرف
۳۱	۲	بستم	بسستم
۳۱	۷	نسبت	نسب
۳۲	٤	زیر	زبر
۳۲	۲٤	ضعیف	ضیعت
۳۳	۲۳	عمر	عمرو
۳۹	٥	ما	مال
۳۹	۱۹	حسان	احسان
٤۰	۱٤	مراء	مرائی
٤٤	۱	فلسفه	درفلسفه
٥٦	۲٥	بسته	سبته
٥۷	۲٦	ین	این

صفحه	سطر	خطا	صواب
٦٨	١٤و١٥	این دوسطر مخلوط شده است . چنین خوانده شود :	را گفته است که من باز پیش‌شما آیم یعنی بعد از وفات . گور او بشهر لحسا اندر است و مشهدی نیکو جهت اوساخته اند .
٦٨	١٧	مخالف	مخالفت
٦٨	٢٦	پیش	بیش
٧٧	٦و٧	میکرد	میکردند
٧٨	١٧	یکه	یکی
٨٤	٥	انشاق	انشقاق
٨٩	١٦	سابقه	سایقه
٩٦	١٠	نوت (٢)حذف وبصفحهٔ ١٠٣ رجوع شود	
١١٢	١	در دیگران	ودیگر
١١٦	١٣	١٤٣٨	٤٣٨
١٢٠	١٥	دیوان	بدیوان‌عربی
١٢٨	١١	روی	روسی
١٣٥	١١	٤٢٦	٤٦٢





بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

ثور ـ ۱۳۵۵

دولتی مطبعه

به‌اهتمام :
غ. حضرت «همکار»

Ministry of Information and Culture

Naser Khosrau of Balkh

Eleventh Century Philosopher and Poet

of Afghanistan

His life and works

by

Abdul Wahab Mahmud Tarzi

Baihaqi Book Publishing Institute

Kabul 1976